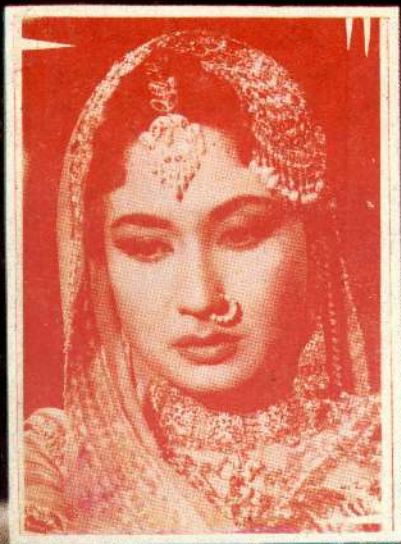


# سپاروون

شماره ششم ماه خنک ۱۳۲۰ - مطابقتی ربيع الاول ۱۴۱۴  
مطابقتی سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



Ketabton.com



# سلسله و روایت

در تنظیم شماره های سلسله شماره (۴۶) فراموش شده بود لطفاً  
آنرا تصحیح بدارید لذا تکرار شماره (۴۹) نا درستی شماره هلی  
قبلی را مرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه منبله ۱۳۲۰ سال چهارم شماره سلسله ۴۹

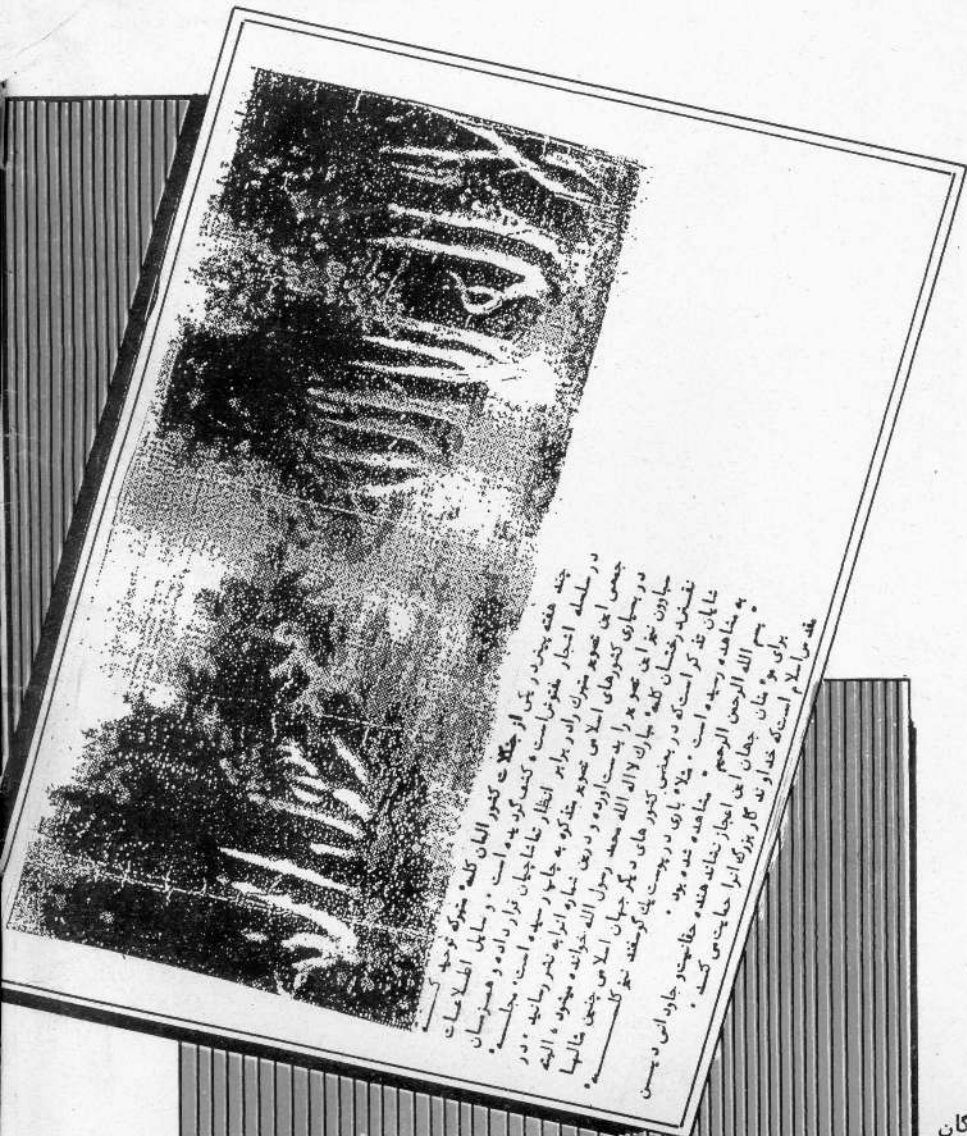
**بنسابت میلا حضرت محمد**

اوه آنکه دنیا را تسخیر  
می کند ، می آید ، آواز " حرا "   
می آید و در کعبه نماز می گذارد  
اوه آنحضرت آن گرامی بزرگوار  
که در قلبه ها حادارد ، می -  
آید تا بشریت را به سوی خدا  
بهنمائی کند .

آدم - حاری و مداه صدای  
محمد در هنگام تولد هر کویک  
سلطان با تکرار کلمه " تو حید  
تکرار میشود ، چرا که محمد پیا -  
میر همیشه حادارد آن است .  
آنحضرت فرموده است :  
کسی که اندو می را از برادر -  
مومنین بزداید ، خدا و عفتار  
اندوه از کند و در تمام آخرت  
بر میدارد و بار آنحضرت می -  
گویند :

هیچ خانه می نزد خدا  
مورد غضب واقع نشود جز خانه  
می که با طلاق و بران گردد .  
محمد ( ص ) برگزیده باری گفته  
است :

بهترین خیریکه در دل قرار  
می گیرد یقین است . و باز گفته  
باین سو مشورت مکن که راه را -  
برایت تنگ می گرداند .  
آیا این توضیح بود رس های  
اوبرای همیشه برای ما مومنان  
دور زنده کی نیست ؟



نظریات به نویسنده کان  
متعلق است مطالب رسیده  
مسترد نمیشود

# فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰۰

# در شهر مولانای عشق

راپورتاژ از ولایت بلخ

صفحه ۱۰۰

# دستی جبینی مرت

مخ ۲۶

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴۰

# سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸۱



هدیه های

# سینمای

# سینما



صفحه ۱۴

# در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی -

ظواهر هویدا به شناخت دیگر که چگونه است .

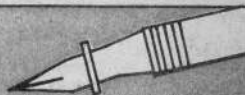
مصاحبه با هما و اکبر نیکزاد :

تست جالب روانشناسی .

وده ها، مطلب جالب و خواندنی دیگر .

# خدایا! دعایم را استجاب کن

صفحه ۳۲۰



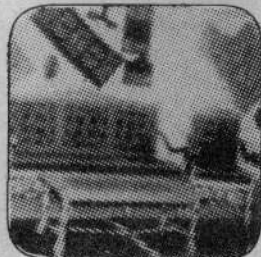
# گلزار

مصاحبه گلزاره  
رقاص معروف و هنرمند تاجکستان  
را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳۰

**SABAWOON**  
Monthly Magazine of  
Journalists Union of  
Afghanistan  
Editor-in-Chief  
Dr. Z. Tanin  
Assistant  
M. A. Maroof  
Add:  
Block 106, 3rd Microrian  
Kabul — Afghanistan

مدیرمسئول: دکتر زاهد تانین  
پلانون: ۲۵۱۰  
نماینده: محمد آصف معروف  
پلانون: ۶۲۷۵۲  
سرگرمسول: ضیاء عیاشی  
نشریه اتحادیه ژورنالیستان  
خطاط: کبریا میر و محمدنیم  
نیکزاد  
گسرافیک: نورمحمد ورفیه  
عکاس: نسیم گل  
تایپ: محمدجبهه، خواجسه  
مرزا محمد و زلمی بیوی.  
همکاران چاپ: محمد ظهیر  
(لفوری)، عبدالله و عبدالله  
آدرس: مکتب روزان سوم،  
بلاک (۱۰۶) ۸، دافغانستان  
پانک  
کابل - افغانستان



# صنایع دستی ما

# در چرخ حال است صفحه ۳۶



# ارزمینه

# و ارزمان

مبارزین ضد  
صداع دین  
اسلام را  
پذیرفتند



## آب بحیره کسین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسین بطور  
دایمی سالانه از ۱۰-۱۵ سانتی  
متر رو به افزایش است.  
این افزایش آب به مناطق  
ساحلی ایران خساره وارد میکند.  
قنچه درودیت گیلان،  
ایران بیش از سه هزارخانه  
و هزاران هکتار زمین زراعتی  
مورد تعدید فرورفتن به زیر  
آب قرار دارد.

## آرزوهای من

رئسه گریچف که اینک بعد  
از شکست یک کودتا در شوروی  
دوباره در کنار شوهرش ایستاده  
رئیس جمهور شوروی را صمیمانه  
درکار هایش یاری می رساند بر-  
علاوه او به نوشتن کتاب نیز می -

پردازد. در این نزدیکی ها کتابی  
تحت عنوان ( آرزوهای من ) اثر-  
رئسه گریچف از طرف مؤسسه نشر-  
اتی نووستی با تیراژ نهاد از چاپ  
برآمده که از پر فروش ترین کتاب-  
های شوروی پشیش بینی میشود.

از سال ۱۹۷۶ به این طرف  
سطح آب بحیره کسین ۱۷۲  
سانتی متر بالا رفته است.  
دانشندان به این عقیده  
اند که امکان دارد سطح آب  
بحیره کسین هرگز نیز افزایش یابد.  
چندی قبل هنگام وقوع  
طوفان در بحیره کسین به پنج  
متره ایران خسارات نهادی وارد  
گردید و ۸۴۵۰ فامیل از خانه  
های شان به محلات صون نقل  
مکان نمودند.

به اساس گزارش آژانس  
مطبوعات نووستی آنگونه که  
تحقیقات دانشندان ایرانی  
نشان داده ارتقای دایمی آب  
بحیره کسین ناشی از آب شدن  
برف در سایهها و زلزله هاء  
تغییر شرایط اقلیمی و سطح زیر  
آب بحیره می باشد.

پنجصد نفر از مشهورترین  
نظامی امریکا و کشورهای اروپا،  
پای غربی که در ترکیب نیروهای  
چندین ملت در خلیج فارس  
شامل بودند، دین اسلام را  
پذیرفته اند.  
آنها چندی قبل بعد از آنکه  
مراسم حج را از تلویزیون مشا-  
اهده کردند، به این کار اقدام  
نمودند.

مطابق اصول دین اسلام  
باید آنها نامهای جدید اسلام  
می گذاشته شد که اکثریت آنها  
نام حضرت محمد ( ص ) را -  
انتخاب کرده اند.  
این خبر در روزنامه ( اسلام )  
که در پاکو به چاپ می رسد،  
منتشر گردیده است.





# حزب رستاخیز اسلامی

های محلی از جمله اشخاص با -  
انورته درخش دین انتخاب  
می گردد . در ترکیب این شورا  
هفده نفر شامل اند .

دعائت می نماید . فعال ترین  
بخش های این حزب در آسپای  
میان و مناطق قفقاز وجود دارند  
در سکو ارگان مرکزی این  
حزب روزنامه لال وحدت را  
منتشر می کند .

ستراتژی حزب رستاخیز  
اسلامی را شورای علما طرح می -  
نماید . این شورا توسط سازمان

در سال ۱۹۹۰ در شوروی  
حزب رستاخیز اسلامی به نعل -  
یت آغاز نمود . این نخستین  
حزب سراسری اسلامی در شوروی  
می باشد که مرکز آن در سکو و  
ساختار های سازمانی آن در  
آسپای میان ، قزاقستان ،  
بختر او پای شوروی و سایر



## خسارای اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور  
های عربی در نتیجه جنگ خلیج  
فارس بالغ به ۴۳۸ میلیارد دلار  
گردیده است .

این رقم توسط کارشناسان  
عربی افشا گردیده است . دو -  
صد و چهل میلیارد دلار به  
کویت ، یکصد و بیست میلیارد  
دلار به عراق ، شصت و چهار  
میلیارد به عربستان سعودی  
۲۱۵ میلیارد به مصر ، دو میلیارد  
به اردن و ۵۰۰ میلیارد  
به یمن اسپرسیده است .



## ایران و شوروی خط السیر قطار

### آهن جدید را فعال می سازند

به زودی خط السیر  
جدید قطار آهن باکو - تبریز  
باکو - تهران افتتاح خواهد  
شد . این مطلب را امر خطوط  
آهن آذربایجان به خبرنگار  
آژانس اطلاعاتی نووستی اسپراز  
داشته است . موافقه میسوط  
به خط السیر جدید قطار آهن  
مان شوروی و ایران تپلا به امضا  
رسیده بود .

## ایران ملکه

## زنبور عسل

## خریداری نمود

ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار  
ملکه زنبور عسل را از شوروی -  
خریداری نموده است . این اولین  
بار است که شوروی چنین مقدار  
زنبور عسل را به خارج کشور صادر  
میکند .

ایران در گذشته دین زمین  
از خدمات شرکت های اروپایی  
مستفید میگرفته ، اما این -  
بزرگی نهاده از حد زنبور های  
عسل اروپایی باعث آن گردید تا  
از خریداری آن صرف نظر نماید  
به اساس گزارش آژانس نووستی  
وستی ، یکی از علل توجه به  
سوی ملکه های زنبور عسل شوروی  
این است که آنها برای -  
شرایط کوه ها آماده اند .

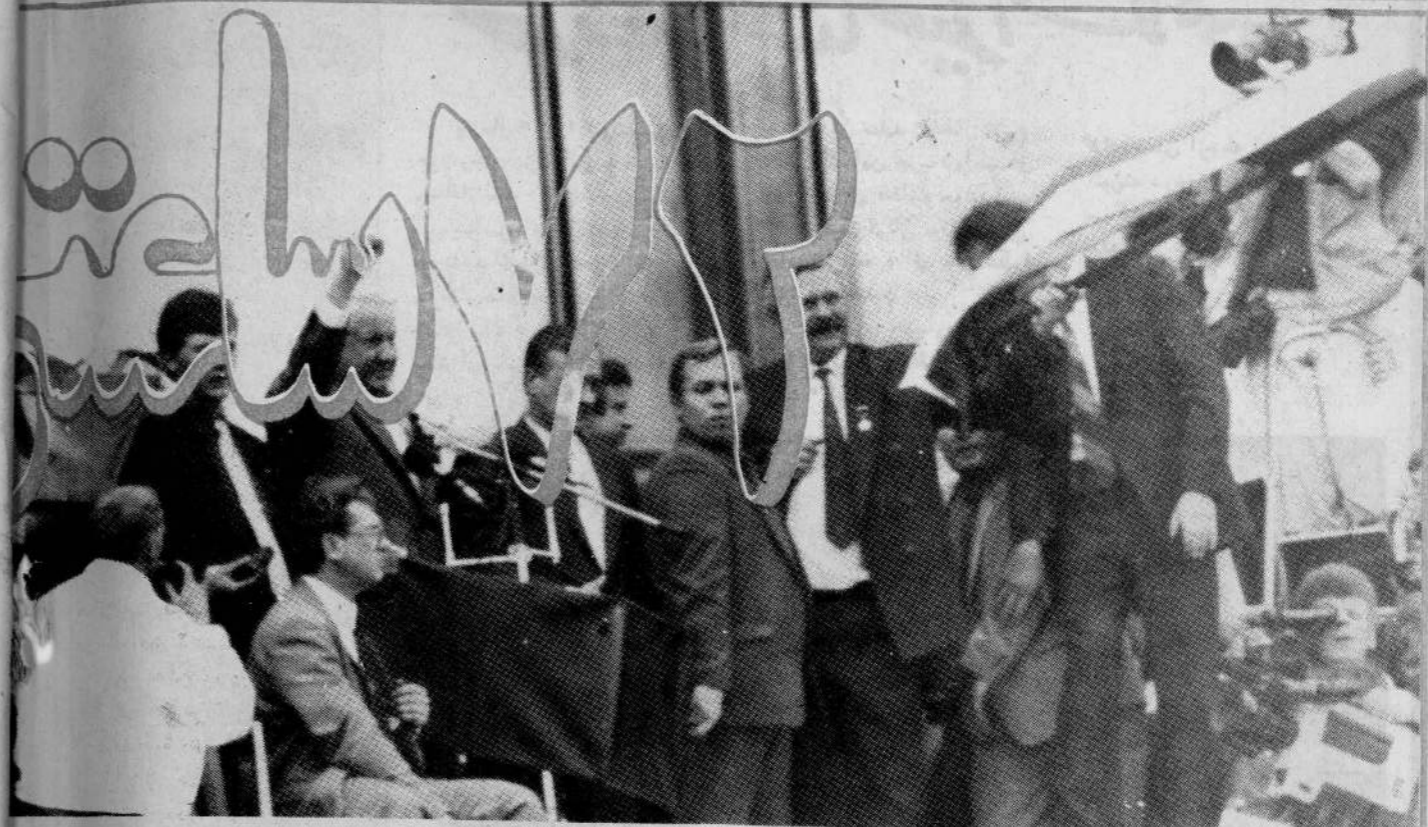
## مافیای هندونیز با اقامتی نیشامید

کوکار در مناطق شمالی و بعداً  
در ولایات جنوبی کشور و سخت  
یافته است . در دو سال اخیر در  
اندونیزها (۲۰۰) هکتار زمین  
تحت زرع بوته های جواد مخدره  
کشف و مقدار ۱۲ تن چرسید -  
ست آمده است .

پانزده سال اخیر تعداد  
دین مواد مخدره در اندونیز -  
نیزها پانزده بار افزایش یافته  
و بالغ بر (۸۰۰۰۰) نفر گردیده  
است .  
به عقیده مقامات اندونیزها  
در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع



# کابل ساجد که جهان را تکان داد



یلتسن جسورانه رهبری مقاومت در برابر سوسیالیست ها را به عهد نگرفته.

به یک قرن مشعلداران پشه های این حزب بوده است شدند. ظاهراً از عقب مانده ترین تلویزیون ایران این خواست ها چیزی بیش از امواج احساسات چند نماینده لیبرال تلقی نمیشد. بعضی ها فکر می کردند که "نه" حزب کمونیست آنقدر رها ضعیف نیست که آن را بتوان با چند پیشنهاد مخالفین از صحنه برداشت. مجلس با ۱۵ میلیون عضو و با نفوذ و سهم در تمام دستگاهاها کمیته

نه یک اکت ساده و نه یک هیجان پیروز مندانه، بلکه یک حرکت تاریخی بود. بدینگونه روسیه بر ارکان عظیم قدرتی که با انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمد، خط بطلان کشید و به یک عصر خاتمه داد. عصر انقلاب سرخ کمونیستی که به وسوله پلشویک هاتهدا بگذاشته بود. در موکرات ها به ترتیب خواستار انحلال حزب کمونیست ملی نمودن رای های آن و قطع نشریات روز نامه آن پرودا که طی نزدیک

پیش می کشیدند. ۱۰ جلاس پارلمان روسیه و روز بعد مونتینگه یک صد هزار نفری در ماسکو به محل تبارز این خواستها مبدل شده بود. پرچم سرخ کمونیستی باهد از فراز قصر سیه روسیه پایه آورده شود و به جای آن بیروق سه رنگ روسیه تزاری به اهتزاز درآید. این نهاد در پارلمان روسیه پذیرفته شد و چند لحظه بعد عمده شاهد برافراختن پرچم روسیه تزاری بر فراز ارکان عالی قدرت در این جمهوری بودند. این

هنگامی که میخائیل کوبا - چف رهبر نجات یافته شو روی ساعت ۳ صبح از پله های هواپیما در میدان هوایی نوکو واپا - نهن میشد آثار خسته گی عمیق از سهوا پیش پیدابود. در تاریخ شوروی این اولین بار بود که رهبر برکنار شده با معاذ پر صحنی "باتکبه براراده" مردم صلاحیت قانونی خود را دوباره بدست می آورد. اما گریچف را آتاتی عهد تا "نجات" دادند که دستاثر تلقی نمیشدند. همان وقایع سابق که نه به او بلکه به رئیس جمهور یلتسن باورداشته و در میا رزه د شوار علیه کمونیست های محاذ فظه کارراه درازی را یکجا طسی نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس جمهور بوشترازا وموقف خود را در افکار عامه تحکم بخشیدند. آنها به مردم حالی می کردند که: یاران گریچف علیه او توطئه کردند و ماتوطئه را سرکوب نمودیم. نه برای آن که قدرت را بدست آوریم، بل برای آن که دموکراسی را نجات دهیم. پیروزی همیشه سرور نشاط و بالا خره احساسات را به بار می آورد. دموکرات ها روز ۲۱ - امد ۲۲ اگست را با شور بزرگ آغاز نمودند. پیروز مندان در میان امواج احساسات خواستهای شان را یکی پی دیگری



یک روز نالت انگلیسی گفت: یک بختی گد با حیف در حال حاضر این است که مردم ارزش او را نمی دانند.

## نوشته دو کتورف هر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی و پیروزی بر آن (۱۹ اگست - ۲۵ اگست) مدیرمسئول مجله "سیا وون" همراه با یک عده ژورنالیستان افغانی در ماسکو اقامت داشت. وی در بازگشت به وطن گزارشی و تحلیل جریمان کودتا و انقلاب ۲۲ اگست را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از راه اخبار منقعه به نشر سپرد. از آن جا که مجله "سیا وون" خواننده گان ویژه خود را در ونیز به خا صران که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراختای بیشتر به دسترس خواننده گان و هلاقه مندان فرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزئید و تصرفی به نشر میسپارد.





# ۷۲ ساعتی که جهان را تکوان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همان روز از تلویزیون بیون شوروی پخش شد و نیز این حدس و گمان تعویضی گردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کومونیست ها" سخن گفت و در حلقه ر جری هم صرف به دو عضو بیوری سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه می بناد نموده بودند. در تفرانس مطبوعاتی میخائیل گورباچف به مثابه یثانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدیسال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نماینده گان جمهوری روسیه فرارگرفت و با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل فرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کمو نیست شوروی و قطع نشرات روز نامه پرواد اوسا پیروز نامه های وابسته به کمونیست ها مواجه شد. در این حان گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسوف چنین تصامیم پرخشس مبدل گردید. به نغمه رسید که دیگر صفحه کاغذ روز خورده است طی چند ساعت به دفاتر کمیته مرکزی حزبیکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد و پروادا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گورباچف اعلامیه می را در مورد استعفا از مقامش به حث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عام رساند. قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کومونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروز مندانه که در دفتر دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کومونیست

است. پیروزان که گورباچف پایه کرملین بگذارد مرکز قدرت با مقاومت دموکرات ها علیه کوه تا به قصر سپید روسیه انتقال یافته بود و اکنون گورباچف صرف یک انتخاب داشت: چون حق

یستهای مانند شوارب ناسازی ویا کوفلیف این جاوان جاعلیه او ایراد نمودند و حتی ویرا به خاطر اتنا به کومونیستها مفسر کودتا شناختند. به گفته یک ژورنالیست



را اشتباهات خود تریه ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچست ها و عدم درک واقعیت های زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و پارلمان و امکان داد تا در صدور فراموشی شان برای انحلال حزب و نشرات آن لحظه می تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کرملین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطرافش از یاران دیروز کسی باقی نمانده

با پیروز ماندن است پس بست های کلیدی را باید به کسانسی سپرد که "مرکز قدرت" برایش توصیه میکنند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدرت شوروی را به عهده گرفت و کاندید های یلتسن یکی پس دیگری اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و یوو-لین را به عهده گرفتند و گورباچف چون رئیس جمهور تنها ماند و شاید هم یاد لوردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان دیروزی اش یعنی سنتر-

اشوروی میخائیل گورباچف در اهمیت دوگانه قرار گرفت: اولاً در جای پیروز ماندن در کنار یلتسن و دیگران و زیرا اگر گورباچف نمی بود به خواست کودتا چنان در مورد استعفا نامه خود تن در میدهد پیروزی دموکرات ها کارشکلی بود. ثانیاً در موقعیت کسانی که به خاطر شور شرعایی ها باید جوابده باشند. خود را اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میگوید. ولی طرف نظرات بین عوامل زنده کسی این شانس را از رئیس جمهور

گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزادانه عمل نماید. دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتاچیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کومونیست نشرات آن وقت ج. ک. پ. اعتراف علیه ک. ج. پ. از همان شام ۳۱ اسدیا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. پ. مجسمه فلپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکوست ها که بالاخره نام ک. ج. پ. کمیته دولتی امنیت را بخود گرفت با بلدوزرها به زمین زده شد. روز ۲۳ اگست هنگامیکه از میدا در ژینسکی - میدانیکه مردم شو روی زمانی از ترس ک. ج. پ. باز آن عبور نمی توانستند و حتی همگان خارج می ترسیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد. دیدن نمودیم تنها ستون سنگی را که مجسمه تادیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگیایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. پ. نوشته بود: جلال فلپکم شر! این همان فلپکم در ژینسکی است که پدر جاسوسی سخن خوانده می شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد و مردم به تاریخ سازمان



امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هر قلب و از هر خانه می گذشت چله پای صاه می کشیدند. ک. ج. پ. یک اردوی مجهز جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترل می نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۲۰۰ هزار نفر می رسید. از ک. ج. پ. حالا عمدتاً یک نام ماند است و دموکرات ها پیش از همه برکناری رهبران و سازمانده می مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیت که حاضر بر سر همه و کنترل تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر دموکراسی سازمان امنیت را از فراز سر خود به دور افکند. ک. ج. پ. رفت و ترس از آن دایل شد. یک ژورنالیست شو روی گفت: ضربه به ک. ج. پ. بزیر گریه دستاورد انقلاب ۲۲ اگست

است رهبران ک. ج. پ. عهده ترین سازمانده کودتای ۱۹ اگست بودند. طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت. هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پیرا زسالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کومونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود. اما اکنون جنبش مردم راه ناپدید کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروه های مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر بر آرد را سکوی یکی پس دیگری فرو افکنند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونسر دی نشان داد و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قربانسی

احساسات سیاسی گردد. بر عهده مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه شاعرهای مظلوم خود را بنویسند. رهای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس! مرا ببخشید! یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کومونیست سازمان امنیتی و مقامات عالی اردو در کنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کومونیست در ارگان عمده نفوذ کومونیست ها پرافکارنامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روسای آن را برنار ساختند. آنها هیچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اقتصاد به وزیرخارجه آقای بسمورتخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه با کودتاچیان همکاری داشت، بر حذر داشتند. بدینگونه پیروز ماندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هر عهده قدرت یعنی نیرو های مسلح و وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاست خارجی از دست کومونیست ها خارج شده و هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی برکودتسا چنین به نظر می رسد که کشمکش نوبت بر سر قدرت وضع را در مسیر بسیار مهم قرار داده است. در یک مهز مدور تلویزیونی نمایندگی بی از روز نامه دموکرات ها بنام "کورانت" صاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف در راه باقی مانده است: استعفا یا مبدل بقیه در صفحه (۹۰)



امروز سفر با بومسنگه ۷۲۲۷ فاصله یکساعه راه پاده میدان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته و انسان مسافر را به پرنده بی مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل يك پام تا شام با عبور از ارتفاع سالنگه سفر کند. وقتی هوا پیمایال گرفت پایتخت و از هوا پیمایا تما عای خاص داشت. شهر و خیلی به هم چسبیده و خانه های به هم بغل داده حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد میاورد، که خانه های شان با هم بود و دروازه بی برآی ورود داشت همسایگی و همپربانی بود. آنان هم دیگر را نمی کشند و اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند اما حالا ؟

نشست

پسودن پل هوایی در چهل دقیقه و خیلی هم ساده مسر نمیشود و زور زور لازم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لا اهل برای پروازی که ساعت يك بعد از ظهر صورت میگيرد و صبح وقت به ۷ بجه در برابر سپاهان تلا شى دست به ادب و احترام ايستاده باشى و فقط فاصله پوسته انبوشی و ترمینال که کمتر از يك كيلو متر است و دو ساعته راه است. اگر بار و بسته باشد مبلخی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شريف برسی و معجزه را تماشا کنی که يك هوا پیمای مسافر در يك بن ۳۰۳ با مال و آل باید به شهر بروند. به کسی چى که مسافر چى حال را از سر می گذراند و اما برای مسووب این مقامات و تیز رفتار اما نه است.

د رشهر دعا

سهر وسيل عالمخانه شهر و دن رابه نیاز و دست رابه دعا میخوانند. بارگاه مولاعلی (رض) مزدحم است. موبنان به دعا آماده اند و گنبد بلند و سینه بزرگ برای شنیدن فریاد هادا رد قران میخوانند دعا میکنند

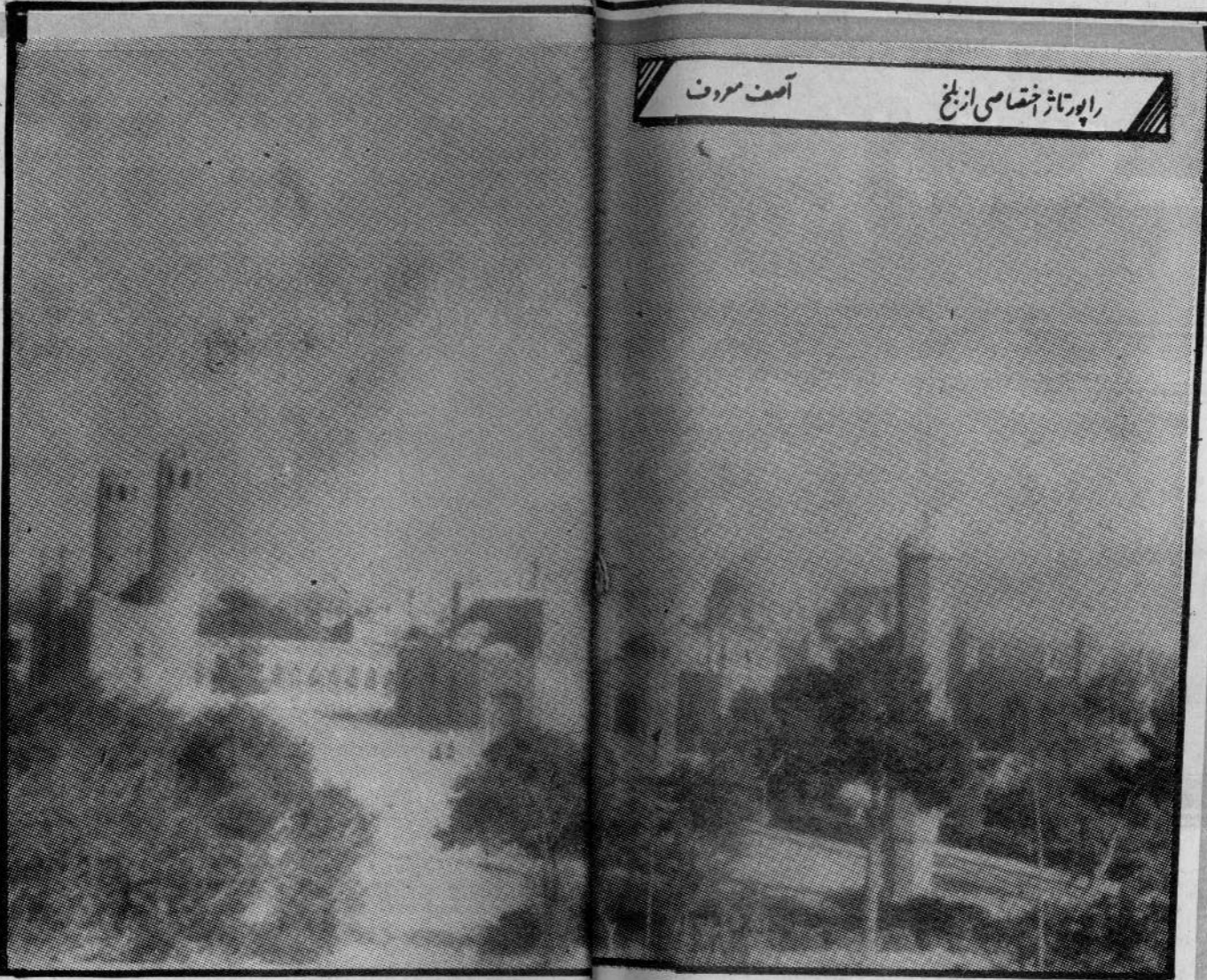
وسپنه هیواری سازند تا خدا بگره صمیمیت را دور کند و همپربانی را جازی. خدا بزرگ است (الله اکبر) و مومنان به نماز فراخوانند و اینجا همیشه دعا است و اینجا همیشه به دعا است. آینه مردم می راکه جنگ اند و هگین ساخته و همینجا می آیند و در مسجد و مزار و ستان خدا تا در حضور خدا ایستاده بگذارند و تو به.

مردم در پروز و امروز

در پروز اینجا مثل هر جای دیگر مردم می بودند و کاش می کردند سیاست بودند و کار می کردند و شتند که کی در دولت و حکومت است و لقمه نانی می خوردند و خدا را شکر میکردند. جنایت کم اتفاق می افتاد و مردم از سفر های خود يك عمر قصه و خاطره داشتند و گاهی ناپ تیرین خاطره برخورد با سارقان و دره زنان مسلح بود ارباب و دهقان نظم در را مقرر میکردند و عده بی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند و ظالم و مظلوم نبود و اما مشهور نبود و کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند و اگر دستی به قتل آلوده میشد و در سراسر کشور خبرش میرسید و او منفور و مقهور می شد. گشت مصری ها در حقینده گان آرمزیده یاد داشتند داشتند: "من کسی را ترساندم". اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آرمزیده گان به حساب آیند. حرمت و رفعت زنده گی را و موجدی از سخنان مردم قریب و هم چون مقوله "حمله و دفاع" در نبردهای مشکوک و مغفوب و لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن خاطر بی حکایه شود؟ امروز ارباب وجود ندارد و یعنی فرغ می کنیم ظالمی وجود ندارد اما در عوشر فکری داران زیاد اربابان و حاکمان جدید اند. مالکان ایدیا لوزی آنها این که خود را حق داد و اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و مقام قضاوت بی عدالت تکیه زد ماند.

راپورتاژ شخصی از بلخ

آصف مردوف



**در مشهد**  
**مولای**  
**در بابستان امسال هزار نفر خیریه گشته بود**

روانم را حکایت دختری که در حومه شهر قطعه قطعه شده بود و کوچک ساخت. بلی و ترسیدم. آیا آنجا خدا حضورند است تا آنها می ترسند تا اینجا و آنجا:

مردم را جنگ سرد رگزیان کرده و شهر و آن از حجام هشواره سودازده و بورتک بود که بی مردم خندیدن را سالها ست که فراموش کرده اند و هنوز حکایت تلخ از آن روزهای هفت سردارند که هر سال دو شمشیر بخت شهر را به قربانگاه میخوابست و حالا جوانترین مرد را هر خانه مسافری و هر سونه شهیدی دارد. گرچه جنگ از نفس مانده اما بجالی برای تنفس مردم نیز نمانده است. اقتصاد ویران است و کسی مسوولست چیزی را نمیتواند بگیرد و همه چیز را باید از نو ساخت. گفتند والی ها و مقامات حقش گشته ندادند و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود و کاری انجام دهند؟

چس نیست ؟

اگر همه نبود ها و کبیر را نگوییم و لا اقل اگر نگوییم که اسان در تابستان سوزان و شهر خیلی تشنه ماند و دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند. تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را بسنه جستجوی آب کوزه بردوش. آب در شهر نیست. چاه های عمیق که با حسن نیست حفر شدند و متأسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد و چون چاه های منازل را خشکانند. در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است. بخش ملل متحد و ده همکاری داده است و اما مشروط به همکاری حکومت نوزاست. به یاد مردم قدیم که نهی از آب آموارده بودند و پاپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانند اما پیش از بیست ساعت جان ندادند و گفتند برای آوردن آب به نسل ضرورت است و اما مردم میگفتند اگر قبول باشد همان بهتر است

به آب کاری نداهیم و ولی هر دو نبود.

امروز که شهر مزار به وکشی از با آینده ترین شهر های کشور و چهره عوض می کند و حکومت باید در حل این مشکل هر چه ضرورتی اگر اقدام کند هم ثواب است و هم خرابا.

وضعیت موجود مهیای شهر که سالها پیش آنرا میداد ام خیلی کم تغییر کرد و است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته و نیز کاری نشده که حساب شود. مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند که اگر آنان کاری را که دیگران انجام ندادند و انجام بدهند. کم کم در باره قاطعیت و جدیت صحبت میشد. یکتن از قشود و ندان که از کود و برق آمده بود گفت: ماد رگشته به مسوولین میگفتم: رشوت بگیرند اما کار هم کنید اما آنان چور کردند و کار نکردند و حالا اگر راست را بگیریم اینست که باور کم شده و ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گذشته تلخ کار نکردن ها جبران شود. شخص دیگری که میگفت و شاعر است و در گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از ۷ شور) بوده است گفت: "چون مقام در اینجا برای يك قرن يك خانواده را تاهمین می کرد و در بلخ جز بیانیسه انتقال بی و چیزی دیگر خاطر نداهیم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد و کو آن عمارت رسا. ختمان عام المنفعه و یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده. باشد و می که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت والی ولایت ۰۰۰ در صفحات شمال) در فابریکه در نزدیکی اما مقام بلند رتبه حکومت "سابق" هیچ اطلاع در مورد او راجد نمیگرفتند.

شهر وند و میگفت: "مسووب" این امرا که خودشان موجب بلند رفتن قیمت های شدند و مثلا اگر بر آورد يك پروژه دو صد میلیون تخمین میشد چو صده لاله صده بر گرد آمد.



راديو شنیده اند، اگر در عوض با همان مصارف بر نامه های هنری و تفریحی داده شود خیلی مزه تر است و انتظار بود در این مورد در مرکز تجدید نظر نمایند و دادن خبرها تبصره ها از مرکز به شیوه فعلی بمعنای ادامه همان کارهای سیاسی گذشته است که نه به درد سیاست می خورد و نه به درد مردم.

**فراموش نکنم نشریه های مرکز که نه تنها به هیول و هتوک که حتی تا یکماه هم به وزارت فرهنگ نرسیده.**

**ویسلاخو**

پرسش های زیادی در شهر وجود آن وجود دارد که اگر جنگه فتنه میشود، چگونه مشکلات اقتصادی حل خواهد شد؟ بحاله پروژه های آب رسانی و ساختن تیرات مسکونی آبادی زمین های با پرتوسمه تجارت و زراعت را شخص و الی و شاروال که جدیداً تو ظهف شده اند چه طور حل خواهند نمود. من در میان صحبت های مردم بعضی نام ها را زیاد می شنیدم که می گفتند اینها کار می کنند و جدی هستند.

به فرماندهان ابراهیمی شمال و هم امنیت هم چون سیاست خازندوی و خازنوال و آینه معاون اول شاروالی و تازه در باره والی و شاروال چه می شنیدم زیاد بود.

**تورست هامیا بند**

گفته شد، بیشتر از سه ملیون تورست از تاجکستان و ازبکستان قصد سفر و زیارت برای حد اقل صفا چار شب به شهر مزار شریف را دارند اما باید برای این مهمانان عجالتاً ممکن نیست زیرا هتل و مهمانخانه های شهر اندک و نامناسب اند، حتی دفتر ولایت و شاروالی در تعمیر است و هتل جایگاست و طی سال های گذشته کس به فکر تعمیرات تعمیر برای این دو ارگان نوساز نبوده است. آیا ممکن است این پروژه که میتواند اسما زاهد جلب کند مورد توجه قرار گیرد؟

**تلویزیون یگانه تفریح**

در دفتر تلویزیون بیشتر از شمار انگلستان دست کادرها وجود ندارند، اما خیلی با دلسوزی مواد برای نشرات تهیه می کنند و حتی امکانات شخصی فلم ها را ترجمه نموده و پاکبره های غیر رسمی مواد نشراتی جمع آوری می کنند مردم به عنوان یگانه محل تفریح و سرگرمی شبانه فقط تلویزیون را دارند. متأسفانه بنا بر توصیه مرکز خبرها و تبصره ها با مصرف خلی بلند از طریق دستگاه شمشاد برایشان داده میشود و درحاله لیکه آن خبر را مردم قبلاً از



# در شهر مولانا عشق

می آیند قدرت خرید بلند را دارند و بعضی از قطعات قومی نیز از زمره ثروتمندان به شمار می آیند عدس از ماورین ملکسی و نظامی که در مقامات آب و نشان دار کاری می کنند نیز مانند تاجران قدرت بلند خریدار شدند اما عده دیگر پریشان بودند شنیدم برخی از آنان بعد از وقت رسمی به کارهای روز مزدی می پردازند و خشت می زنند و ازین قبیل ۲۰۰۰ زهرا مواد کوی پونی شان نیز بوقوع نهم رسید.

د رمورد تیل مشکلات وجود داشت و هر گیلن تیل تا اخیر ماه سبده به ۲۰۰۰ افغانسی تهو فروش شد اما ترفیک مزد هم ادامه داشت معلوم نبود از کدام چشمه دور از چشم تیل بدست می آید.

پرداختن به این مساله مجال مناسبی نیاید، به همین علت در منطوبات و راد یو تلویزیون انعکاس نظریات با روانتقادات تند ممکن است هم برای نویسنده گان وهم برای مسوولین در راه را بیاد کند.

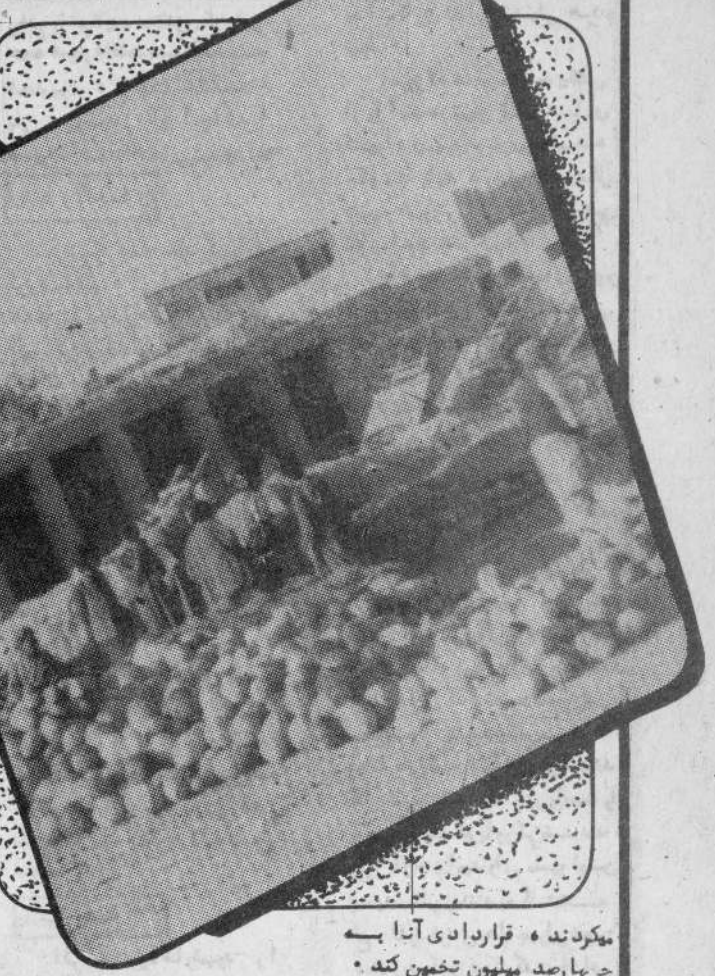
**خبر سازان**

بازار همیشه مزد هم به نظر می رسد فقط مارکیت های جدید اعمار تجاران کس شپ را رنگ می بخشید وضع حاصلات بد نبود و خبر بوزه فراوان و ارزان میسر بود و معادل یک سیر آن تا سصد افغانسی فروش میشد گندم گرانتر بود و گوشت حد و ۱۵۰۰ افغانسی فی کیلو و ورنج تا ۳۲۰۰ افغانسی یک سهر عرضه میشد و دیده میشد مردم مانسی که از روستاهای حومه شهر

پوهنتون دوشنبه در تاجکستان ایجاد نموده بود اما هر که نتایج خوب داشته است فعلاً در بلخ ۱۵۰۰۰ محصول در پوهنتون های ادبیات و تاریخ اقتصاد و زراعت درس میخوانند. با محصلان در ادیتوریسم ملاقاتی تنظیم نمودم و بهرامون ضرورت نشر مجله مبارون که چهار سال پیش آغاز شد و نیز در مورد وظایف بعدی مجله اهمیت آزادی بیان در شرایط اهمیت ادبیات صحبت نمودم و انتظار داشتیم یک بحث راه اقتصاد با نظریات در حد و صرفاً فعالیت اخذ نمی مطرح شد اساساً به نظر می رسد که سخن گفتن از آزادی بیان و دموکراسی در شرایط امروز در راز مرکز هتوک یک پدیده غریب است چرا که در آنجا در میان دو مبله تفنگ

های بزرگ روشن فکری اند. برغم آنکه ایجاد پوهنتون های متعدد در ولایت مختلف کشوره نمودی از انکشاف و توسعه تعلیم و تربیه است اما مشکلات موجود پوهنتون ها و منجمله در کابل از نظر امکانات تخنکی و کادر ها سوال بزرگ است. در بلخ سه سال پیش پوهنتونی را افتتاح کرده اند فعلاً در تعمیرات تخنیک نفت و گاز و شب روزی گذراند گفته شد زمین را که شخص صدراعظم ایجاد ریسار اسدال تهاب گذاشت و دوباره از ملکیت پوهنتون بهرین کرده و در دست علی چهو پان زمین دیگری بدسترس قرار داده اند. محترم شهر آقا جرئت رئیس پوهنتون بادلسوزی خاص نسبت به آینده پوهنتون سخن میگفت. وی به روابطی که با

میکردند و قراردادی آنها به چه هر صد ملیون تخمین کند. اگر قطعه قومی پنجاه سرباز فهرست میگرد میگفتند [نخبر تو یک هزار سرباز آری]... شهر وند دیگری که محاسب یک تجارتی بود گفت [پروژه فعلی تشویق برنامه متشبهین خصوصی یک پروژه سیاه است و زهرا هیچ قاعده و اصولی وجود ندارد. یک تاجر در یکسال مملوایر میشود و در مقابل ملیون ها نفر گرسنه و در بدر طور مثال تاجر یک شیشه لیمه را به ۲ افغانسی و ۲۵۰ پول خریداری کرده اما آنرا به ۲۵۰ افغانسی بفروش می رساند]... به گفته می دیگر جنگ مردم را در فاصله د نقطه آتش و دفاعه دولت انفجار در چار حادثه و وحشت گردانیده است. زنده کی در فاصله دو انفجار به قول یکی از شهر وندان " مردم در



د پوهنتون بلخ





بودند. دیگر در فیلمهای شعفی  
 امر-اکبر- انتونی و شمار دیگر  
 از فیلمهای سه تاییها تبدیل  
 شدند.  
 از آنجا نینده کرکترهای فلسف  
 ایجاد تصورات مرد هاست و  
 کتاه اصلی هنرپیشه هاد رسنهای  
 خند عبارت از آغاز استفاد ماز نقش  
 آنها به مثابه وسیله آشنا شدند -  
 نش و تلاتر برای زنده گی کردن  
 توسط تمثيل میباشد. انسرا و  
 چون میکنند. این مساله در -  
 مجموع ناممکن بودن عشق را -  
 در جامعه هند برای یکسوف  
 میسازد و چنانچه تمايلات جنسی  
 درد رزون اجتماع اجتماعی مقتصا  
 دی مافراد دارد. همین موضوع  
 باعث تپاهی یک تن از هنرپیشه  
 های خدایی با استعداد ماکرید  
 که خداوند آن را برای ماتحفسه  
 داده بود. این هنرپشیدون  
 شک میثاکامارست. اکنون تقریبا  
 تراژیدی او در عصر جدید حو -  
 ادت در زنده گی یک هنرپیشه  
 دیگر تکرار میشود. بلی ریکا  
 میگوید:  
 همیشه در احساسات عظم را  
 از دست داد ام. به آنچه پا -  
 یان عشقی داشته باشد. ممتقد  
 نستم.  
 بقیه در صفحه ۸۲

شان با هم پیوند ناگسستن داد  
 زنده. با احترام حرف زده ام.  
 دلپ - ماد هو بالا راج کیسور  
 سرکس، گردت - و خیده.  
 دیوانند و نریا هنوز هم در  
 خاطره غای مانقش بسته اند.  
 البته این مساله با فیلمهای که در  
 سالهای قبل از هفتاد ساخته  
 شده متفاوت است. چنین  
 فیلمهای عبارت اند از: زنجیره  
 دان و قربانی و نقد رکا سندر  
 که در آنها سس به گونه های  
 اجتناب ناپذیر با حوادث و چار -  
 جنجالها (مردانه گی) پیوند  
 دارد و بیشترین درامه ها و حو -  
 ادت از تفوق و تسلط یک جنس  
 برجس دیگر منشا میگیرد. به  
 این ترتیب قهرمان در دفاع عام  
 و تام از جوانین جامعه و دولت  
 میراید. سمبولهای قدرت نا -  
 برابر در چنین فیلمها یدتخانه  
 آشکار شکجه هارتهدید هادر  
 جهت پیشرفت بالقوه تجار و زها -  
 شد و یا شاید هدف استفاده  
 نادرست از برهنه گی دختران  
 ویا نگاههای دزدانه آنها  
 باشد  
 هیچ کدام از فیلمهای نوع بالا  
 جای شک را در مالوت مرد باقی  
 نمیگذارد. یک جوهره پسر -  
 دختر که بمثابة بیت تراشید شده

خاطره غای اخیر از هنر -  
 پیشه مان فلم را صاف و ساده به  
 خاطر دارم. مادجو بالا در -  
 گس و نس و شریا و بیثا رای  
 شمهی شان زیبا رویان بی -  
 همتا بی بودند که فقط حساسه  
 نای عشقی و تراژیدیهای زمان  
 را آفریدند. آنها ستاره های  
 بودند که به انسان، خداوند،  
 گلها و کودکان عشق میورزیدند.  
 شور و هیجان پر بار آنها را میتو -  
 ان در عقب موسیقی پر شکوه  
 شان مشاهده کرد.  
 تا به سالهای شصت فلم -  
 سازان ماعلاقه مند تجسم عشق  
 دختران بودند. برای آنها  
 دختران منبع فرو نشاندن عطش  
 شهوانی به شمار میرفتند. این  
 مساله روابط متقابل را بین ها -  
 شقان ایجاد میکرد. آنها یکد -  
 یگرشان را میشناختند و برای عشق  
 میزیستند و برای عشق میوردند.  
 قهرمان، بدون احساس خوا ر  
 و زار شدن نمیتوانست با اعتقاد  
 تمام خود را به معشوقه اثر را -  
 گذارد و معشر اش نیز با همان  
 گرمی پاسخ متقابل بگوید  
 در ستایش او واژه فلم آئینه بی  
 میشد که با عظمت و شکوه عشق  
 خود را در آن میدید.  
 ماد رمورد آنها بی که نامهای



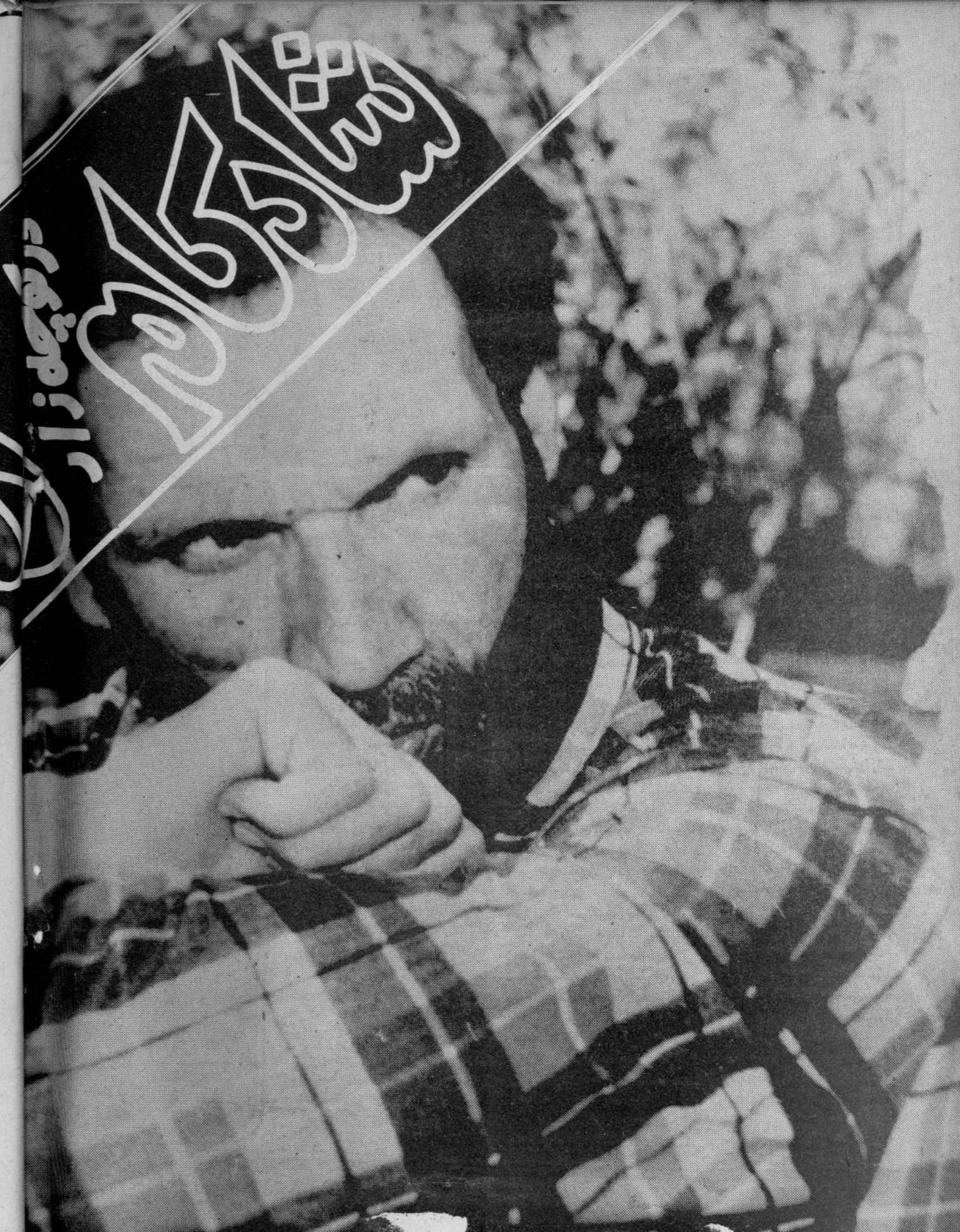
برای یک فرد  
 عشق و شوق  
 از زلفش زنده آرد  
 مگر برای یک زن سفد  
 زنده گی او است

# هدیه های

# عشقی مشک







# هنر و زیبایی

در پیچیده از

# هنر و زیبایی

بجان این نکته گرهی است که روح و مایه تخیلات آدمی به ویژه هنرمند از کدام سرزمین‌های تجربه اندیشه و برداشت جان میگیرد؟ شاید و به گمان اغلب که دست یافتن به چنین خواستی نهمز خود در یک لاف‌افه راز پیچیده مانده است.  
به گفته بانوی هنر منج همروزگارمان دکتر سیمین:

اگر از کنار عرصه قضاوت کنیم باید بگوئیم که هنرمند پیوسته رویاها و تخیلات خویش را با تغییر شکل‌های دلخواه چنان به آرایش و پیرایش مینشیند که پدیده هنری وی قبل از همه برای خود و سپس برای سایر هنرپدیران پذیرفتنی آید. اما آن‌یکه ناگزیر از رفتن آن میباشیم

مکن! آدمیان به گناهان شان اعتراف میکنند اما بسه تخیلات شان هرگز و شاید دیگر اینکه تخیلات اصیل و حقیقی همواره در ماله رازها نگهداشته میشوند.

هنر تجسم و مظهر جادوانه کی آرزوهای آدمیست. روا - نشناسی هنر با تمام قوا میگو شد تا غیبت و نقیض خواستها و آرزوهای روزنی انسان را بشکافد تا به رزند هنری آن راه بسرد و زیرا یافتن کلید در همین جابه در میخورد.

باری برگردیم به توانمند - یهای پوی و پیکرانه و روح بیقرار آفرینشخانه شماره آزاد میهای اندکی که قادرند برای نهانخانه

در چند رشته هنر به آزمون گذاشته اند. عبدالله نوایی هنرمند بیست که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن شاخه‌ها در باغ زنده گی و دیواره قزو ریزی آنها بر کستره خان بود ماست اما گوین غنوزشا - دایی چه بر اثر از حسرت روزهای رفته نشانه‌هایی به دل ندارد.

او که بهای عمر را با با ننده گی و بارمندی تمام پیوسته در هکد ار دشوار گذار هنر برداشته و نقش بسته است. انکار صمیمیت بیان ناپذیر جوهر هنر او را از خمسان دور دست‌های ایام به نام عدا - زده و نبرد خویش فراخوانده است از کودکی به علاقه و گرایش زیسادی به معنای و رسامی داشت و به جای مشرقالقبای در کتابچه خط و گل و درخت میکاشت و عشق به ترسیم خط‌های درهم و برهم در واقع یلی - و شاید هم نخستین - عزیمت راهداری و چراغداری - برای او به سوی اقلیم‌های نسا - شناخته هنر و ادب بود.

آهسته آهسته او از پویه آرزوهای پیش گرفت. در پانزدهمین سالهای مکتب شور و حال شاعری به دلش شرف افکند و برای اولین بار با فرجه آزمایی‌های خویش تخیلات شاعرانه اشرا تحویل قلم و کاغذ داد و تا اکنون در حدود دو صد قطعه غزل، دو صد و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه شعر به اوزان آزاد دارد.

آن سالها به الهامیای شدید این روایسته گی روحی عبد - الله نوایی به طرز کلام عارفانه عاشقترین شاعر زمانه هامولانا جلال الدین محمد بلخی بود. او پیوسته میخواند و مینوشت و میسرود.

سراجلم با علاقه مندی و ذوق - اقتدی تمام لبسه حبیبیه را سو - افقانه به پلان رساند و آن سان که میخواست شامل پوهنطسی زبان و ادبیات پوهنخون کابل گردید. او آرزو داشت در فاکولته ادبیات رشته نقاشی و رسامی

را ادامه بدهد اما اتفاقاً در - ست در همان سان بود که دیبا - رحمت رسامی و نقاشی از برنامه فاکولته نامبرده به چارچسوپ دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه ظاهراً در هاله آرزو باقی ماند اما خان نشد.

عبدالله نوایی باتکیه به استعداد و پشتکار خودی و به کمک پیشکسوتان این عرصه به زودی چاره اشرفاشسی و خطاطی و رسامی خود را به معرض نقد و نمایش گذاشت که از آن میانه تابلوی "گو شواره" بر - نده جایزه مقام اول گردید.

او مدت چهارده سال به س از ختم تحصیلات به حیث معلم ادبیات در لیسبه حبیبیه ایفای وظیفه نمود اما روان پوی - یشر تر او را به سوی دیاران راز ناک و نارفته سازها و آهنگها رهنمون میکرد. و به این ترتیب عبدالله نوایی شادکام شد و به آوازخوانی روی آورد. در آغاز کار آهنگهایش از ساخته‌های نوساز بود اما بعد ها خود شی - تصنیف پردازی را دنبال نمود.

شادکام طی یک دهه پس اندکی بیشتر که به آواز خوانی پرداخته است در حدود صد پارچه آهنگ را دیوین و سی و پنج پارچه آهنگ تلویزیونی را پیشکش هنرپدیران و هنرخوا - یان هنر نموده است.

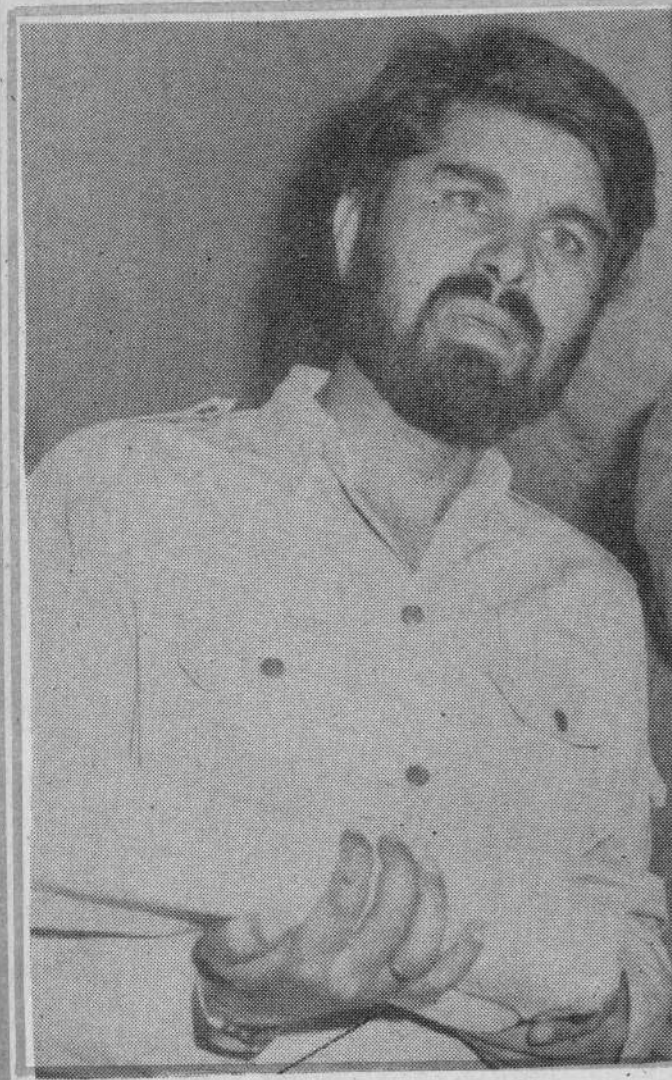
برخورد شادکام با موسیقی از نوع دیگر است. او میگوید من در هنرم عرفان را جستجو میکنم و میخواهم در صر تاسر زنده گیم قدسیت و صداقت موسیقی پرتو افکن باشد. من تالا مکان عشق و احساس در موسیقی میسرود سباحت میکنم تا آنجا که در هاله اندوهی شهرین از خویش خود بهره می‌آیم.

چنان که از شخصیت این هنرمند ستودنی پیداست در باره اش گفتنی‌های آید که نمیتوان پرده بی را میان خودش و شما بیل هنرش دریافت نمود. او حقیقتاً



# نکته‌های پیرامون سریال کمدی

نوشته: گورگنج



چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است. - آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب ککرها در موارد بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدون چهره می بدون اند - کترین پیشینه سرتشویل بر-گزیده میشد.

- جاداد دشنامها باآنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد - که نمیتوان توسط آنها به بیکسر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد، از هرنگاه ستودنی و ایسته اچ گزارای است.

امید داریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره باتهمیه همچو نمونه ها هنر اصیل خو - یشراد را نبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سوادت مبرود به هنر پذیران به باز شناساند.

نه از تشویل باز یکران - به - ویژه شادگل. - نشان دادن تفاوت شهروده نه تنها در برخی از فلمهای صد آغاز بلکه تقریباً در تمام کشور های یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مبرر تقلید زدن از صد آغاز میا ر زیاد دور از انصاف خواهد بود.

- بومورد نخواهد بود اگر از توانندی نری مننون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گهای منحصر به فرد ایمن سریال یاد شود.

( بدون شك تگانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.)

با در نظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشردکوندی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است از هان عامه رایبه خود معظوف سازد.

نیاری از کاستی ها: - در سریال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشد از آنها صرف نظر شود؛ خو ر مثال برای یک روستایی مداری ر کارکرد هایش تازه گی ندارد

یکی از میوزه های غیر قابل انکار سریال دکوندی زوی دادا شتن جلوه هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است؛ مثلاً از انتخاب ککرها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیار و دقیق خود حرف میزند (حتی لاله - هندوی فالهین در نقش فرعی اثر).

سریال یک محموله تعدد اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تا شیر باشد.

- این پرداخته کمیدی افزون بر و ظایف سه گانه اجتماعی هنر، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشا چیمان بوده و با تمام قوت خنده را - پیشکش نموده است، که به هیچ وجه قابل فرو گذاشت نیست.

- سریال در تمام ابعاد جاری خوش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواغات مبنی بر تحت الشعاع "صد آغاز" - دن توجه نماییم، روشن میشود که این وجه اشتراک قسمی از یگانه گی محتوی منشاء میگرد

فصلیه مسوری سریال دکوندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دوران و آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تضاد الف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است؛ که بر - خلاف شماری از تیورهای جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیر - سد.

روستایی اندیشه گرفته، با د نیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. و بقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اثر رنگ دگری دارد. به گفته پیشکسوتان، هنر سر منحیث یک پدیده واحد القاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا و روستازاده گان با - ستر.

اثر آمو میگویند که هیچ آدمی تا این حد ساده بوده نمیتواند چنانچه شادگل " ککر مکرزی - ریال " نمایانده شده است. خوب صرف نظر از این که یک اثر طنزی کمیدی، مبالغه و قانتیزی نقش تهادایی دارد، حرف بین خودمان باشد، مگر همین اکنون افرادی از همین قماش را در جامعه خویش سراغ نداریم اگر از نمونه گز - ینی بنا بگذریم، ناگزیر از اشا - ره به چند نکته زیرین میا - شیم:

برخی از ویژه گها:

شخصی، اینجا و آنجا، بین آنانی که سریال را تماشا کرده بودند تبادل میگردد. به دفته یک تن از بیفته گان حساس و کنجکاو بیایدید بریم این نکته، جالب و استثنایی را که بدون شك هیچ پرداخته تصویر سینمایی کشور تا همین حد در میان مردم مورد بحث و تبسره فرار نگرفته است.

شاید به دلیل اینکه عقاید و اندیشه هادر باره این سریال از همدیگر بسیار متفاوت و گاه حتی متضاد بوده است.

بایک دید کلی میتوان گفت که داشتن مواضع و نگرینات خاص در باره این سریال همزمان با نند معیار دین بسته گی دارد:

- تمایلات سلیبه و نوقصت متفاوت فردی.
- حقیقت تعلقات ملی با طیف نسایی گسترده و درجه ارزشمند این گونه پیوندها.
- طرز تفکر در باره مسایل اجتماعی.
- پیشینه زنده گی شهری یا روستایی فرد.

- سوسی زوی نه یک پدیده هنری بلکه سرا پاربخشندی و ابتدال بود.

\* در این سریال هم شهری ها و هم دهاتی هاتو هیس و تحقیر شده بودند.

\* سریال دکوندی زوی یگانه و اصیل ترین پرداخته واقع بینانه جامعه افغانی بود که در آن حقیقت های انکارنا - پذیر زنده گی خود ماروی پر - ده تلویزیون انعکاس داده شده بود.

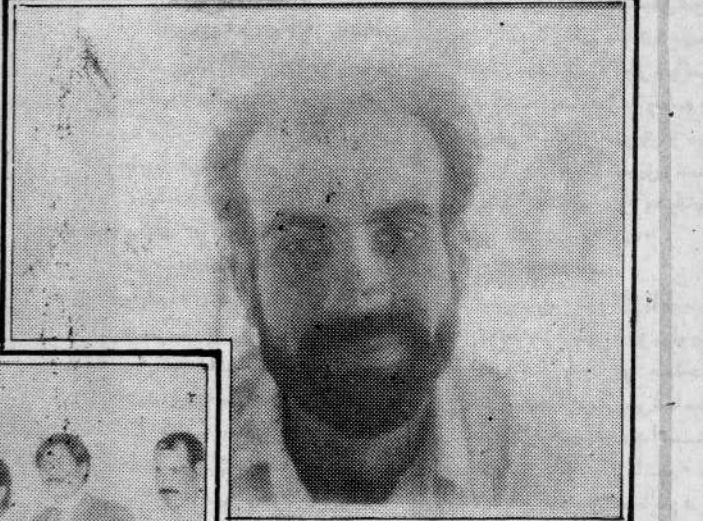
\* سریال هر به بود صدبار جالبتر از فلمهای بازاری و تجاری است که تماشا چیمان افغانی خویشتن را از لحاظ ذوقی بدآموز کرده اند.

\* سریال به دختران کابل اهانت صریح کرده بود.

\* سریال یک تمسخر بهیوده بود.

\* اولین سریال افغانی به هر نوع استقبال می ارزیده خاطر اینکه واقعا یک پدیده هنری بود.

\* سریال به هیچ چیزی نوز ارزیده.



\* یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشد.

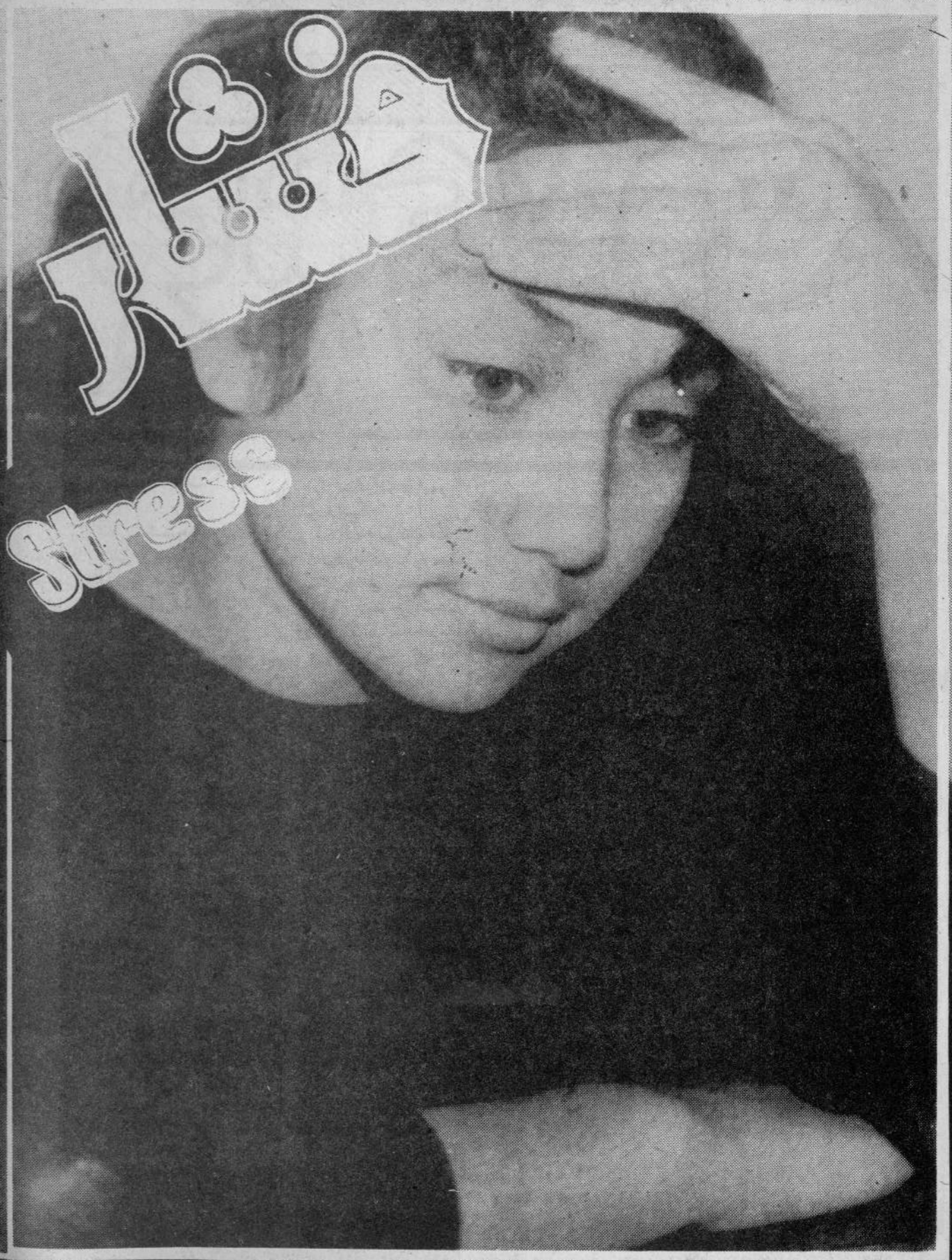
\* هیچ، هیچ، هیچ.

\* \* \*

اینها بودند نخستین جملا تی که فردا و فردا های نما - یشرا اولین سریال تلویزیونی دکوندی زوی در میان محافل







قلب ما، تنگی می کند. بهینه حالت فرسوده و اذیت کننده روانی با منشاء نامعلوم و ناراحتی های مجهول مغز است. بهزی- اری و پرو ز انواع خاطره های ناامید کننده و . . . . .

آیا این حالتها نشانه های کداهماری پنهانی اند؟ آیا در دهه ۵۰ میلیون تعداد همسر و وفات بسیار زیاد چشمگیر شده است؟

چرا با چنین حالتها بی دست و کمریمان می شویم؟ راه پسر و رفت چیست؟

بازی بهتر خواهد بود بیشتر از پاسخ بد این پرسش ها بد آنیم که مجموعه این روند ها چی نامیده

# تنگی سترس ما

## تظعدرونی بدن را متحمل می سازد

میشوند و چی گونه عمل میکنند .

با وجود آنکه برای بهمان چنین حالت نام فضا رهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد با- آنهم آنرا در برابر واژه stress سترس برگزیده اند .

سترس به مفهوم امروز من آن تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شد و تاکنون تصریفها و تعبیرهای گوناگونی

از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفته می شود تر آمده است و بهمانست که دکور و هلمام ناگانی ستور ستر روانشناس بر آوازه ایالات متحده آمریکا در مورد اظهار داشت است.

stress عبارت از تیرد مغلوبه مستمر متعارف معنای عضویت انسانست با در نظر داشت دستگاه منسجم فزونی لوزیک با تمام مکانیسم های دفاعی بدن در مقابل فاکتور های اذیت کننده و مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل:

- ۱- ناپه سامانی روند های معاشرتی: ترس، شکجه، تهدید، تجاوزه، فرب و . . .
- ۲- ناپه هنجاری های غیر معمول زنده گی: گرسنگی، تشنه گی، خسته گی، فقدان امنیت، ظلم، اقبال، تحقیر و توهین و . . .
- ۳- عوامل برهم زنده تما- دل روانی، صحن: برخی از- بهما بهما ناگهانی، تراژید بهما، اشتباهات کاری و دستورهای تحمیلی .
- ۴- فضا و اتمسفر غیرعادی زنده گی اجتماعی: بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مجبیت های طبیعی سیلابها، زلزله ها .

که عوامل فوق پراز برهم زدن روال معمولی صحن عضویت به تدبیر و آهسته گسی ویا در برخی موارد به گونه نا- گهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. و اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خوردن گی اعتدالهای روانی تا- شی از دیسچارج غیرعادی انرژی مراکز حیاتی کنترل کننده دماغ و روان که منتج به دگر- گونی فعالیتهای صحن تا مرجید شاک میگردد. این حالت تسام با تغییرات و تحولات به همسار قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو بی اشتها، بی اختلا- لات هورمونی بوده و عکس العمل های ثابت و اجباری را- روی میکانیزم های دفاعی و فزونی لوزیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند .

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر بهورنی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوجی سرخورده گسی منفعله است و که در آن انسر- زبهای ذخیره ی بدن و سمعاه به مصرف رسیده و لذت اشد پیدا به سستی و خسته گی جسمی منجر میگردد .

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات مختلفی مختل میسازد . شماری از عوارض عضوی ناشی از سترس در رقصتهای مختلف بدن قرار ذیل برشمرده میشوند:

- ۱- تنگی نبض، کم و یا زیاد شدن فضا ر خون، اختلال ریتم قلبی و ودر های قریب- القلبی .
- ۲- سوء هاضمه، پسر و اشتها بی، پرخوری، دلبدی، استفراخ، زخم معده، قهیمت مزمن اسهالات و کولیت .
- ۳- سردرد، بهما، احساس فضا ر در سر، احساس شدید خسته گی واضطراب .
- ۴- تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استماتوشنج پرائشها ( قصبات تنفسی ) .
- ۵- سرخ شدن صورت و پریده گی رنگ چهره، سمنخ شدن موها، عرق کردن غشا- رش، ریزش مو، اکنه .
- پایداری در برابر فضا ر روحی: مقاومت در برابر فشارهای روحی پش از همه وابسته به دو عامل است:
- درجه شدت و کثرت وقوعات
- تسلسل وسرعت هجوم سترس ها .
- ویژه گی های مختلفه فرد و از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پوشینه زنده گی فرد و خانوادگی و ارثیست عادات و سایر خصوصیات فردی ( ممکن است نوع معنی از فشار برای يك شخص نهایت فرساینده و شکننده باشد و در حالیکه برای شخص دیگر دارای کثیر اهمیت و ارزش باشد ) .

بقوه از صفحه ( ۸۲ )



است که آن را میشود خاص تنها این هاست  
 در زنده گی بخوانم  
 \* در کدام حالات بهتر و بیشتر برای رقص  
 آماده میشوید ؟  
 دستش را زیر زنج گذاشته چنین میافزاید:  
 - رقصی را که ما ماموزیم اگر منظم و شمار-  
 هده کار شود میشود در حالات نا آرامی  
 هم همان حرکات را اجرا نمود اما باید  
 گفت زمانی که روی صحنه یا استیژ میروم همه  
 نا آرامی ها را فراموش میکنم . در آن زمان  
 تنها من میباشم و رقص و تماشاگران  
 \* در باره رقص کلاسیک چی میدانید ؟  
 نگاهش را به صفحات کاغذی که به دستم است  
 دوخته میگوید :

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم  
 اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته  
 ام و خوش دارم  
 میپرسم چگونه رقص را می پسندی ؟  
 تبسم نموده میگوید ؟  
 - با آن که تاجیکم اما رقص عربی را دوست  
 دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا-  
 کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیک  
 است .

باز هم میپرسم :  
 \* چگونه به این هنر رو آوردید ؟  
 گویی از آرزوهای بر باد رفته اش یاد می  
 خاطر می آورد ، آن گاه غمگینانه میگوید :  
 - پدرم مادری را که همه دوکتورا شده  
 آن ها آرزو داشتند که یگانه دختر فامیل  
 شان نیز دوکتور شود . اما بختها سف باید  
 بگویم دست تقدیر سرنوشتم را تغییر داد .  
 یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از  
 دوستانم به نام " شمر گل قربانوف " مرا به گیت  
 و پیانو برد از همان روز عضویت گروه را  
 حاصل نمودم و شروع کردم به تمرینات  
 رقص .

\* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه  
 تمرین دارید ؟  
 گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید  
 و میافزاید :  
 - نه تنها من بلکه تمام اعضای گروه رقص ما  
 اوقات معین برای تمرین دارند .  
 میپرسم : چی وقت نمی توانید برقصید ؟  
 انگار کسی خاطرش را می آزارد و میگوید :  
 - فقط وقتی دختر کوچکم به یاد من می آید  
 حساب کارم را کم میکنم و نمیدانم چه کنم  
 میرقصم .  
 \* آیا همیشه چنین اتفاق میافتد ؟  
 - خیره فقط زمانی که به سفر میروم و دور  
 از یاد و درش تنها میگذارم .  
 \* شوهرتان چه کار میکند ؟  
 بانا رضایتی میگوید :

# زود یاد رقص



صاحبه از فریاد رقصی

با رسوم است که به افغانستان آمده  
 است و هر بار توشه های برای مردم هنر  
 دوست ما آورده است .  
 گلناره هنرمند است زیبا ، بی تکلف ،  
 صمیمی و خوش برخورد ، زمانی که صحبت  
 میکند با حرکات و ژست های ویژه خودش  
 طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید .  
 او از سن چهارده کی به این سو به  
 هنر رقص روی آورده که " خانم زیبا " همچو  
 مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و  
 زنده گی گلناره بوده است .  
 چنانچه خود ش گفته است " خانم زیبا  
 مادر دوم من است " .  
 گلناره زمانی که روی استیژ می آید تما-  
 شا گر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای  
 خود مینماید ، وقتی هنرا با ساز میچرخد  
 گویی کرد باد شاخه گل را میچرخاند و شاید  
 فکر آن را ندارد که چه تعداد چشمان  
 جستجوگر تعقیبش مینمایند ، و با آن که  
 شاید پارسی نیز دارد که کف زدنهای تما-  
 شاگران را بالبخند صمیمانه بی پاسخ  
 میدهد .

هنر نمایی او با استقبال گرم تماشاگران  
 افغانیتر گواه آن استند که هنر مرز یرانی-  
 شناسد . شاید به خاطر این که هنر زمان  
 بیز باینهای بشر است .  
 قرار بر این شد تا با او صحبتی دا-  
 شته و گفتنی هایش را از طریق مجله به علاقه  
 مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهای  
 نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده .  
 در ذهن بپنندند ، ها و علاقه مندانش رقص او .  
 او را در رهوتل آریانا ملاقات نمودم . هر-  
 چند خسته و نا راحت معلوم میشد با آنها  
 حاضر شد تا به پرسشهایم جواب بگوید .  
 خود را جمع و جور نمودم در مقابلم نشست .  
 بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم .  
 \* رقص را چگونه هنری یافته اید و ارتباط  
 آن با زندگی شما تا چه حد است ؟  
 راحتتر نشسته گفت :  
 - رقص زنده گی من است . بگذار فقط  
 همین یک سخن به پاسخ بگویم .  
 \* آیا رقص برای شما احساس آرامش راتا-  
 مین کرده میتواند ؟  
 با حرکت خاصی شانه هایش را بالا اندا-  
 خته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه  
 داد :  
 - آیا گاهی دوست همیشه کی شما باعث  
 آزارتان گردیده ؟  
 میگویم : شاید هم بلی .  
 میگوید : پس من و شما در نقطه مخالف  
 قرار داریم . گرچه قبلا گفتم رقص زنده گی  
 من است . اما این بار میگویم که رقص  
 بارها در لحظات تنهایی و نا راحتیا هم





لطیفه (مهدی)

در همه ممالک جهان تهیه و فروش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خیلی دیرین مردم است که این شغل به حالت يك پروژه زودرس مالد ارق در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مسرذاری پیش برده میشود. حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد. گوشت مرغ يك منبع غنی از مواد پروتئینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم مخصوصاً در دوره "هانری چارم" در فرانسه مردم آن کشور را قانوانه مجبور ساخت که روزهای یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند. روزهای سه شنبه مردم تمام دنیا از مزیت پر ارزش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند.

مرغ از نظر منبع غذا بی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخم موجود است. نسزد مرغهای تخم که الی مسدست میهن یعنی حدود یکسال انداز میهار اعظمی تولید تخم را داشته میباشد بعد از یکسال حتی بعد از سوری شدن هجده ماهه یکبار رد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغذاری تمام می شود. این چنین مرغهای تخم غرض استفاده از گوشت آن نیز نگه داری میگردند و یک منبع مواد غذا می قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شور با می یا "سوپ" یاد می شوند.

"رهنمایی مرغذاری" بنیاید از مرغ و مرغذاری در شهر خود با خبر شویم و را ز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چرا که قیمت آنها نظریه سالها نگشته است. در چند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه بی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد با چسبی عدالتی ها و خاک راه چشم مردم زدن مصر و ف فروش است که فی بوضه تخم

را مبلغ ۷۰-۸۰ افغانی به فروش میبرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهار هزار افغانی به فروش میبرسانند که این رقم با سالها قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بوضه تخم را مبلغ ۱۰ و افغانی و در یکی دو سال قبل تازه افغانی خریداری میکردیم اما اکنون با وصف آنکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت آن چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد واحای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند. زیرا بازار تجارت این غرضه از گرمی خاص بهره مند است.

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از نزدیک ببینم. نخست سری به پروژه بزرگ مرغذاری واقع در رولسوالی بگرامی میزنم که در مساحت ۴۴۰۰ جویب زمین متشکل از ۱۰۰۰۰ مسلاک نگهداری مرغهای گوشتی و تخم اعمار گردیده است و مجهز بایک کلینیک و دکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد. این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاسیس شده بود نظر به عملکردی مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکس از متشبهین خصوصی به فروش رسید که خوشبختانه فارمذاری در سال ۱۳۶۲ با گردت سی و دو میلیون افغانی کشور بلقاریا دوباره اعمار و از ماه ژوئن ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری آغاز نموده است. پروژه بگرامی مساحت ۱۰۰۰ هکتار و تحقیقاتی است و از طرف آن فروش مرغ و تخم صورت نمیگیرد در شروع فعالیت دوباره خود به کمک مسلاک متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخم و ۴۸۰۰

استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است. عبدالحمید همدر آمد پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که اگر در این قسمت با ما کمک بیشتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تانهاز شهروندان را از ناحیه غذا ی پروتئینی تکانو نمود.

البته آرزوی آمر پروژه مسرذاری خواهد نمود.



جمله کسلیخ مرغهای ضایع شده توسط دکتور ذ خارف متخصص بلقاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم بگرامی

بافتن اما نگهداری مرغ در دوزخ است

دوره واکسیناسیون

نظاره و در ضایعات

بیماری زباد است

غذای بگرامی را نیک میندازم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یا نه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ نباید همان سایر مواد غذایی از دست بی دست و پا شود بلکه هر قدر مواد بیشتر شود جلایان دستکاران

ماهرانه کنترل آن را به دست میگیرند. اگر دلسوزانند این عرصه کار شود تا تانها از راه شغل عادلانه يك دستگا به سلامت و معتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود و یا هم باید تکاور های مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم مرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود. يك اند از تانها زمندی های شهریان را مرفوع خواهد نمود.

پروژه بزرگ مرغذاری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که آدوبه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد. شرکت های واسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه آدوبه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشتراکیار به فارم متذکره به جا میکند و منجر به تلفات سنگینی در فارمها میشود. زیرا دکتور عبدالستار ساحل آمرکلینیک پروژه میگوید که حد او مسط هر شب پنج قطعه مرغ سقطی دارند و علت همانا ناشی از نرسیدن آدوبه مناسب به مرغها و واکسین امراض مرغها به آن مصاب میشوند میباشد. البته سه دوره واکسین و قاپوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گردیدن که نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد داکتر ذ خارف متخصص کشور بلقاریا مرغها را کنترل میکند استعمال آدوبه های انسانی را توصیه میکند. در بهلولی متخصص بلقاریایی خانم چاند را داکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند.

بامشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به مملک خویش دارند. حفظ الصحة محیطی و سایر امکانات پرورش دهم مرغ بقیه در صفحه (۸۷)

# دولت و کسلیخ

یکی از ملاکهای پرورش مرغهای تخم در پروژه مرغذاری بگرامی

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ



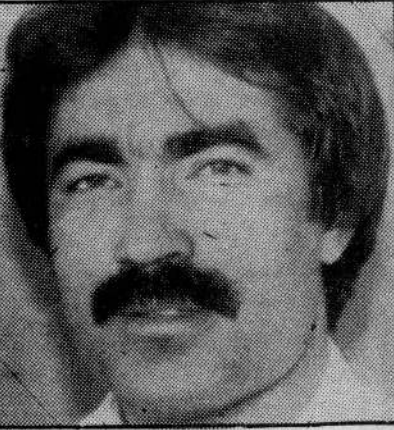
# انسان اود سندرونو راتلونگی

د مینکې دکړې د سطحې (۲۰۰۸) په سلو کې اوونولې ده په حقیقت کې زویو کسره لمانځونکې ده. بهرینه د مینکې دکړې شکل وروکونکې ، د اقلیم معتدل کونکې اود ژوند د بیانگونه . زویو په کړه کې څلور بهرینو د پا سفک ، هند ، اتلانتيک اوشمالی منجمد بحر اوهمداسی کوچنی اولوي جملونه اوبهری شنه. ټول سندرونه (۲۲۰) ملون میل مکې اوبه لري .

سندرونه لکه د مینکې انوسفیر سطح اکسیجن وکارېن داي اکساید اوناټرو جن لري چې د سندرونه نباتات اوحیوانات له هغو څخه که اخلی .  
زویو په ساره کې سندرونه د بشري وروستی سرحد دي چې باید د ساینس اوتکنالوجي په مرسته دهغو اوبو ، خزانو غذائی موادو ، برقي قوې اود اقلیم د کنټرول دپاره اعطای کړي تري واخستل شي د سندرونو څخه هغه وخت دپوره که اختلافي شو چې په هغو کې د برمعلومات ولرو اوتیای د انسان بقایه راتلونکي کې په هندي سندرونو اوباره ولري .

د اوشنونو کرامتو سامان الاتو څخه معلوماتي چې سندرونه د مینکې د اقلیم کلي اود پېښې ضیع ده. بهري طوفانونه په مینکې کې د زلزلو د تکانوسبب گرځي چې په دي برخه کې اوس هم خبرې روانې دي .  
پوهان اوس فواري د قطبونو د یخ توتی له منځه یوسي . پوښووي انجینیر د (۴۸) سلو په اوزدوالی د یوکانال په واسطه د بهرنیو تنگ کې د قطب یخ اوبه د پاسفیک د تودو اوبو تمهول پیل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد د لري زړه مینکې قطب سواحل د تنگ نه پاک کړي همداسی د شوروي اتحاد اوسنیک د قطب یخ د ویلکېدو دپاره هستري بیونوس استعمال کړي دي .  
په شنه د بشري راتلونکي د بهرونو اوسو پاتې په (۸۱) مخ کې

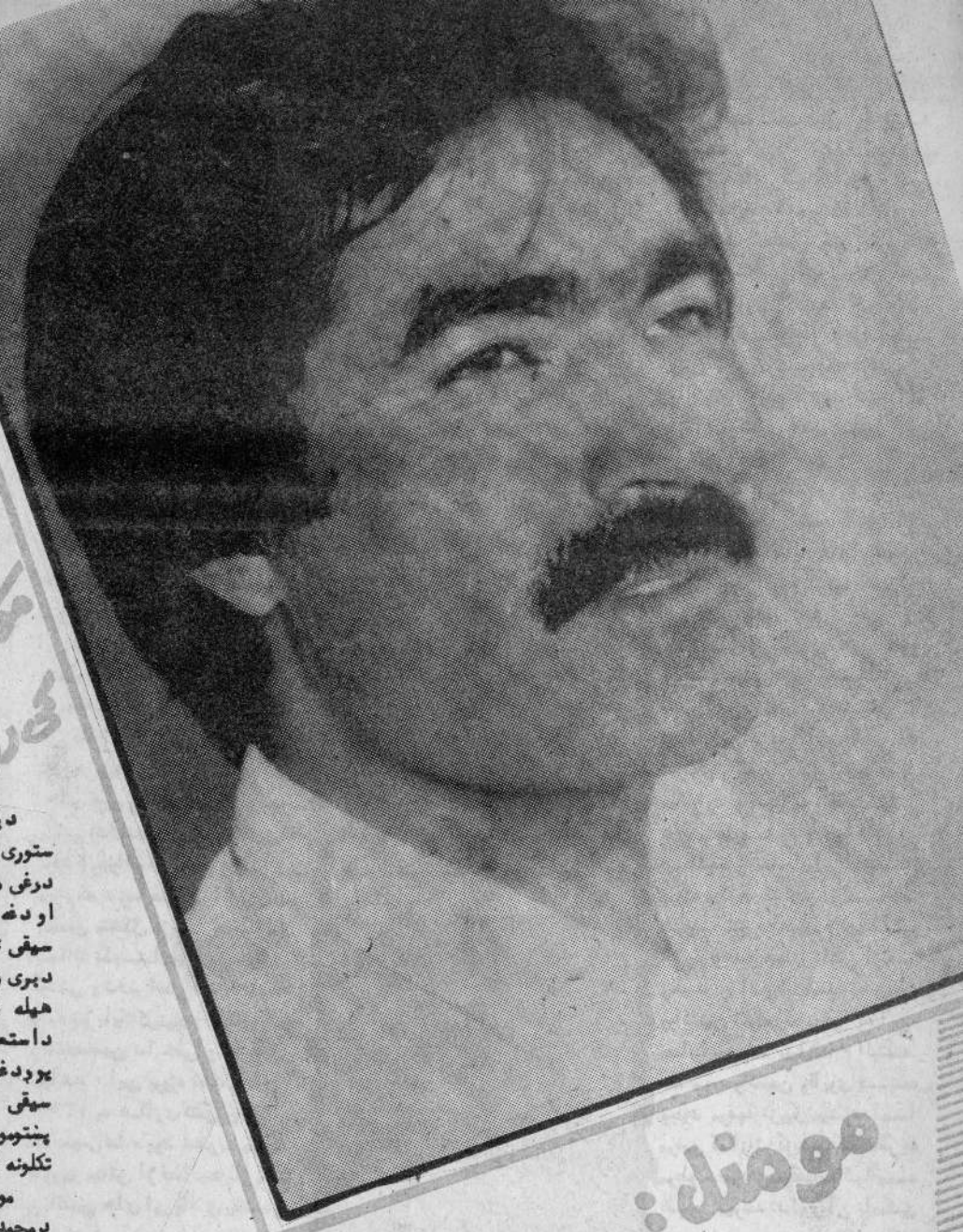
هم خو سندري ټپي کېم ؟ خو چې سر اولی ولوی .  
- تراوسه دی خو سندري په راديو او تلویزیون کې ولې ؟  
- او ه سندري .  
- او کومپو ه ستا خپله زیاته خوښوې ؟  
- دغی خان شعر ه د پستی جینی نښه ده بکړی د پیر ماټوی ی .  
- د موسیقی په کوم خاص مجلس کې سندري وايې که نه ؟  
- هو کې د خو شحال خان خټک د فرهنگي شورا د له موله نورو دوستانو سره یو ځای جوړه کړی او غواړو د پښتو تر ټولو ټکلسی غزل په دغه ډله کې ایجاد کړو .  
- کوم موسیقي د رتبه ښه بهیسي ؟  
- هغه چې په سزاوولی وی او ښه اغیزه ولري .  
استاد سر آهنگه به ولې : «موسیقی به سرفزای ریح است و موسیقي بن سرفزای روح است» .  
- د چا غیزا سندري ولې دی خوښوې ؟



- د خجالی محمد غزاو د هغه سندري ولې می زیاته خوښوې .  
- د شاولی د سندرو په هکله څه نظر لری ؟  
- شاولی زویو د محل او سوس سړی او ښه غزل بول دی په موسیقی او غزل کې ښه پوه ایدی خو زموږ په هیواد کې یی قدر کو نه شو . هسی خوز موږ په هیواد کې اوس دارود گرځیدلی ، چې رهنر مند موجود او ژوندی وی قدر یی نه وی خو چې نیست شی بهایی په زړو یا دوی ، لکه استاد اولمهر چې ژوندی وو په سختی به یی شپې ورځی سبا کولی اوس چې مړی دزه په یا د محفلونه جوړېزی اوبه هر محفل کې شپزاوه لکه افغانی بصر فیري .  
- تر ټولو لږه هیله دی څه شی ده ؟  
- دا چې په ملک سو له را منځته شی ، او د سولې په شرایطو کې د پښتو موسیقی د غوږیدو هیله من یم .

به می اوریډلی . یو کال په پېښور کې د خجالی محمد سیره د موسیقي په پېښور کې گرځیدله ده سره می کار کاوه اود بهرني سره د موسیقي په ښه اجرا کې مرسته کول څلور کاله می د هند ی کلاسیکی موسیقي زده کړه د روهین چتر جی تر لاریښوی لاندی وکړه او د پرتخه می ورڅخه زده کړل .  
د طبلی ټالونه می داستاد هاشم تر - لاریښوی لاندی زوه کړل اود موسی قاسمی سره می زموږ خپله کلاسیکه موسیقي زوه کړه او بالاخره می د پښتو سرکوه داستاد او غزل زده کړی په خاطر گل زمان ته کوره کېښود او دده تر لاریښوی لاندی سندری وایم .  
- کلاسیکی موسیقي زده کړه د پوه هنریند یا سندری غاړی له پاره څومره ضرور کړی ؟  
- کلاسیکه موسیقي زموږ د شرقی موسیقيس پوهنځی ده چې زده کړه یی هر شرقی سندری غاړی ته محتس بریښی ، پوهانو د سندری غاړی په ذوق پوری اړه لری چې په دغی څه- څه شی کې کومه لاره غوره کوی .  
- د پښتو موسیقي په برخه کې ځان په څه شی مکلف کړی . او کوم کار به پښتو موسیقي ته سیره ورسوی ؟  
- که زیاده پاره موقع مساعده شی ه غواړم کلاسیکه او غزل موسیقي په پښتو موسیقي کې رايچ کېم ؟ که څه هېڅ به خپله اوس کولا شم په پښتو موسیقي کې کلاسیک را کونجا جرا کړم .  
خو غواړم د ښه عیسویت ورکړم اوبه فعلی ډول یی د موسیقي خو ښوونکو ته وړاندی کړم په پښتو موسیقي کې غزل اوس رايچ دی خو هغسی چې زمانه غواړی ه غواړم سینگار یی کېم .  
- تراوسه دی کوم خاص کار د پښتو موسیقي ته کړی دی ؟  
- په پښتو موسیقي کې کس د اتنی سندری خورا منلی اوبه زره پوری دی . اتنی په کسوری او پاری اجرا کړی چې دا یی مروجه بڼه ده . ما هغه کړی په بهرني راک کې اتنی له کلاسیکو سرکوه نو سره کچ کېم چې دا په پوره ډول نوی شی دی . زه هیله من پچس پری بهایی به شم .  
- د جاز موسیقي په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زموږ موسیقي د جاز له موسیقي سره بدله شی ؟  
- په هېڅ صورت نه ه هره موسیقي ځانته خوند لری . د پید لیدو و پلوی یی نه هم خو زموږ په ټولنه کې د نوی پدیدې په ډول یی خو ښوم .  
په موسیقي کې مهمه ده چې سرف موجود وی که د هر ډول ضرب سره وی مهمه نه ده ، که دایره وی ، د رهل وی یا طبلسه او جاز وی .  
زه خپله هم غواړم د جاز موسیقي سیره

کومپو څخه راته  
مناظرې  
کلاسیکه او غزل  
موسیقی د پښتو موسیقي  
کې رايچ کېم



مومند :

# د مینکې موسیقي

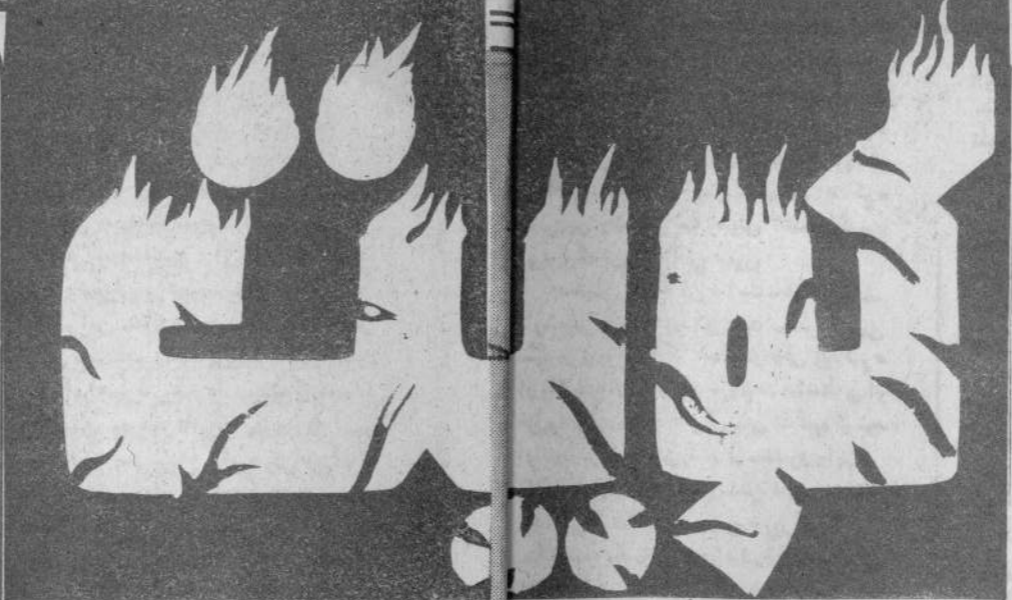
د پښتو موسیقي په آسان کې داسی ستوری هم نوی په ځاییدو راځی چې سړی د دغی موسیقي راتلونکي ته امید واړه کوی او دغه هیله منځ ته راوړی چې پښتو موسیقي ته یواځی نه خوا رهزی و بلکه د هغی د پری وړانگی به هره خوا خپری شی . دغه هیله د ځوانو سندری غزاو په ټکل اود هغوی داستعداد په غوږیدو سره لا پیاوړی کړی .  
پور دغو ځوانو سندری غزاو څخه د پښتو موسیقي لېوال او هور من " مومند " دی چې پښتو موسیقي د پرخټک او ټکل لپاره نوی ټکلونه لری .  
مومند په ۱۳۴۰ کال د لوگر ولا یست د محمد آغی په ولسوالی کې زېږیدلی او په لوگر کې یی له لومړنیو زده کړو سره سره د کابل تخنیک بشپړ کړی .  
کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و او ښه څنگه کې یی د موسیقي سره هم مینمونه او ښی سندری به یی د دوستانو په مجلسونو نوکې ویلی ه تر څو د همدغو دوستانو په غوښتنه اوتینگیا د موسیقي ریاست ته راغی او دلته یی په راديو اوتلوویزیون کې په سندری ویلو پیل وکړ . راځی چې په نور څپرو دده له خو لې پوه شو .  
- د موسیقي په برخه کې دی له چا سره کار کړی او په علمی توگه دی له چا نه زده کړی ؟  
- څومره چې زمانه موسیقي سره مینه به په هماغه اندازه به د خپلی خوښی سندری غزاو په مجلسونو نوکې کیناستم اود هغوسندری

مرکه کونکې سهیلا حضرت نظیس



مخکن له دي چی په کښه کې —  
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوری  
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چن شوي تل تولیدول  
 چی نهاتره یی باندینو هیوادو ته صادریدل  
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه ر  
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په  
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات بدل په د کمال  
 تریا په پوري له سره پیل شي .  
 دکښت د بندر ټوټه جملی  
 څخه د شمېبه بندر د ترانکو پرمخ  
 پرانستی د چن د پونا ته د عرب کښت  
 له خواتره د یو استفاده کښي . د شوا  
 یخ او شمېبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري  
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هېچا  
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به  
 دومره ژر داستفادي و وگرځی . کښان  
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب  
 کی وویل چی مړ د بندرونو د فعالولو  
 په خاطر شیبه اوږن کاروگر ترخو ترهڅه  
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .  
 دغه راز دکښت هواس شرکت  
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته  
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو  
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده  
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول  
 تیلان لاندی نیولی او الوتې اس  
 اواریا له سره پیل کوي . دکښت  
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی  
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نیمايي  
 پای ته ورسېزي او په دي توگه الوتکو  
 ته به دا امکانات برابر شي ترخو د هېواد  
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .  
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الدابرا لاسیا  
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی  
 د جگړه له لاسه نورو هیوادو ته تللی و و  
 د الوتکو په واسطه ، یی له دی چی کرایه  
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .  
 په رښتیا سره هم چی کویت ته  
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور  
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی  
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت  
 د موزیم لوټیدل او د تارخې اثارو له ضعه  
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د امنیت  
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف  
 دي چی د موزیم لوټ شوي اثار بېرته  
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت  
 کی داسی بېرته ضعه ته راغلی ده چی  
 ورک شوي اثار به هېڅ کله بېرته  
 ونه موندل شي . رپوتونه وایی چی  
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو  
 او مشرانو ته تحفه ورکړي .  
 پاتی په ( ۸۷ ) څخه

څرې بانکداران داسی پیشنهاد کوي  
 چی کښت یی تجارتی پورونه له کښت  
 سره نهات شي . له دي کبله د متحد  
 ایالاتو د صادراتو او وارداتو بانک هوه  
 خاصه طرح دکښت لپاره وړاندې کړي  
 ده . په هر حال دکښت تجارتی او بانک  
 اچولو بانکونه له د پروستونو سره مخامخ  
 دي . که څه هم د مان په ماشت کس  
 د هغو خانگی خلاصی شوي ، خودی په  
 تریماتی چارو او د خپل پرسونل په پوره  
 کولو باندی مصرف وو . تر ټولو مهمه داده  
 چی دغه بانکونه باید خپل بلانسونه جوړ  
 کړي . د احم باید وویل شي چی ټولی دغه  
 هلی عملی د دي لپاره روانی دي ترڅو و  
 دري سو زو کښان چی بېرته خپل هیواد  
 راستنېزي له اقتصادي ستونزو سره مخامخ  
 نشي .  
 په کویت کی د تیلو رایست له په خامه  
 پایه تعقیبه شوي بڼه ، د دغه هیواد د  
 اقتصاد بنسټ شمېرل کښي . له جگړې  
 نه مخکی هر ورځ کویت ۷ / ۱ میلیونه بېرله تیل  
 راکیبل هونکله چن جگړه پیل شوه د ورځی  
 له ۸ / ۴ میلیونه بېرله څخه د بېرته ل سوځی  
 اوبه د و د تبدیلی سره .  
 که چیر د پیسو په ژبه وژغړی وویلا شو  
 چی کویت په یوه ساعت کی پنځه میلیونه دالره  
 سوځولی دی .  
 مخکی له جگړې نه ه کویت ۹۸۵ د تیلو  
 څاگانی درلودی چی ټولی فعالیتی  
 وې .  
 دکویت پترولم کمپنی او س وایی  
 چی دوری پنځه هشت زره بېرله خام  
 تیل وایی او انداکی یی ورځ په ورځ زیاده  
 تښتي . دکښت د خپلو چن مایونولسه  
 جملی څخه یوازی د مینا الاحمدی چی  
 بمای لټوویل شوي دي . داسی پتمن  
 کښي چی د سپتمبر د ماشت ترمایه  
 پوري به دوری دوه سو او شصت زره  
 بېرله خام تیل راوايستل شي او دکمال  
 تریا په پوري به دغه رقم ترخلور سو .  
 زره بېرله پوري ورسېزي .  
 په ملگرو ملتو کی دکویت استازی محمد ابولحسن  
 ویلی دی چی ټول دتیلو سکور هـ ل  
 بیلونه دالره تاوان زغلی دی چی په  
 هغه کی څاگانی پمپونه هـ د ذخیرې تانکین  
 نچن ځایونه او داسی نور شامل دی  
 تر ټولو زیات د بوران ساحی د پسر  
 تاوان زغلی دي . هغه داچی د ۲۲۹  
 تانکو له جملی څخه یوازی پنځه یی  
 رضی پاتی دي اوساحه مین گذاري  
 شوي هم ده .



# بیا جوری

د ذبیح الله احمدی شماره او تنظیم

مخکن له دي چی په کښه کې —  
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوری  
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چن شوي تل تولیدول  
 چی نهاتره یی باندینو هیوادو ته صادریدل  
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه ر  
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په  
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات بدل په د کمال  
 تریا په پوري له سره پیل شي .  
 دکښت د بندر ټوټه جملی  
 څخه د شمېبه بندر د ترانکو پرمخ  
 پرانستی د چن د پونا ته د عرب کښت  
 له خواتره د یو استفاده کښي . د شوا  
 یخ او شمېبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري  
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هېچا  
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به  
 دومره ژر داستفادي و وگرځی . کښان  
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب  
 کی وویل چی مړ د بندرونو د فعالولو  
 په خاطر شیبه اوږن کاروگر ترخو ترهڅه  
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .  
 دغه راز دکښت هواس شرکت  
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته  
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو  
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده  
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول  
 تیلان لاندی نیولی او الوتې اس  
 اواریا له سره پیل کوي . دکښت  
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی  
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نیمايي  
 پای ته ورسېزي او په دي توگه الوتکو  
 ته به دا امکانات برابر شي ترخو د هېواد  
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .  
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الدابرا لاسیا  
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی  
 د جگړه له لاسه نورو هیوادو ته تللی و و  
 د الوتکو په واسطه ، یی له دی چی کرایه  
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .  
 په رښتیا سره هم چی کویت ته  
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور  
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی  
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت  
 د موزیم لوټیدل او د تارخې اثارو له ضعه  
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د امنیت  
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف  
 دي چی د موزیم لوټ شوي اثار بېرته  
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت  
 کی داسی بېرته ضعه ته راغلی ده چی  
 ورک شوي اثار به هېڅ کله بېرته  
 ونه موندل شي . رپوتونه وایی چی  
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو  
 او مشرانو ته تحفه ورکړي .  
 پاتی په ( ۸۷ ) څخه

مخکن له دي چی په کښه کې —  
 نظامی مداخله وشو ، دغه هیواد دوری  
 ۲۰۰۰ - ۲۵ - پوره چن شوي تل تولیدول  
 چی نهاتره یی باندینو هیوادو ته صادریدل  
 ل ؛ خو موده مخکی دکښت دتیلو له ونه ر  
 سره یو مرگ وشو او ده داخبره په  
 د اگ کړه چی دتیلو صادرات بدل په د کمال  
 تریا په پوري له سره پیل شي .  
 دکښت د بندر ټوټه جملی  
 څخه د شمېبه بندر د ترانکو پرمخ  
 پرانستی د چن د پونا ته د عرب کښت  
 له خواتره د یو استفاده کښي . د شوا  
 یخ او شمېبه بندرونه مراقاتو ماین گذاري  
 کړي اوشته یی هم لوټ شوي وو . هېچا  
 هم گمان نشو کولای چی دغه بندرونه به  
 دومره ژر داستفادي و وگرځی . کښان  
 عبدالرحمن التباري په یو صاحب  
 کی وویل چی مړ د بندرونو د فعالولو  
 په خاطر شیبه اوږن کاروگر ترخو ترهڅه  
 لومړي دتیلو دجاري کولو کار پیل کړو .  
 دغه راز دکښت هواس شرکت  
 په اضطراري عملیاتو کی برخه واخیسته  
 او اوس دي په چمتو دي چی خپلو کارونو  
 ته پراختیا ورکړي . دا په دي معنی ده  
 چی هواس شرکت د خپل نوي مرکز جوړول  
 تیلان لاندی نیولی او الوتې اس  
 اواریا له سره پیل کوي . دکښت  
 هواس شرکت امر په دي هکله وویل چی  
 نوي مرکز به د ۱۹۹۲ کال په نیمايي  
 پای ته ورسېزي او په دي توگه الوتکو  
 ته به دا امکانات برابر شي ترخو د هېواد  
 په بیا ودانولو کی فعاله برخه واخلي .  
 دغه راز د شهید جابر الاحمد الدابرا لاسیا  
 ح له هدایت سره سم ، هغه کویتان چی  
 د جگړه له لاسه نورو هیوادو ته تللی و و  
 د الوتکو په واسطه ، یی له دی چی کرایه  
 ورکړي ، بېرته هیواد ته راوستل شول .  
 په رښتیا سره هم چی کویت ته  
 په جگړه کی مادی او معنوی پیرتاوان ور  
 اړینی وی ، خو معنوی ستړتاوان چی  
 کویت ته ورسیدلی دي ، هغه دکښت  
 د موزیم لوټیدل او د تارخې اثارو له ضعه  
 تلل دي . که څه هم د ملگرو ملتو د امنیت  
 شورا د تصمیم په بنسټ ، عراق مکلف  
 دي چی د موزیم لوټ شوي اثار بېرته  
 کښته ورکړي ، خو اوس په کښت  
 کی داسی بېرته ضعه ته راغلی ده چی  
 ورک شوي اثار به هېڅ کله بېرته  
 ونه موندل شي . رپوتونه وایی چی  
 صدام حسین دغه مالونه خپلو جنرالانو  
 او مشرانو ته تحفه ورکړي .  
 پاتی په ( ۸۷ ) څخه

۷۵ بېرله چی شپږ  
 تیل تولیدول چی باندینو  
 هیوادو ته تصادیرول



او هواس شرکت په کویت او همدغه راز د ۲۷۰۰ تونو  
 کورنو ، مکتوبو ، پوهنتون او هلی  
 مرکزونه جوړول شامل دي .  
 داسی پتمن شوي دي چی په څو  
 زاتلونکو کلونو کی د فعالی او امنیت چارو  
 د لوړتیا لپاره بیلونونه دالره به مصرف  
 ورسېزي . دکښت مقامات تر فشار لاندی  
 دي ترڅو داسی منابع پیدا کړي چی دغه  
 منعه پرل شوو تیلو بمای ونیسي .  
 د هېواد د بانکونو د ساتلو لپاره په  
 بیلونونه دالره به صرف ورسېزي ترخو  
 د پورونو او را کړي ورکړي جبران له دېخوا په  
 شان وساتل شي . څری بانکداران او هواس  
 چی حکومت باید یوازی په ۱۹۹۰ کال کی  
 نولس بیلونه دالره ولگي په داسی  
 حال کی چی سزکال حکومت په پام کی لوي  
 ترخو هر یو کویت کورنی ته ۲۰۰۰۰ دالره  
 لوه هغه تاوان ورکړي کی چی د هراتی  
 نغونی په وخت کی یی زغلی دی . په  
 همدی ټول د هېواد سوداگرانو هم  
 باید پوځی هم ورکړي شی ترخو خپل د  
 کانونه بیلوننه او اوبه کی پری فعالیتی  
 کړي . د دي لپاره چی کارونه څخه سم  
 شي ، دکښت امر شوی جابر الاحمد الجبار  
 برالصباح پرهکړه کړي ده چی لس بیلونه  
 کویت دیناره ( هر ۳۵ بیلونه دالره ) پور  
 کړي . په هر حال داسی کی منده ایالاتو  
 بانکونه غواړي چی په معاملاتو کی تر ټولو  
 دمنه وي . همدغه راز په لندن کس  
 بانکداران وایی چی د دي بیلونونو لرو  
 پور به د ماشت تراخه پوره امضا نشي

په کویت کی د عراق له نظامی مداخلی  
 څخه یو کال تریا پوري او اوس وروسته  
 له یو کال څخه د دي دکښت خلک بېرته  
 خپلو کورونو ته راستنېزي . د دي له  
 راستنیدو سره سم دکښت د بیلونونو  
 کار پیل کښي او په پوره یقین سره باید  
 وویل شي چی دتیلو د صادراتو کار به له  
 سره پیل شي . هوکی ، دکښت د خلکو لپاره  
 خپلو کورونو بېرته راگرځیدل یو ترڅه  
 تجربه ده .  
 د رپوتونو له مخی داسی معلومېزي  
 چی ټول له شلو تر دیرشو بیلونونو د لرو  
 پوري کویت ته تاوان ورووښتی دي . سره  
 له دي چی د پری ستونزی په څ کی د دي  
 خو اوس دا هغه کښي چی دتیلو څاگانه  
 شی له سره فعالیتی . د جولای د ميا  
 شتی تر نیمايي پوري له دوسو نه د پری څا  
 گانی ورتل شوي اوجا پرمال دکښت  
 په نیار او د احمد په په سیمو کی پاک شوو .  
 همدغه راز د کار د نتیجی په توگه داسی  
 وېل کښي چی د جون له ماشت نه  
 تریا پوري به په تیلو کی له ۲۰۰۰ بېرله  
 لونه تر ۲۰۰۰۰ بیلونو پوري زیاتوالی  
 راشی . د احم باید وویل شي چی دلو  
 مړی عمل لپاره دتیلو صادرات بدل دجوړن  
 په ماشت کی پیل شول .  
 د امریکی متحد مایالاتو د اوجا پرمال  
 پیاضطراری توگه د ماسین لاتیرونه مویل پیل کړل  
 او د پرمینا او یو هکا راوحتوزا ترسوز  
 د شپږو ماشتو پلان جوړ کړ . په دغه  
 پلان کی تیل کی کویتکښن هونکونه ، بندرونه



با وجود این که در پی جرعه آب و در جستجوی لقبه غدا می پیموشید وید تا نزد یک سنگه های صفرا سرد و چون چیزی نیافت تا لان و گریبان بازگشت و سوی منظومه سراسی که از دور در نزدیکی مروه بصورت آب نمو دار بود بشتافت و چون نومید شد با ر دیگر سراسیمه سوی صفا آورد و باز سوی مروه بشتافت و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد و سعی بهن صفا مروه که در حج اسلام تشریح شده برای تجدید این خا طره مقدس است.

در همه این احوال طفل با صبحه و ناله خود پیوند دل مادر را پاره می کرد و جگر گاهش را می شکافت.

آه خدایا! چه منظره جانگناه و طاقت فرمائی!

از بنظر کودک بیگانه و گلویش خشکیده و حتی دیگر قدرت برگزیده هم ندارد و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده و از طرف دیگر مادر رینوسا بیگانه عزیز را با چاهل جان دادن می بیند و راه چاره از هر سو برایش بسته است و نه برای تنها پیش مونس و نه برای تسکین مصیبتش تسلیتی دارد (کودک بیشت روی زمین افتاده و پاشنه های هردو پا را بزومن میساید و گویی باینوسه از سنگ و خاک یاری میطلبید تا مگردن سنگ بحال لشر رمت آورد.

در چنین لحظه و حشمتان همراه امید از هر سو بسته بود و ناگاه چشمه آب زلالی از زیر پایهای کودک بجوشید (آری مگره بارها از دل سخت سندانها هر های آب جوشیده است؟)

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی او را فرا گرفته و چشم رعایت خدا او را منظور داشته و باتنی خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو مریخت بصراع چتر گوشه خویتر آمد و لبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوش حالی در پوست نمیگنجید زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمانش کود نمید رخسند و منج طراوت و نشاط همسراه آب در رنگ و پوستش پدید میآید.

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش کشید و گویی جانی تازه در کالبدش بود مود و پایکدست کودک را نگاه داشت و بود و بادست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت او را نوازش میداد و گاهی اشکهایش را پاک میکرد تا جریان تنفسش کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اش نی پدید میچید.

هاجر نیز از آن چشمه سهراب شد و طراوت حیات در رخسارش پدید آمد و آن ابرسیاه یاب و ناندوه که

مدتی بر او سایه افکنده بود بانسم لطف الهی پراکنده و بر طرف شد.

این چشمه همان چشمه زمزم است که تاکنون باقی است و جمعیت حاج گردان ازدحام میکنند و برای استفا ده از حوضش بدانجا میشتابند تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همسراه آورند.

وقتی چشمه زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرا ی سوزان بسوی خود کشید

# قصه قلین

زفران بیا موزنا صفا

# شکست

راکه

تا کرد آن بهروز آمدند و بر فرازش بسال کشودند و در آن هنگام قومی از جرهم نزدیک آن سر زمین میزیستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده و ازین رو چند تن را بجستجو فرستادند و فرستاده گان پدید آمدن چشمه را بفرمان بردادند قبیله جرهم با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد دسته دسته گرد آمدند چشمه فرود آمدند و جمعی از آن قبیله در آن سر زمین رحل اقامت افکندند و پس هاجر با ایشان انس و اشنائی گرفت و در ده مسایکیشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را در باره او و فرجه اش مستجاب کرد و در آن گاه که عرصه دانست:

برورد گارا من یکی از ذریه خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزد یک خانه محترمت سکونت داده ام پس چنان

کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما یل شود.

اسماعیل ذبح:

ابراهم فرزند عزیزش را از یاد نبرد. گاهگاهی بدیدنش برفت و توشه ای از دیدارش بر میداشت. از حالش تفقد میکرد و نیروش بر نیرویش میافزود. روز کاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی بزرگ و سخت پی شد. در ایسن هنگام ابراهیم درخواب دید که خدا او را فرمان میدهد تا فرزند بیگانه اش را به دست خویش سر برد. و از طرفی هم ابراهیم می دانست که روی پای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطان پهراسته است. امتحانی در پی امتحانی! و ابتلائی

راستی که این محنتی است که کوهها زهر بار گرانش کمری میشوند ولی همیشه خطر برای مردمان خطهر و مصیبت عظیم برای شخصیتهای عظم است و از اینسو و امتحان و ابتلا ابراهیم هم باندا زه علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست.

ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسر را بداند ازین سو و ان خبر را که از شدت وقعش کوه سرتگون ودل از جای کنده میشود برای پسر چنین نقل کرد:

"فرزند عزیزم و همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم پس بنگر تا راهی تو چیست؟"

ابراهیم خواست باینوسه فرزند را در جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد.

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و درین رفتن فرمان الهی

# شکست

راکه

دنبال ابتلائی (پیری فرتوت که عسری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حسودات خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش مال و ماه سرو قامتش را چنبر ساخته روزگاری دراز بامید فرزند بی سر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند بیگانه ای پلو بخشیده و آن گاه ماه مور شده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد و او در همه این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده پس انگاه برورد گارا از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجاتی بر آنها کشود و از جایی که گمان نمی برده اند کفالتشان فرمود و انشاء پس از تحمل اینهمه رنج و مارت هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماه مور می شود تا آن فرزند عزیز و بیگانه اش را ذبح کند.

ببشتافت و گفت: ای پدر ما مور هست خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

انگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزدیکترین راه را برای اجرا قصدش باو بنماید. پس گفت: پدر جان ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای قربان خدادست و با نوزم زیرا میترسم که از جرم گناسته گرد و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون الوده نشود زیرا بیم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تاثرش شدت کند و عنان صبرش از کف بیرون پد رجان دم کارد را تیز کن و بسا سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش برین آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست.

انگاه گفت: سلام را به مادرم برسان و

اگر ما نمی ندیدی پهر اعظم را برایش بسر زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد.

ابراهیم گفت: ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در آغوش کشید و بوسه هاز گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار پدر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سرد دادند.

پس از آن ابراهیم گونه فرزند را بر سر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کا رد را و گاهی لطافت گلوئی فرزندش را مینگریست و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار میجوشید و آه های سوزان از دلش بر میخاست عاقبت تنهش را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگردش آورد و ولی کارد از بریدن فرو ماند زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش انداخته بود.

اسماعیل گفت: پدر جان رویم را بر خاک نه تا مرا نبینی زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت بر من همبفرماید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد.

ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را شدت بگردش آورد و ولی باز تیغ کارگر نرفتاد و رگها را نبرد. ابراهیم بصورت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجرا فرمان خدا بانه خیسر افتد و پس بخدا متوسل شد تا در کارش فرجی کند.

پرو ردگار بر بوجار گیش رحمت آورد و او را نداداد که ای ابراهیم همانا که مفا د آن روی یا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی.

نور شادی از چشمان ابراهیم بدرخشید و دیدار فرزند بر لطف و رعایت الهی و دفع بلا بر طرف گشتن اندوه و روی سفیدی در امتحان خدای را سهاست بگزارند.

خدا ایتعالی قربانی عظیم بعنوان فدیة اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از برهنه دن کشد ی گرفته بود و بر گلوئی آن قربانی بسود خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحه جاری و متبع شد و مسلمان نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطر ذبح اسماعیل را بسا د آورند و نعمت الهی را شکر گزارند.

اسماعیل و جرهم:

پرنده گان در فدا ی ان سر زمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهروز آمدند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگر چه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آن گاه که قومی از جرهم که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده ای را در گردش و پرواز یافتند پس گفتند بیگمان این پرنده بر گرد چشمه آبی پرواز میکند ولی ماکه می دانیم در این صحرا ی سوزان آبی وجود ندارد! پس نماینده های با آنجا فرستادند تا چشمه آب را بیابند و با بشارت بسوی ایشان بشتافت.

قوم جرهم مخرم و مسرور با طرف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن مرحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خواستند و هاجر ایشان را اجازه داد که به عنوان مهمانی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند.

قوم با راده و حکمش را ضعی شدند و سر پرده های بیار در آن سر زمین بر پاشد و آن صحرا ی خشک رو با آبادی نهاد.

اسماعیل همچنان رشد و نمایم کرد و قامتش افزاخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زمان شان را به ماموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد.

کم کم داشت آسیاب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار بامرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را در هم پیچید و مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او انهمه رنج کشیده بود بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی در هم فشرد و سبیل اشکش را روان ساخت زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود.

ابراهیم اگر چه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پاره جگرش بیاساید ازین رو گاه و بیگاه به سراغ اسماعیل میامد و از حالش تفقد میکرد.

در یکی از سفرها چون بخانه اسماعیل بقیه در صفره (۸۵)



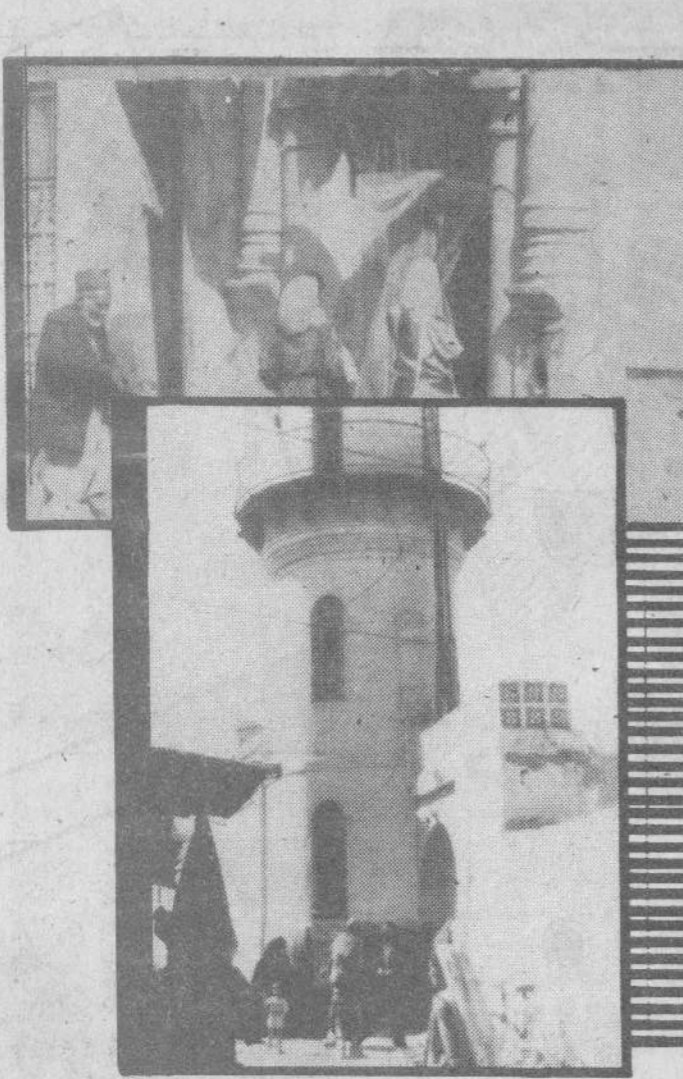
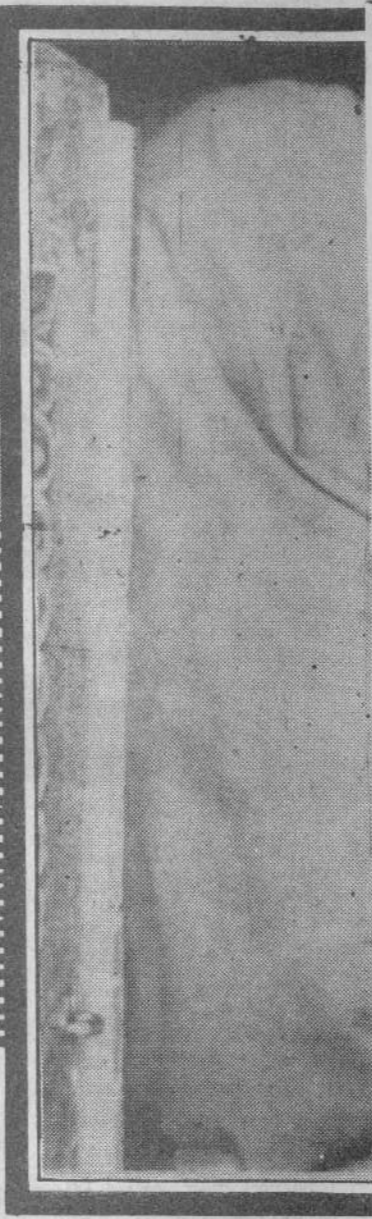
و حتی ذات ذوالجلال با-  
توانایی و قدرت لایزال اش-  
دیکسین چیزی که جان است  
باد ورتین پدیده که جسم است  
نزد یک کرد با هم آمیخته  
غم و اندوه و خوشبختی و سد-  
بختی و یک قوه فراتر همه چیز  
یعنی سرنوشت و تقدیر را نیز  
با آن همراه ساخت تا بنده لذت  
شادمانی را پس از چشمه  
تلخکامیها و قدر بداند .

گاهی یک حادثه غم انگیز  
و پردرد مانند چیزی تهنیرنده  
رشته آرزوها و سعادت انسان  
را میبرد و او را به گرداب غم و-  
اندوه پرت میکند که نساگر-  
بایست آن را با تحمل و شکیبایی  
بپذیرد و به خاطر رهایی از  
آن به جهان معنویت پناه برده  
به زیارت قبور برود غمها و دنا له  
و شوم را به راه براندازد و تا  
روح پاک آن ها وسیله نجاتش  
گردد .

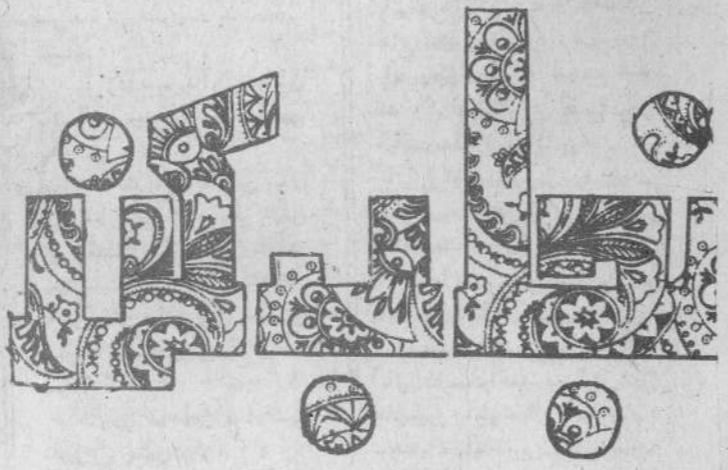
یکی از روزهایی که زاینه  
به این منظور برگزیده و فال نیگو  
گرفته اند روز چهارشنبه  
است و گرچه مقرر کردن روز تا-  
بت خنده و در احاد بیت شریف  
و روایات فقه و کتب معتبر چار روز  
هفته را یعنی دو شنبه و پنج-  
شنبه و جمعه و شنبه را برای  
زیارت مبارک بهتر دانسته اند  
اما افزون بر این روزها روز چهار  
شنبه نیز بنا بر عرفی که در کشور  
ماست و شاید انگیزه های دیگر  
تا برخی داشته باشد روز زیارت  
شناخته شده است مردم مایه  
این باور اند که روز چهارشنبه  
روز مراد بخت برگشته گان  
است و روز مبارک است که با رفتن  
به زیارت اولهای کرام هفت چهار  
شنبه روز به هم بایست به زی-  
ارت رفت و حاجت خود را طلب  
کرد و گویند حاجت دو باره  
یعنی هم حاجت بر آورده میشود  
و هم پایدار میماند .  
در کتاب معدن الاسرار تالیف  
حضرت شیخ سعدالدین انصار  
رج " نیز چنین آمده است :  
برای استجابت دعا به  
درگاه حق سه گونه روز را مهین  
کرده اند و برای حاجات خیر



ذکره باجر



روزهای شنبه و پنجشنبه و جمعه  
برای حاجات میانه روز های  
دوشنبه و چهارشنبه و برای  
نجات شر روزهای یکشنبه و سه-  
شنبه که در تمام حرزها و تحویزات  
دعا ها این اصل معمول بود .  
است .  
در کشور اسلامی ایران  
بیشتر از گذشته ها به این سو  
معمول است تا آخرین چهار-  
شنبه ماه حوت هجری شمسی که  
مصادف با اخیر ماه صفر است  
جشن میگویند که آن را چهار-  
شنبه سوری مینامند و اشتقاق  
ترکیب چهارشنبه سوری یعنی



چهارشنبه، مهر و عشرت کند  
آداب و رسوم خاص را در آن بر-  
گزار می نمایند و آن را به نسام  
" ندوبی " هم یاد میکنند و  
در کتاب فرهنگ دهخدا آمده  
است که :  
جشن چهارشنبه سوری  
از جشن های باستانی خراسان  
نشان است .  
شیخان شاهران کلاسیک  
نیز اشعار و سروده های زیادی  
در بسته گی با روز چهارشنبه  
داشته اند چنانچه فردوسی  
شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :  
مقاوم همسرگفت به سرام را  
که در چهار رشنه من گام را  
یا نظامی گنجوی گوید :  
چهار رشنه که از شگوفه مهر  
گشت به روز کین سوا و سپهر  
یا منوچهری گوید :  
چهار رشنه به که روز بلاست با ده  
بخور  
به ساتگی بخورتا بهمانه گذرد .  
افزون بر آن در یکی از  
صفحات فرهنگ دهخدا نوشته  
شده است که :  
" رب النوع چهارشنبه عطار د  
است " که محترم علی احمد  
فکور نجم سرشناس کشور ما از  
در پیچه علم نجوم در مورد  
گفتنی های دارند که با هم می-  
خوانیم :  
" ارباب دعوات روز چهارشنبه  
را منسوب به رب النوع عطار د  
میدانند و اهل تنجیم ستاره  
عطار د را منسوب به زوزا و احکام  
و قضات و علما میدانند و از اهل  
رهگذر اهل تنجیم بایل در رب-  
سابق و اهل ادرا و ادویه  
دیدار با قضات و علما را مناسب  
و نیک میدانند و اهل تنجیم  
آغاز کتاب و شمولیت در مکتب  
و شروع درس و فحس و جستجو  
را در روز چهارشنبه بنا سب و  
خوب دانسته اند و حتی از رب  
النوع عطار د عقاید است و  
که از هندو یها به بایل رفته و از  
بایل به مصر و از مصر به یونان  
رفته است و بنا به این عقاید همه  
مربوط به تنجیم است نه به علم  
نجوم زیرا تنجیم مربوط به فال  
یعنی بیشتر یعنی حوادث میگردد  
بقیه در صفحه ( ۸۸ )



گیتاهای باعظا محمد آواز خوان جوان

# کاشکی ساقی زلفش



کرد های هنرش چنین گفت:  
چند سال پیش کورس موسیقی  
کلاسیک را نزد استادان هندی  
در کابل تعقیب نمود، ام و پس  
از زحمات فراوان توانسته ام  
موفق به ثبت هشت آهنگم گردم  
که به آنها را توشه هایسی و  
در زنده گی هنری خود محسوب  
مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان  
تازه گام و اهمیت موسیقی چنین  
میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای  
تازه گامان عرصه موسیقی خیلی  
مهم است. زیرا موسیقی مانند  
بحریست که آواز خوان تازه کار  
با فرا گرفتن دانشهای ابتدایی  
میتواند به موجی از امواج بدل  
شود.

در مورد کمیسیون موسیقی  
تلویزیون چنین میگوید:  
— اعضای کمیسیون موسیقی

تلویزیون در قسمت چک نمودن  
آهنگها داوری و عدالت را در  
نظر نمیگیرند، زیرا بسوا  
دیده شده که آهنگهای خیلی  
ضعیف و بدون این که حتی  
شنیده شوند به نشر میرسد  
میشوند. استند کسانی که با  
واسطه ها و شناختها، آهنگ  
های مبتذل خود را از طریق  
رادیو و تلویزیون به نشر میرسانند،  
که این کار در حقیقت  
خیانت به موسیقی کشور است.  
آنانی را که آشنایی با اساسات  
ندارند نه باید به رادیو و تلویزیون  
راه دهند.

مقامات مسؤول موسیقی کشور  
باید کورسهای معتبر موسیقی  
را وسعت دهند و حتی برای  
آنانی که میخواهند در راه  
تلویزیون آواز خوان یا نوازنده  
شوند، باید کورس معینی وجود  
داشته باشد.

تست نواختن ها رمنوهر همنو  
بوده است.

نخستین آهنگ اود رسال  
۱۳۶۸ با مطلع (کلین وکلپوی  
من) به کوشش محترم ترنس به  
نشر رسیده.  
عطا محمد نهیب خود در مورد کار

عطا محمد نهیب هم یکی از  
جوانان تازه قدم در عرصه هنر  
موسیقیست. به گفته خودش —  
اساسات موسیقی را نزد استاد  
هاشم هجرتی آموخته است.  
استاد سلیم سیمست وی را در



گفت و شنودی کوتا با مسعود آصفی پس درم نواز قمشهر

# پس درم

## سازی از قبایل بومی

— کارهای محترم (پتروم) همیشه مراکت کنند، بوده است و در کشور، جاز نوازی فرها که در گذشته عضو گروه گسرخ بود خیلی خوب است.

\* نعر شما در مورد زیبایی این آهنگ چیست؟

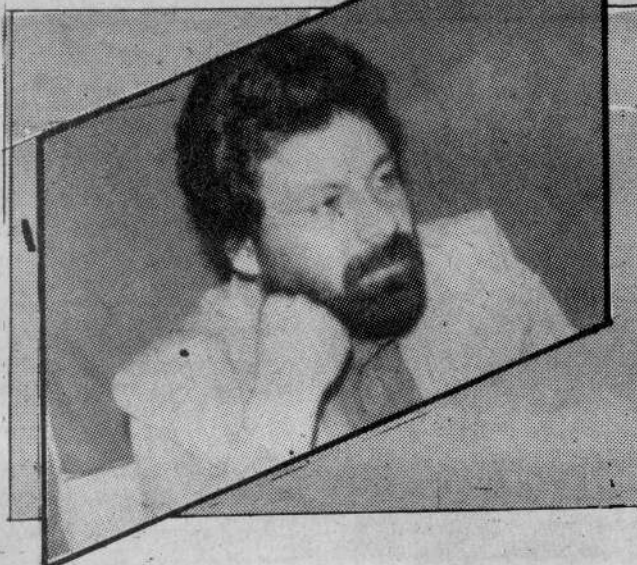
— معیول بودن و نبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد و همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهم استند.

خصوص موسیقی جدید هنری یکی از موسیقی شرقی و غربی را به وجود آورده است که من نواز خان شیوه استفاده مینمایم.

\* در قسمت نواختن پس درم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن پس درم استاد و رهنمای خاصی ندارم اما پارچه های کونگونی را از هنرمندان خارجی و داخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکت نموده است.

\* کار کدام نوازنده پس درم بیشتر مورد توجهتان قرار گرفته؟



منتب بودم آغاز کارم بود و در کنسرت ها اکثر هنرمندان لیس، حبیبیه را که در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمور شاه سد و زی و دیگران با نواختن "پس درم" با نگو درم و کانه یاری میرساند که بعداً هنکار را با هنرمندان راد یو و تلویزیون آغاز کردم.

در کنسرتها و فستیوال های که در داخل کشور در ایر کردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنان سفری که به منظور اشتراک در فستیوال به کشور آلمان باد و تن همکاران دیگر ما داشتیم گروه ما توانست در بین معالک خویتر بدرخشد و به دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

\* تا کجا ممکن است پس درم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه پس درم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جاذبه چنانچه همین اکنون در کشور هند وستان به

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "پس درم" مینوازد با بسیاری گروه های هنری همکاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرار گرفته است و به همین سبب ما هم خواستیم با او اندر — باب کارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینه تاریخی "پس درم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت: "پس درم" که مردها آنرا به نام جاز میشناسند یک آله ضربی بوده و منشأ آن مربوط میشود به بومی ها در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در می گرفت احساسات مردم را توسط این آله "پس درم" به شور می آوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

\* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن پس درم پرداختید؟ و آیا به آلات دیگری نیز دستررسی دارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانی که متعلم و مسور لبختر موسیقی



# صنایع دستی ما در چرخه تولید است؟

تهیه کننده: ف. آتشی

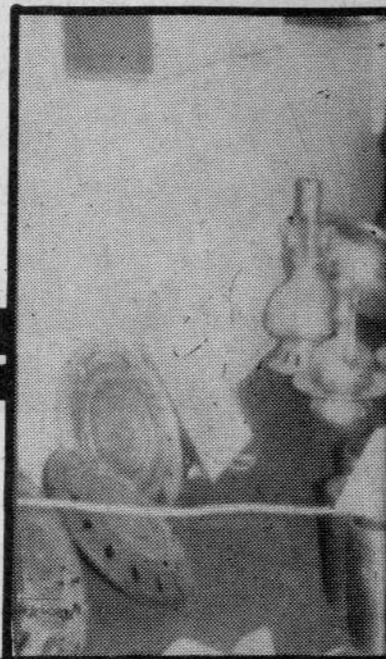
اهدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی را که دارای ماهیت پذیرفته شده باشند از طریق اموریوم خویش به فروش میسراند. و با استفاده از فرصت میخوابیم بگویم که همه خانواده های محترم و اشخاصی که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس باشند. تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند.

امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنان نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند. به گونه مثال اگر قالی را که امسال تولید گردیده است با قالی پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم، جنسیت قالی امروزی درها نقش و غیره را است و وقت در این مورد از محترم کیفر پرسیدم در پاسخ چنین گفت:

داده است. و در بیرون از کشور نیز امکانات عرضه و فروش تسو - لیدات را میسر نموده است. مهم ترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشور همی اکتون در مسکو به نام "فروشگاه کابل" موجود است که همه ساله با عقد قرار داد با جانب شوروی، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور، در آن جابه فروش می رسد. نکته دیگری را که باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تسو -



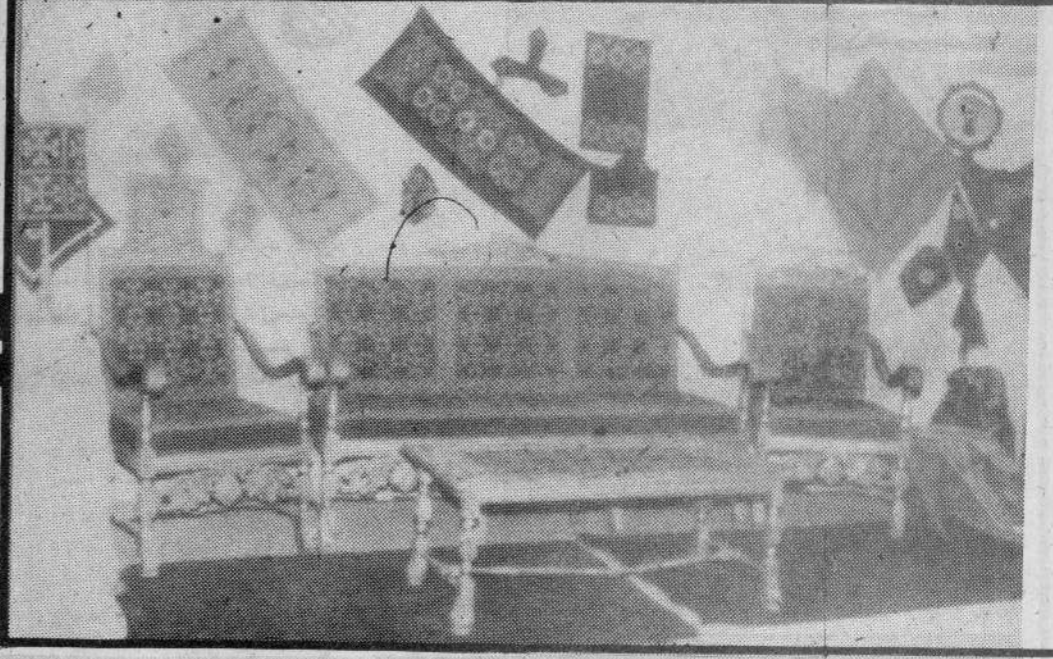
زنان قالی باف با تهیه و تولید قالی نقش می را در صنایع کشور دارند



کارگران افغانی تهیه کرده



طریق که بادستان هنر



تولیدات دستی ماکه در بازارهای خارج شهرت خاص ندارند

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکتون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستند به معرفه و فروش قرار

خود اقلام دیل، را در بر میگیرد. قالی باف، کلم باف، زهرات تولیدات چرمی، البسه چرمی انواع لباس، پوستین، پاپوش ها، دست دو زبها، تولیدات چوونی، تولیدات سنگی، فرش باف، تولیدات پشمی دست بافی... این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل و خارج کشور بازار فروش داشته و با قیمت های متفاوت عرضه میگردند. آقای میر عظیم کیفر مدیر امور تولید و وضع صنایع

دستی و فروش آنها گفت: "مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف و عرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیت های قابل ملاحظه می را انجام داده است که همین اکتون در هادستگاه تولیدات خود را از این طریق عرضه و به فروش میسراند. این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشور را در داخل از طریق اموریوم خویش در اموریوم صنایع دستی افغانی مستند به معرفه و فروش قرار

شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور را میتوان با ایجاد یک شرکت تجاری بهتر تنظیم و جمع آوری و به فروش رسانید. در این مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند: "همین اکتون مسوول شرکت، به خاطر جمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شوروی محترم وزیر امور تولیدات صنایع دستی که امسال به بازرسی از این عرصه، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید. با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی صنایع مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی در استان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی صنایع مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی در استان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با در نظر داشت سخنان یاد

د کشورهای کمتر انکشاف یافته، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر میسر گردیده است، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی صنایع مهم و ارزنده می باشد. قابل یادآوری میباشند که در گذشته ها، صنایع دستی افغانی در استان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود. اما با در نظر داشت سخنان یاد





ان) درجهان زنان را مر- دان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخا- طرحقوق خود را فراموش نکنید • ۴- بار بار او نیدزود (هنرپیشه) سونا) بهترین مشوره من اینست که از ایام جوانی بیشتر و بیشتر استفاده کنید • این عالی ترین ایام زنده گی شماست • ۵- نونا مایکو (ژورنالست) در ایام جوانی مابه حرف هیچ کس گوید نم دهیم • این مساله آنقدر وحشتناک نیست • به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید • اگر در زنده گی کدام استباهی را مرتکب بغیه در صفحه (۸۷)

مستقیم خواهد داشت • ۲- لوند الوساردی (مدل عکا- سی مجلات مود) از همه اولتر بگوید که مرک به مواد مخدره! در مسایل عشق و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید • همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید • مشوره ها را وقتی بشنوید کسی سرور داند اما همیشه تلافی کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید • ۳- ژولیت سمرنفل (گردا- ننده کمیونیسمیزین آئی • تی

ماز چند زن شورتینگ و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موفق خود را در زندگی در- یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند: ۱- کترین هینت (طراح لباس) • مکتب را فراموش نکنید • مواجب خوراک خود باشد • بیشتر ورزش نمایید • در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید • از خود زیاد راضی نباشید • لسان خارجی راحتاً بهما موزید و هیچ گاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینه • شما تا شورتینگ و

# دانشگاه جهان

## به شما مشوره میدهند

ریشه هایش را از زمین برد • ترقی روز افزون و نهکیختی زیاد همیشه اخلاق را قاصد میکند • بین شانه و ریش فاصله کوتاه است • بهترین دوست انسان مک است که حتی بهتر از زن انسان است • باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود • هر مرد در خانه خود شارباب است • شرف سرمایه فقیرانعا ایست • عشق بعد از ازدواج مهاید • شب زود خوابیدن و صبح زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلان نشکنی • ما از افرادی که به نصایح ما گوش نمیکند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم •

برق زده صدای رعد رانسی شنود • حتی سوسن سفید مایه سناه از خود میاندازد • در روزها و یاها عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست • مادام که هنوز میتوانی عشق بوزری بگذر از هیچ چیز دیگر ترانند و گین سازد • پول حرف میزند • سنگ ها عمو میکنند • اگر میخواهی از شدت دست خلاص شوی به او میلی بیول قرض بده • کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد • تفرقه انداز و خکومت کن • اگرها می برند حتی ازین کوره کوچک • حتی خورشید لکه های سی دارد • باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند

هر کس به یاد تف کند بروی و چهرهای خود شرف کرده است • دزد های بزرگ دزدان کوچک را بیدار می آورند • درخت پوسیده خود بخود میافتد • سایه تمام درخت های بلند طولانی است • دهکده را از جاده های پشتر و آریاب را از نوکهای میتوان شناخت • شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده است • وقتی گرگی تعقیب میکند گراز تر را عمو خواهی خواند • انسان پست ترا از فرشتگان آفریده شده روز روز هم پست میشود • بچه لنگرمان دست او نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود • قانون روی چرخهای طلائی حرکت میکنند •

داروهای دنیا است • ثروت بزرگ برده گی بزرگ • آدم عاقل فقط روزهای طلایی را می شمارد • کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس • ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است • یک سکه تقلبی دو سکه خوب را از ارزش میاندازد • در ظلمت همه چیز سیاه است • یاس و امید خواهر یکدیگرند • زنده گی انسان مانند قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند • اگر تو تنها نبودی فقر هم نمی بود • هر چه زود میرسد زود هم فاسد میشود • کسی که از درد میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش بر خوردار شود • هر آوازی پایان دارد •

ندارد • زمان و پوره پاری گلهای سرخ را بچوید می آورد • یک گناه دیگر راه وجود دیگران (یک گناه گناه) خواب برادر بر کت است • کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد میاندازد یا زیاد میگوید • شام کوتاه • عمر طولانی فقط درون آب شناختنای توانی گرفت • آنچه را که میتوانی بسا شاخ بگیری سعی مکن بسا دم بگیری • بگذار دندانهایت بزبانان افسار زند • زمان سه چیز را ایجاد و ویران میکند • برد پیوار مست تکیه مزن • آب پاک نخستین و بهترین

چیری مختصری از دست رفته است • وقتی وقت اردت بگذرد همه چیز از دست رفته است • چنین است راه و رسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول • پنهان کردن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بپسندارد • کسی که حرف میزند تخم میاندازد و آنکه گوش میدهد درو میکند • هر چند کوچتر باشد زبان بزرگتر میشود • آب یاد میدهد چگونه در آب و شراب یاد میدهد چگونه در آب و شراب • بهترین زنهاهایی هستند که در باره شان کمتر صحبت میشود • هر کسی خود را با سیوس قاطی کند و خودگانش میخورند • در هر دیکه میباشد • فقر ماد رفتن است • ثروت مندی به مغز احتیاج

فقط و کثرت نمیتوانند آدم بکشند و از کثرت رمان باشند • کسی که از رودخانه عبور نمیشود آب از یاران ترس و وحشتی ندارد • هر کجا لاشه هست به آنجا لاشه خورها حمله می آورند • هر کسی در آسیا نسی مورچه هانف کند لیا نسی متروم گردد • تمام روزها برادر بدولی بدندرت پینور شیا هت بزرگتر دارد • هیچکس بعد از افسار خود مان مارا گول نمیزند • رفاعت مانند نان است که فقط موقعی خوب طعم به نظرسپرد که تازه است • بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید • بوسه بدون ریش مانند شوریای بی نم است • نخستین شب ازدواج غالباً آخرین شب عشق است • وقتی کعبول اردت بیرون

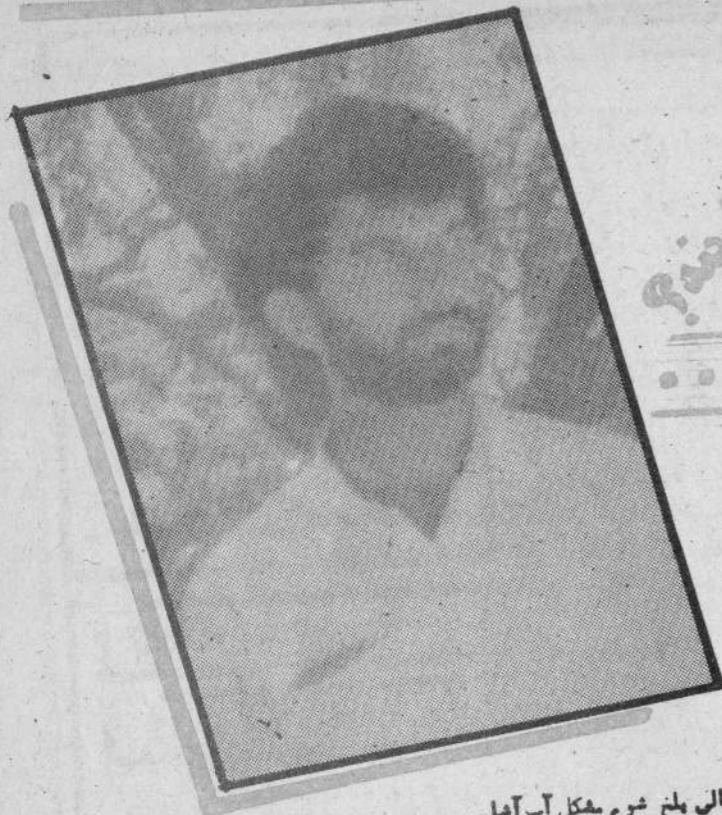
### مردم میگویند

جهان منبع الفلحای

دانشگاه جهان

ضرب المثل های سلوونی





# دختران و پسران

## اگر والی بلغ میبودم

عبدالرحمن محصل سال سوم دبیرستان پلانکنداری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلغ ۱ من اگر والی بلغ می بودم در قدم اول مشکلات اساسی مردم را مهروست میگردم بعد از آن مهترین مشکلات کدام است برای حل آن مشکل در اول فته شو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل میگردم. همه همکاری نیروهای نظامی در تمامه من امنیت برای مردم کو شامه بودم. سیستم را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در اد ارات دو لقی برای مردم در حل کارها. یگان مشکلات بوجود نمی آید. اگر فرضاً من کدام روزی

والی بلغ شرم مشکل آب آما. مهنی و سکن را در قدم اول حل میگردم.

## عاشق نیستم

انا هیتاسافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلغ. زنده کی زیباست و من زنده کی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه بی زنده کسی است. هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یک دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در آینده یک زن خوب برای شوهر یک مادر مهربان برای اولاد و یک فرد سالم برای اجتماع باشد. می در دوست دارم میخواهم در لباس پوهنتون مودل باشم.



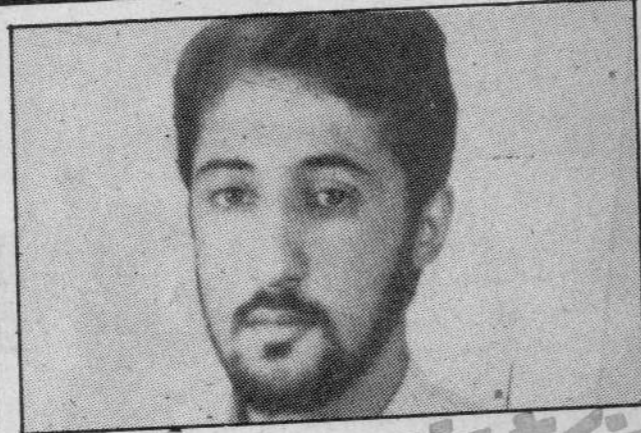
## دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد



مهم "قام مزاده" محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلغ.

لحظه ای که مفهوم این کلمه نزد همگی ها فرا می شود شده و وظیفه ما جوانان است تا تخم دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج کنیم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای بالا مال از دوستی زنده گسی رابه سر برده و هند پسر را دوست بداریم.

عالی تهی و اندامی تهی احساس در جهان احساس دوستی است و این احساس عالی در واقع مقاس است که مجزه ها می افزیند و احساس آن دوستی روح آدمی بال و پر می بخشد. باید جوانان ما مفهوم این کلمه "دوستی" را دانستند و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرند. در پس



## خوشبختی در صلح و آرامی

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلغ ۱ اندگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و باروت و از چشم هموطنانم اشک اندوه زده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند. من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید.

## پوهنتون محل تحصیل است



محمد به همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد و لایت بلغ.

در مورد صفات خوب یک محصل باید گفت که در موقع حاضر در وقت تحصیل به صفت حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استاد دان تهیه میگردد باید مطالعه خارجی داشته باشد. باید شخصان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد بی جا نام "فیشن تون" را دوباره به پوهنتون تبدیل نمایند. چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است نه جای فیشن و مود.



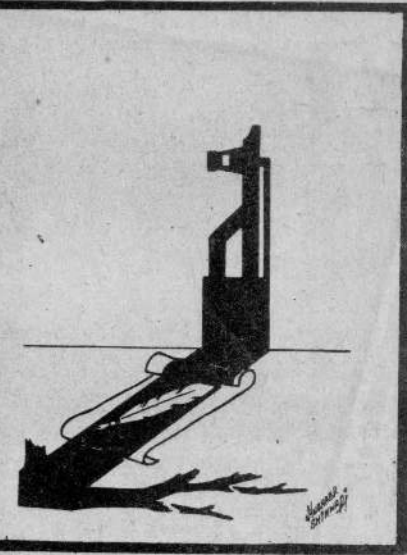
## زنده کی همایند گل شقایق

زنده کی همانند گل شقایق نیست که در یک لحظه بدست تند باد یغما کر پیر میشود و نسیم صبحگاهی همه گلها را پستان نمی خندانند بعضی را شکفته و عدیمی را پیر نسوده به خاکستر می انگند و غنچه و رنج های زنده کی در قلب تمامه افراد پستان نیست آرزوی بعضی ها میشود و آرزوی بعضی ها نمانده پیر میشود و بخاک پستان.

من که در راه زنده کسی به جز انسرده کی و ناامیدی ندیده ام و در دریای پرتلاطم درد و رنج غرق بوده ام. زنده کی را با تمام دردها و رنج های بیشتر احساس کرده ام با آنهم زنده کی را با هر آنچه را که بمن اعطا کرده است دوست دارم و میگویم که زنده کی با غنچه اش زیباست.

نجیبه "پاییز" محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلغ.





داستان کوتاه

نوشته م. جوان

# شکوه فده های خونین

## سبب

پس از سالها، باری از نو، من و او گرد  
 های کوچک باغچه را بیل میزدیم.  
 احساس میهمی در من جو ش میزد. ما -  
 درم که پس از عمرها، ما در برادر را، به  
 کنار خود میزدیم، به رخساره، چمن خلوده  
 اثر و پرتو از امید و آرمای باز میزد رخسود.  
 من در چشمان التهاب گرفته اثر داشت  
 پیروزی را در میبافتم.  
 من که تاب آفتاب خوردن رانداختم،  
 خیلی زود خسته شدم. بلند بلند نفس  
 میزدیم. لباسهایم از عرق زیاد بریدنم  
 چسبیده بود. برادرم که حالم را دید،  
 بیل را محکم به زمین خلاند و نفس بلندی بر-  
 آورده گفت:  
 " احمد! برو دم بکی. توه آدم شهری  
 شدی، حالی دهنه بیل زدن زود مانده.  
 موسازیت تو خود در همچنان به کار ادامه  
 داد. رفتی و چند گام دور تر زیر سایه  
 بودی لاغری نشستم تا نفس را مست کنم.  
 به تنه، بید تنه داده یکبار دیگر باغ را از  
 نسرگد شتاندیم. باغ چهره اثر را از دست  
 داده بود. دیوارها همه فرو ریخته بود.  
 درختان همه زخمی و شاخ و قامت شکسته -  
 بودند. از تاکها، فقط نقشه سیاهی جای  
 مانده بود. جو کوچک کتب باغچه دیگر  
 گلویی نداشت که آب بخورد. در عوی در  
 چندین نغمه، دیگر چغری های فراخ حوض  
 مانند پیدا بود. وقتی باغ رنجور و زخمی  
 را به آن روز و حال دیدم بعد ریخ، اشکم  
 جاری گشت. سرم را روی زانو ام گذاختم  
 و رفتیم به سوی روزگار گذشته به یاد باغچه  
 سبز ما.  
 \* \* \*  
 هنوز عهدانستم که با گل چی باید کرد؟  
 پدرم دست کوچکم را به دست میگردت و -  
 خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی  
 کردت گلهای پستو نو میبرد. همین که به  
 کنار گلها می رسیدیم، بین راست و بید -  
 رنگ به گلها حمله میبرد و چند تا گل را از  
 بوته برمیگرفت. آن گاه پدرم مرا روی -  
 رستان خود بلند میگرد و خنده نشان می-  
 گفت:  
 " نی بچم، آدم گلها را بر پر نمیکنه  
 نی، نی جان پدر!  
 باید رم جدا میگردم، هایبهای سر میید -  
 آدم و فغان و ناله ام بلند میشد. آن وقت  
 اگر برادرم در آن دور و بر میبود فریاد بر-  
 می آورد که:  
 " پدر جان، ای احمد! هر روز گلهای  
 مرده میته، نشانتر که ده ای کاره کنه. آگه  
 نی نوشهایشه خات دواندم."  
 \* \* \*

آنگاه پدرم مرا میسوسید و به برادرم  
 می گفت:  
 " گلها از احمد جان اس، گلها از  
 بچم اس. و مرا دیگر بار و دیگر بار میبوی-  
 سید."  
 وقتی دانستم که گل را باید دوست  
 داشت و دانستم که زیبایی گل، در زنده گیش  
 است. دیگر برادرم از زیر پا شدن  
 و بر پرگشتن گلها، تشویش نداشت.  
 گلها را به وقت وزمان آب میدادم و هرزه -  
 ها را از کنار گلها خیشاوه میکردم. و هرگز  
 در روزها، باغ را با زمینگداختم که مرده بودم  
 همسایه داخل باغ شود.  
 چه مهتاب شبها را، دور گلهای پستویی  
 به نیمه می رساندم. وقتی مهتاب سایه  
 سپیدتر را بر رخساره لطیف گلها سایه  
 می انداخت و با دکی تر مخیز ساقه های نا-  
 زکشان را موجنباند، فکر میگردم، گلها -  
 میخندند، گل ها میرقصند و گلها به گوش  
 همدیگر شعر زنده گی را، آرامانه حالی می-  
 کنند.  
 " بگیری بچم!  
 صدانعام درم مرابه خود آورد. ما درم  
 پطنون جای توت را در برابرم گذاشته.  
 برادرم را نیز صدا زد. و خود در وقت سه  
 سون کرد ما. پارچه های کوچک و بزرگ  
 و سفید و سیاه را که از زمین بیرون آورده  
 بودیم، بر سر هم جمع کرده، کسوتکی  
 ساخت. لحظه بی توت پاره ها را تاوسر  
 کرد. آرام آرام پیزی زیر لب گفت. یکی از  
 آنهارا برداشته و بر سر دیگران حواله  
 کرد و باخشم و نفرت صدایش بلند شد:  
 " ... نالقی، تباه ما که یه تباه  
 شوی..."  
 برادرم چارزانو در برابرم نشست.  
 باد ستان سبزه سر و صورت عرق آلود -  
 خرد را خست میگرد. قدمیانه و اندام لاغر  
 را ورنه از کردم و به رخساره رفیق شدم.  
 چوبین فراختر برچین گشته بود. چشمان  
 تب آلود میشی از کتب های از فقه های  
 آزاده گی و فرزانه گی را در خود داشت.  
 از لای ریش بارین و کوه تاهش ریگان موهای  
 سپید، رنگ آورده بود. و چنان به نظرم  
 می آمد که گویا در برانی به پیری رسیده  
 است. برادرم باغچه را از نگر میگذارد  
 و چشمانش بر نقطه های میبیم مات میماند.  
 من یک گیلاس چای را نوشیدم و او هنوز  
 دست به پیاله نبرد بود.  
 " احمد بچم! ایضا به میبونی؟"  
 صدانعام درم را متوجه ساخت. لویا پاره  
 سیاهی را که در دست داشت به دور پر

تاب کرد. سپس آه بلندی برآورد. از جا -  
 برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود.  
 گفت:  
 " خدا میدانه و بنده های که ای  
 روز هاره کشیدن و میبشن. آخر چه خبات  
 شد؟ برادرم که هنوز گیلاس چای را در  
 میان دستانش میچرخاند، به سوی من نگاه  
 کرده گفت:  
 " خدا ایمان آدم ره نگیره. ای همه، یک  
 آزمایش خداوندی بود. همه به چشم و سر -  
 دیدن که خدا ایما حق اس."  
 من سندان برادرم را به تاید گرفته گفتم:  
 " چه کسی میتانه ده برابر اراده خدا  
 استاد هگی کنه؟" و گیلاس چای را تمام  
 نوشیده، برخاستم و به سوی کتب باغچه  
 به راه افتادم.  
 مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت  
 ما غذا تهیه کند. من ز نیل را از چم پر -  
 کردم. برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم  
 هزارا به آبزوه باغچه نقل بدیم.  
 هنوز چند گام نه برداشته بودم، که صدای  
 مهیب اصابت خیاباره مرا تکان داد و جا بجا  
 میخکوب شدم. و آنگاه در میان دود و گرد  
 و خاک همه چیز را گم کردم. در همین اثنا  
 صدای برادرم به گوش رسید:  
 " احمد!  
 من بید رنگ جواب دادم!  
 پلی.  
 - جوراستی؟  
 - ها، ها، به جوراستم. سر خودت هم  
 به خیر گذشت؟"  
 برادرم نه چند قدمی من رسیده بود. نه  
 در نیال حرفهایش را گرفته گفت:  
 " به ماتا زگی نداره، با ای چیزها  
 عادت کردیم. مثلی که بسوار تر مییدی؟  
 خدا امید رنگم، چه قدر پریده بود.  
 قلم هنوز به شدت میبید، که چیخ مادرم  
 به گوشم رسید:  
 " صبور احمد، کجاستی بچم؟ باز  
 بلا یارید."  
 همین که چشمم به ما افتاد جابه جانشسته  
 گفتم:  
 " بیایی بچم، ده خانه بیایی  
 بیایی که ده هایش ده راه اس."  
 من که با گفته مادرم، ناخود آگاه یکی  
 دو گام برداشته بودم، به برادرم اصرا رنوم -  
 دم که باید به حویلی برویم.  
 لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و  
 در حالی که با من به راه افتاد، گفت:  
 " بریم احمد، بریم. مادر بوچاره ما  
 روز های بسوار بده گذشتانده، شوو روزش

ده تشویش میگذره.  
 مادرم نیز از جا برخاست و رنگش مثل  
 چادرش سپید شده بود. چابک چابک  
 همگام ما به سوی حویلی روان شد. در -  
 همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر  
 دهکده را به شور آورد. ما داخل حویلی  
 شدیم. پس از چند لحظه دیگر صدای  
 انفجارها، آرام شد. برادرم از جا برخاست  
 و تشویش را به شانه انداخته گفت:  
 " احمد! نه برم خبر بگیرم که کسی او کار  
 نشده باشه."  
 این را گفته از خانه بیرون شد. پس  
 از چند دقیقه دو باره برگشت. مادرم که  
 آرام ساکت در گوشه اتاق، به دیوار تکیه  
 زده بود، خود را راست کرد و پیش از آن که  
 من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت:  
 " بچم، کسی ره خو چیزی نشده  
 بود؟" برادرم روی تو شکجه کنار کلکهن  
 نشست گفت:  
 " نی، فضل خدا، به خوب گذشت بود  
 مگم حویلی گم محب لالاره بیخی هوار کرده  
 و گا و گوساله شه تکه تکه کده. زن بیجا -  
 ریش ایطو چیخ میزد که فکر می کردی اولادایش  
 کشته شده باشن. حق هم داشت. چرا  
 که همو گا و گوساله تمام زنده گیشان بسود.  
 مظلومها بد که چه دارن؟  
 مادرم با صدای لرزان برید و بریده  
 گفت:  
 " بلاد بهش بچم، خوب شد که خود  
 شامه چیزی نشد، خدا آدمه کسه  
 پیدا کده، روز شیشه کتیش پیدا کده."  
 این را گفته از جا برخاست و با صدای  
 لرزان ما را مخاطب ساخت:  
 " بچم، برم، نامنه بیارم که گفتم  
 شدی."  
 مادرم اشک تندی مزه داری پخته بود  
 و هی اصرا میکرد که " بخو بچم، خاطر  
 تو میج کم انداختیم."  
 صبور در حالی که خودش به آهسته گی  
 و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم  
 را دنبال کرده گفت:  
 " بخو، احمد، بیخی کم اشتها شدی؟  
 مثلی که نانهای بی میج شار دلیته گرفته.  
 مه هم وقتی ده فاکولته در میخوانند  
 حال توره داشتیم."  
 سپس در حالی که لقمه نان خشک را  
 در لای انگشتانش میمالید و نفس بلندی  
 برآورده آداه داد:  
 " زمانه از آدم چه ها مسمازه و چه  
 روز های به سر آدم میاره. خدا خودش  
 بعوه در صفحه (۸۰)



# من بیدارم و تو خوابی

## بخشیدم

با احوال پرس ختمی با هم معرفی می‌شویم • بدون مقدمه می‌گوید:

من به خاطر دفاع از خود نیامده‌ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط می‌خواهم سرگذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس‌گرفت باشد چاپ کنید •

ادامه می‌دهد: ای وای که قلم زنده‌گی من چه درد - ناک و ناچه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره نرو بهره‌ام • زنده‌گی من در سایه‌ها غوطه خورده است • آینده برام گنگ و نسل معلوم است • زنده‌گی من خوشی‌ها است حالا خانه داشتن و زنده‌گی داشتن برام خواب و خیال گردیده است • پیش پای هر کسی راهی وجود دارد ولی من به بن بست رسیده‌ام • دلم تهی از آرزو هست • و احساس تهی ماندن و تنها ماندن دیوانه‌ام می‌کند من کسی هستم که ضلوعت خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده‌ام •

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنش نمی‌کند؟

جواب می‌دهم نی هرگز با من

که چه کسی باید سرزنش کند خواننده‌های جمله اند زیرا من همیشه یک شنونده بوده‌ام من فقط می‌شنوم و نمی‌بینم این خواننده‌ها اند که باید تضاد کنند • بادیده گمان مخزون و چهره گرفته از قلم شیشه کلکین اتاق طوری به پهنه بی انتهای آسان می‌گردد که گویی می‌خواهد، انتهایش را بپاید • بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است ادامه می‌دهد: این قصه من و پسر خاله‌ام است کسی که تک خورد و نمکدان را شکستاد • کسی که دم از مردی می‌زد ولی سخت نامرد بود • او پسر خاله‌ام بود خانوادگی ما همیشه دوستی با هم داشتند همیشه با هم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله‌ام از سرچشمه مفسد او صحبت آب می‌خورد • من دختر مغزوری بودم • هر گاهی که از عشق و عاشقی می‌شنیدم خنده‌ام می‌گرفت ساعت‌ها می‌خندیدم اما او هیچگاه عشق را سخنه نمی‌کرد • وقتی می‌شنیدم، دو نفر به هم نرسیده اند تا تر میشد عشق را با قدسیتش حرمت می‌گذاشته اما با هم بی‌احتیاسی که به عشق عاشقی داشتیم یک روز یک دست نامرئی و یک احساس ناشنا -

خته بی مراد سویی او کشید آن چنان که در او ذوب شدم، با او یکی شدم و بعد چون یک روح در دو بدن بودیم • مهرش چقدر درین راه - پیش رفتی؟

جواب می‌دهد: آنقدر که به بن بست رسیدم • بعد اشک دور چشمات جمع می‌شود و با آواز شکسته بی می‌گوید: او را هرگز نمی‌بخشم • می‌گویم حال بخشدن و نه بخشدن چه سودی به حال شما دارد • نباید آن قدر سهل الوصول می‌بودید • از طرز گفتار می‌رنجید این را در نگاهش می‌بینم سر خود را پائین می‌اندازد با آوازی که از شدت تا شکر می‌لرزد می‌گوید: باور کنید من خیلی غرور داشتم از دخترانی که منحرف می‌شدند نفرت داشتم او همیشه به من می‌گفت: تو یک تکه سنگ هستی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می‌شکم • و یک روز او این سنگ را شکست او مرا شکست و خرد کرد • یک نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که حدایی ما امکان نداشت • در گوشه همیشه زمزمه می‌کرد که ما بهم می‌رسیم ما خانواده‌ای می‌شویم • تون من می‌شوی و

قصه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

بقیه در صفحه (۸۱)







خزان خزید به چشمان من بهاران کو  
 بهار با غچه انتظاریناران کو  
 دلم به سینه دشت برهنه میسوزد  
 هوای عطر نفسهای کوهساران کو  
 برای آهوی آواره روانم آه  
 سگوت بستر اغوش لاله زاران کو  
 چگونه سرو سرود سرور میز شود  
 سلام شسته جبرئیل جویباران کو  
 طنون باد به گوش درخت مهیچند  
 صدای پای بشارت صدای باران کو  
 گلوی کودن گل خشک گشت ماد صبح  
 شراب شبنم توه شیر آشاران کو  
 به چشم برکه که آینه بهاران بود  
 به غیر سایه سرهای سوگواران کو  
 شبست و شعله رگبار و آشیانه خون  
 شکوه خاطره آن شهر نور باران کو  
 به خون نشسته عروس بهار در کابل  
 حریر سبزه و دامان زرنگاران کو  
 شکسته شاخه شعروشکفته شعله درد  
 شکوفه زار غزلهای شاد خواران کو  
 درفش قافله در دست باد آشفته است  
 نشان منزل گنجام رهسپاران کو  
 چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته است  
 سرود چهچه کلچامه هزاران کو  
 کلام باد پیام غمین پرود است  
 سلام شاد به لبهای بی قراران کو

ز گلپهشت تماشا به چشمهای زمان  
 به غیر خنجر خون خواران کو  
 نه آفتاب نمیهتاب بیک امید است  
 چراغ روزن زندان روزگاران کو  
 غبارم نفس راه را فرو بسته است  
 در بیخ آنجمله به روزی سواران کو  
 نقاب شام نهفته است روی دزدان را  
 چراغ چهره بیدار پاسداران کو  
 ره سپاه به خواب دراز پیوسته است  
 نویسد نور به چشمان انتظاران کو  
 به شهید شعره شرنک دروغ آموزند  
 زبان حرف به غیر زبان ماران کو  
 شکسته شاخه شمشاد شاد مانس من  
 نواز ترنم سبزه گاران کو  
 زاهدان سلام و کلام خالی شد  
 نگاه بوسی چشمان رهگذاران کو  
 ز غصه کوه گریبان در بند - زخمی شد  
 به سینه من رتو قلب داغداران کو  
 به "خارخانه" خاموش خواب خشکیدیم  
 صدای پای بشارت - صدای باران - کو؟

۲۸ - ۵ - ۱۳۷۰  
 کابل - دشت برچی  
 عبدالسمیع حامد



# نانزکه

ښه [دا څه کانی وشوي؟  
 لکه بېعېسې ښې ماشوم  
 د ید لېوډ نھاګې کسی  
 جوړولېه د د نھا شوم  
 یومنانزکه شوم د لېو  
 د ماشوم لاس کی لویېم  
 کله یې لویېمه د لاسه  
 په اېروڅا وړوکی پروت یم  
 کله بیا په پالنگه ناستم  
 د ماشوم لمشفته

لاس می شتمبستوریم  
 خو هېڅ نمخوشی په خپله  
 پېسې هم لرمه شکر  
 خو په لاره یې تلې نه شم  
 لکه شل په خپل ځای پروت یم  
 یوقدم اخیستی نه شم

سترګې هم لرمه ښکلی  
 خوجانان یې لېدې نمشم  
 د اسی تېرېږند په نظر شوم  
 چی "حمید" یې ارمانی و  
 ښه [لاره می کړه ورکه  
 په یې لارو- لاروسر شوم  
 کهدا لار کښه ی کهر ده

چی داوه ورباندی ځمه  
 دازه کوم مکان ته لاړم؟  
 داددی دنها ده څنډه  
 که دهغی دنها پامدی  
 دا کڅه می دخپل پارد  
 که محل دکوم اغباردی؟  
 ښه [دیچاندی می پوه کړه]

زمنه نه وینم په سترګو  
 خوا حساس می راته وایی  
 دنمرودا ورونه بلدی  
 د فردوس د جنت منځ کی  
 زمنه نه وینم په سترګو  
 ښه [ته داهرڅه وینسې  
 زه خو غوږ کولی نه شم

خوله می شته ژبه می نه شته  
 د ماشوم په خوله کی پېم  
 لکه بېعېسې ښې سا یم  
 د ید لېوډ نھاګې کسی  
 یوه نانزکه یم دلېسو  
 کابل

۱۳۶۶-۲-۲۴

د عارف خزان د دویم دورې ننداره

# سائل نظر

خپلی دوه سترګې می په لاره کړم  
 تاته په هر قدم کی بیا راشنی شنی نوری  
 په لس گونو ۵ په سل گونو او زر گونو سترګې  
 خپل دوه لاسونه می له اوږو غوڅوم  
 د اېس شمږه یې مېوی ښا خونه  
 د واړه به ستاڅ کی جوړه لکه امسا که ښده  
 سترګې به زماوی ستاد لاری د پوی  
 لاسونه زما به وی مساحتاد پېو سولا سو  
 بیا د د پوړه رسا  
 اودا مساوړه څواک  
 په سرگردانه لارویه هلنده وه دی لاره ]  
 تم چی نه شی  
 ستړی هستومانه اوسائل نظردی  
 پوهېم هلوری د منزل غواړی  
 دورکی لاری د انجام افقی کی  
 ستاد می له پاره  
 د سبا ورځی غوڅوی  
 یولوی منزل غواړی  
 کابل

۱۱-۱-۱۳۶۵

# دغزل مقطع

دا ستا په شونډو چی موسناویده شوه  
 زما په زړه کی تمناویده شوه  
 چادی دشونډ و فیصه یا ده کرله  
 ساقی ورپوری کړمناویده شوه  
 فتنی دسترگو دی چی وینسې شولی  
 له دیره شرمه یې حیاویده شوه  
 د پیلو شو اېری چی گورمه زه  
 ښه شوه چی سترګه د سباویده شوه  
 چی رانه غواړی د زلمو زړه وینسه  
 د زړه په کورکی می په غلاویده شوه  
 شاته کتل دی شول مقطع دغزل  
 د ساز تاروڼی دی خنداویده شوه

لطیف بهاند



# نگاهی به رساله

# ایاز

# از دیدگاه

# صاحبزادگان

نوشته: داوود سهاوشی

در میان قصه های که زبان زد مردم - ماست حکایات ایاز خاص بی شک یکی از شهرتترین آنهاست. اخیراً رساله ای سه دستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلهلی تحریر یافته و در آن سهای ایاز را از دیدگاه صاحبزادگان بررسی نموده است.

استاد خلهلی کتبت ایاز را با بولتنجم (ستاره دار) و اورا ازایل "ایاق" کدر باد غوسه غوره تخار و هرات بنامه های جیشهدی، تومنی و غیره کوهی بساد موشوند، دانسته است به قول استاد، ایاز در اوایل رئیس غلامان سرای "رئیس گارد سلطنتی" و در اواخر نایب المطنه هند - وستان در دربار محمود بوده و از زمان ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر "بستن زبان بدگویان" خواهر ایاز را به نکاح خود آورد.

از این کتابچه چگونگی بررسی آمده که چون ایاز دارای "شایلی زینا و تانی شهرت" و ذکاوتی بی نظیر بوده و از جانب سلطان به او پیش از حد مایل میشد حتماً زرمه های اضافی در تقایشان وجود داشته است.

علاقه وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروسی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که:

"شبی محمود فرمان داد که ایاز کسوان خود را ببرد و فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید. از قسرت غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و مینقست تا آنکه عنصری ملک القم برای دربار محمود این دویتی را نشان داد و سلطان سه بار دهنش را در بدل آن پراز جواهر نمود.

کی عجب سرزلف بت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرروز پهر استن است به قول عروسی "ایاز سخت تیکو صورت بود و متناسب اعضا راسته و ادب مخلوق پرستی او را عظیم دست داد بود. سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و با عشق ایاز بسیار کشتی گرفت تا از شارح شریعت عدول نکند."

قرخی سستانی ایاز را سالار ایماق و دل و یازوی سلطان به وقت بیکار خوانده میگرد.

ایاز جنگجو سالار ایماق دل و یازوی سلطان و وقت بیکار

به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینمایند؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته و یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نیز در محمود به اثبات میرساند.

به قول استاد خلهلی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدا ایی دست داده گاهی او را به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره می و سر - اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده می شمرد و او را شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایازش نامیده اند.

هفت دریا اند راویک قطره می جمله هستی هاز موجش چکره می شاه شاهانست بلکه شاه ساز از برای چشم بد نامش ایاز یک دهان خواهم به پهنای ملک تا بگویم وصف آن رشک ملک جمله پاکبها از آن دریا بزنند قطره هایش یک به یک میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

"من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است"

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکم هزار و سه صد و اندی بیت به آورده و در آن داستان طوری که خاصه او ست دانستارها گنجانیده قصه از این قرار است که:

"غازان به سلطان اطلاع می آورد که در قصر ایاز حجره ایست و نقل آهنین بر دروازه آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز بیکار به آن حجره داخل میشود. حتماً جواهر گرانبها در آن پنهان کرده است. سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یک چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شیبانی اوست چیزی نییابند.

هیچنان مولانا منطق پرداختن معاش میامیر را به ایاز در یک حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا میرود، تشریح نموده در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازه سن از آنهاست بنا بر این او مستحق معاش میامیر میباشد.

استاد خلهلی مینویسد که شیخ اجمل

ایاز در سینه (A)

سواره کز در میدان در آمد زباند اختمدل های نظار یکی گوید که سر و دست بر کوه دگر گوید گلی تازه است پهار زنان پارسا روی کردند به کابون دیدن او را خریدار دلبران از تپیش روز کوشش هس لرزند چون بر که سهدار اگر بوسنگه خارا بر زند تیر به سنگه اندر نشانند تا به سومار نه بر خیره برودل داده محمود دل محمود را خیره میند ار

اما به قول استاد خلهلی، عروسی - خلاف قرخی، ایاز را ترنگاشته و این در حالست که فوس در عصر ایاز و عروسی صد سال بعد از وفات او مینویست. استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پهرین به محمود در حدیقه الحقیقه حکم سنایی ا لتفان و عقاب محمود را به ایاز در فرستادن ایماست سواره "یاورد"



انسان به هر اندازه که عمر دراز و طولانی را پشت سر گذارد باز هم برایش خیلی کوتاه و زودگذر می نماید . پیرامون این مطلب هياتی ( الکساندر کارباوسکی ) و ( ی . سمونوف ) در کتاب خویش بنام " اورا ق ناخوانده تا - رنج " درباره اینک باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند .

کاندید اکادمیسین داکتر تاریخ کارباوسکی در این کتاب می نویسد .

در " مهابهارت " که یکی از قدیمی ترین داستانهای سرزمین اقصای هند است از ماده هياتی که عمر انسان را تا ده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است ، اما ترکیب آن برای ما هنوز روشن نیست . مورخان یونانی میگویند سفین و ستروان هم در این مورد حکایاتی دارند .

در مآخذ های قدیم چینی هم گونه اسرار آمیزی در این باره سخن گفته شده است . اما سوال اینجاست که تا چه حد این ادعاها می تواند جدی تلقی گردد ؟

دانشمند فیلسوف قرن وسطی راجر بیکن در اثر خویش بنام " اسرار رازی عمر آوردن " است که پاپیوس یکسین آلمانی طی سالیهای زیادی با ریاضت و تلاش های طاقت فرسا قادر به ساختن یک نوع دار و گردید که با استفاده از آن پنجمین سال عمر دهد و روزگار بسر برد .

در اثر مذکور از شخص کهن سال ختازی بنام لسان چون نیز یاد آوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند . است این بدان معناست که لسان بیون در سال ۱۶۱۰ -

پید نه آمده و پس از ۲۶۶ سال عمر چشم از جهان پوشید ماست . همچنان بر بنیاد معلوماتی نهی و هجی شخصی از اهل هند ۱۸۶ سال عمر دیده است ( ۱۷۷۰ - ۱۹۵۶ ) ( وی در چنان حالت به کالبد تبدیل گردیده و مدت درازی رانه غذا خورد و نه هم آب می نوشید ) ( . . . )

# اسرار رازی عمر

تقدیر تپس و هجی آنقدر هم ممکن است حیرت انگیز نباشد . زیرا تعداد کسانی که از ۱۴۰ - ۱۴۸ سال عمر دیده اند هم نیستند . بقول خود تراواز داروی استفاده برده که عمر شرا چند دهه دیگر دراز کرده است .

روانشناسان درک کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که با عقیده او مطابقت داشته باشد و اگر خلاف آن بود ، آنگاه میوشد آنرا رد نماید و با بهانه های برایش بترشد . بدین جهت خواننده گان را مجبور به قبول همانچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت ، اما میخواستیم فکرمولا - حظت بدیهی از دانشمندان بزرگ را در اینجا یاد آور شوم : به گونه مثال عالم شهیر امریکایی فرین که برنده جایزه نوبل است میگوید : " انسان اگر ساختن محرکه ابدیت را مدعی میشود ، تاگزیر با موانع طبیعی کاپسیت بر میخورد ، علی الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فقای فوری زنده گی افسوس را تصدیق کند و جود نندارد . "

به عقیده ویکو پریویسیچ دانشمند شناخته شده و رئیس اکادمی علوم جمهوری بیلاروسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود .

راه های غیر مرئی دراز عمری نیز هستند . . . .

" زامبی " را بخاطر این - آوری زامبی را . این سنت هم اکنون نیز در گایتی میان کاهنان " و دو " سرچ است . در این غذای قربانی که او را به زامبی میبایست تبدیل کنند زهر هلالی عصب تیترا - داکسون را مخلوط کرده خورد وی بعد هفتاد و نه روز زهر را از گوشت دندان یک نوع ماهی

می گیرند ) .

شخصی با استعمال آن جا - به جا از خفه گی و نفس تنگی مزمرد : در این حالت روی جلد بدن شخصی تا ملاء کیود و عیشا - نر هم سان شیشه منجمد میگرد .

سپس او را به گونه بی زنده کرده و همچون غلام حلقه به - گوش بالا نیز فرمان میرانند . چه دلیلی برای اثبات این مطلب وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده ورتراز مرکز پارتسار - پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیک یکی از بناها ایستاد . در این هنگام انژو - یلیکا کلاوس او را دیده ، فوراً برا - درش نترسید ، راکه هجده سال پیش دیده از دنیا بسته بود . هناخت . کسانی پس از دفن کردن هنرتمس را از قبر زدند . وحیات دوباره به او دادند . او همراه با غلامان دیگر در نیشکرزاری واقع شمال جزیره از سر صبح تا شام کار میکرد . مدت بعد او را با آنها کشته شد و غلامان به هر گوشه و کنار پراکنده شدند . کلاوس نیز به دهکده دوست داشتی اش باز گشت .

محققان و پژو هسگران که این حادثه را بررسی و مطاب - لعه میگردند از ده ها شاهدی که در هنگام دفن هنرتمس حضور داشتند پرسشها و تحقیقاتی را به عمل آوردند . آنها از دفتر استاد بهار - ستان بنام البرت شمیتساری پارتا - پرنس حتی سند را میخوانند بر وفات هنرتمس کلاوس که وفات

و دفن او را تایید میگرد و درهای سند و نفر داکتر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند .

همین گونه یاده هازامبی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات نیهیض تصدیق شده برخوردار میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف در گایتی رخ داده است یا در جا های دیگر هم ! اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا و آفریقا و ایالتا نیز معمول و مشهود است .

اساساً عنعنه " زامبی " در گایتی در وجود غلامان سیا - هیوست داکمه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون همین سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جانمی دهند که یکس از اشخاص بر - گزیده شده میان خنک های " ایسهلتکو " به خانه شخصی وفات یافته داخل و در هلوی مرده او در زمین میخوابند ایسهلتکو با همان حالت حداقل سه روزه خواب میبرد . سپس آنها با با هم بیرون میشوند و نا صرف شمش " بخشی " از خاک تصفای گردیده میگوید :

" او را کلاغ تویریم به نزد خود خواند . " بقیه در صفحه ( ۸۳ )



# چراغ نسکس در میدان سرخ



از مجله تایم امریکایی  
برگرداننده س. م. کوهن

در او تمام جلوه های زیبا  
بی وجود دارد . پشمان موشی  
بادر خشن موهای طلا یس  
و لب های هوس انگیز با حالت  
تحریر صورت به ناتالیا گروزینسای  
هژده ساله شمایل خاصی داده  
است .

ناتالیا مدل مجله اندری -  
نشریه پر زرق و برق پورنوگرا -  
نیک ویژه اتحاد شوروی است  
که در اپریل سال روان به گونه  
پر رسی عرض اندام نمود .  
اندری یکی از دهها نشریه  
نامرغوب ولی پر سر صدایی است  
که برای جلب خواننده گان به  
همچو شمی و رقابت با دیگران  
رداخته است . اینهمه در شراب  
ظنی صورت میگیرد که کلاس  
مت به مساله سکس ازادی قابل  
شده است .

برخی از این نشریه ها از دید  
گاه مطبوعاتی دارای کیفیت  
عالیترند . اینک بازار خرید  
و فروش ویدئو فیلم پورنوگرافیک  
محتفل روسی های دلفریب برای  
جلب مشتریان ثروتمند شهر  
و سایر شب نشینی های بدنام  
در مسکو پیداد میکند .

سلیقه ها - بیشتر با در نظر  
داشتن سن و سال - در این  
مورد فرق میکند . شماری از مردم  
با نغرت به سوی همچو پوستر  
ها و مجله ها دیده آنها را  
کتیف و هرزه میخوانند اما  
تعدادی دیگر ادعا دارند که

اینها بسیار پدید آمده  
استند و باید نمایش داده شوند  
یستن از زنان با اشاره به مجله  
اندری میگوید : اگر قبلا در باره  
سکس آگاهی می داشتم ، امروز  
ادم د یگری میبوم کمتر شرمند -  
و ک و خجالتی حتی در برابر  
شوهرم . مادرم هرگز در این  
باره برایم چیزی نگفته بود .  
میخائیل گرباچف رئیس  
جمهور کشور به خاطر نگرانی  
فزاینده مردم شوروی در باره  
اشاعه انواع پورنوگرافی و سایر  
نشرات سکسی در ماه دسامبر  
گذشته برای تعیین مشی  
اخلاقی جامعه فرمان مشخص  
صادر نمود .

الکسی وینسلی مدیر مسوول  
نشریه اندری میگوید که برای  
چنگ آماده است وی که هنر  
بند حر فوی و عکاس سابقه  
دار میباشد از نشریه مذکور به  
مثابه محصول فشار و خفقان -  
جنسی دفاع نموده و روی این  
نکته پافشاری مینماید که اندری  
برای خواننده گان خود تصاویر  
زیبا را نه با قیاحت قصه  
های کمتر شنیده کارتونهای  
هجوی سیاسی و هنری را عرضه  
میدارد و در نظر است تا

حد از این مقالاتی در باره  
نیشن و سورت و مسایل جاری  
نیزه ان افزود گردد و به این  
ترتیب اندری شرم اوریست .  
مدل هاییکه در شمار نخست  
د برابر کمره ظاهر شدند  
انواع فحش ها وید برخوردار  
تحمل کردند .

به هر عزت پورنوگرافی  
رفیق یا غلیظ به معنی پول  
است . ناشر اندری میگوید که  
اولین چاپ مجله را  
۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت  
فی شماره شش دالر بید رنگه  
پایان یافت . و در بازار سهام  
تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .  
در کشوری که معاش او بسط  
ماها نه ۲۲۵ دالر است - فرو  
سند گان مجله اندری میتوانند  
روز ۸۴ دالر به دست آورند .  
هدف نامه تجاری "تجارت"  
گزارش داده است که تنها سود  
کاپی فلمهای ویدئویی سکس  
در مسکو تا چهار میلیون دالر  
- ریک ماه میرسد .  
آیا پورنوگرافی حقیقتا به  
معنی پول است ؟ یا بمفهوم

ارسای لذاتی که سالها قس  
غن بوده است ؟  
جامعه شوروی باید راجد -  
ید ولی طولانی را بنیاید تا  
همچو محصولات در ان به  
حیث نورم پذیرفته شود .  
گلا سنوست عقاید جدید را -  
پوشکش نموده است . اما باور  
های کهن سخت جانند .  
خانمی در صحبت تلو یزهونی  
اش گفت : در رابطه با اخلا -  
قیات در اتحاد شوروی بایسد  
بگویم که ماسک نداریم . . . .  
واضح است که این خانم اندری  
نمیخواند .



# تو بگو من هم میگویم

## اوپچی طور است؟



میمونه غزال: **عکس به هنر**  
**تواند بی حسبه**  
**تواند بی حسبه**

حبیبه عسکر رامی توان در  
 قطار ورزیده ترین و برجسته  
 ترین مثلان سیتی کابل تیاتر  
 شمرد او در صول کار پرشورش  
 در تیاتر کشور بحق که در همه  
 نقش هایش هنرمندانه در -  
 خشیده است . حبیبه عسکر  
 در شمار هنرمندانی است  
 که زنده گی اش با تیاتر با  
 عشق عمیقی پیوند خورده است ،  
 او زنده گی بدون تیاتر رازنده -  
 گی خالی از آفرینش و ایجساد -  
 گری می انگارد و علی الرغم  
 همه دشواری ها صادقانه در  
 بییه در صفحه ( ۸۹ )

# حسبه عسکر

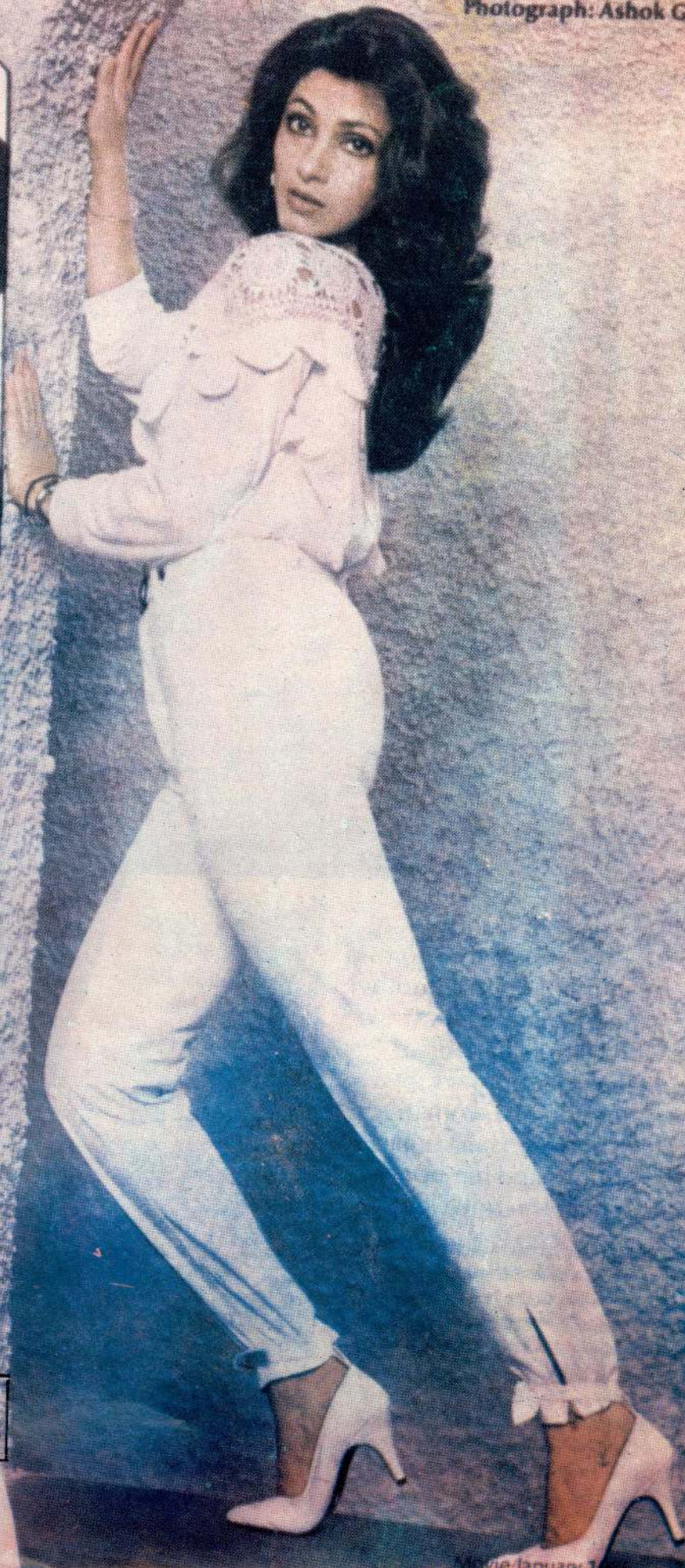
## میمونه غزال به نقش نرسید



تراز خود زیاد احترام دارد و از  
 آنها به نیکی یاد میکند . در روابط  
 اجتماع خود زهنست خوش -  
 خورد ، صمیمی ، متواضع و -  
 مهربان .  
 در کارهای هنری اثر هرک  
 بسته گرانمی شناسد که اگر  
 همین که نه پیش برود آینه -  
 در نقاشی راستبالی خواهد  
 کرد .  
 من به میمونه غزال به هنرا و  
 نیک از به دیده قدیمی -  
 نگر

مشکل است هنرمندی که -  
 اکنون بر صند شهرت و محبوب -  
 بهت تکیه دارد خوبی هایش را  
 در جملات کلمات و حساسات  
 گنجانند .  
 میمونه غزال هنرمندیست که  
 وقتی نقشش برایش میرود میشود  
 میکه شد خودش را در قالب نقش  
 حادثه با آن زنده گی کند و به  
 نقش نفس بیخشد .  
 و به هنر خود عشق میورز  
 و آنرا با همه قدسیتش ارج می -  
 گذارد . یکی از محسنات او  
 اینست که به هنرمندان بهشقدم





د مہل کپاد یہ فرح و مند کی سے ہنرمند سہیلی  
ہند شرح مربوط راد صفحہ ( ۱۳ ) پخوانیہ





جنگ ها و ستگرى ها همواره قربانيان زيادى بر -  
زمين خدا بجايمانند ه از آن روزگار كه چنگيز و تيمور  
سكند رو ناپليون و هتلر لشكر كشيده و سوزمين هارا در  
زير پا كرد تاكون قرياد مليون ها استخوان شكسته  
زن و مرد و پير و كوذك خامو نر نشده است اينك جنگ  
خليج نيز به دنبايل خود ترازيدى بزرگ انسانى را در  
تاريخ بشريت بر جاگذاشت.

مهلوي تنها مهاجر كرد كه روزانه صرفاً پنج تا ده  
هزار شان بخاطر گرسنگى و بيمارى قربانى مى شدند  
در زمين بزرگ خدا چنين آواره شدند كه در تصوير ها  
شما اين مهاجرت عظيم قرن را با قربانى مى مانند آن  
مى بينيد \*

زمانيكه ما اين تصوير را مى ديديم به ياد آورديم  
صد ها هزار مهاجر افغانى را كه آيا چگونگى زنده گى  
دارند و ملت خويش را كه بيخ از سيزده سال است در  
آتش جنگ مى سوزند شايد تصويرهاى افغانى كه پسا  
ثبت نشده يا بد ستر مى مانند اندوه بزرگتر از بيش  
برايما داشته باشد چرا كه از ريشه و خون واستخوان  
خود مايند و باز اين تصوير اندوه بزرگى دارد چرا كه  
بشنى آدم اعصابى يكديگر اند \*





د کابلې والا ژباړه  
د اسلام سپشاګرۍ راهه لیکنه

# لشکر د افغانستان



بابو ولی ماته غوږ ته نيسې او اراهه خپل  
خوب نګړې ؟  
څنگه ته غواړې چې دخپل ګران نېکا ري  
پلار زړه ورتوب ووينې ؟ يوه پيشو به هم  
نېکا نګړې .

کاناکارا خو له خپل نېاهه راکوز شو او وېس  
وېل :

ا غلى شه ، يو يادون وړنې وروسته  
به زېرې ووينې .

چېش بابو به خپل پلار يې رهي شو  
اود کيسا واراو له پوستن سره سم يې  
د تېرې شپې توله کيسه وکره ، خو سپره  
له دې هم کيسا واراو له رېشخند څخه ډکې  
خبرې کولې .

کاناکارا جو چېمه وکره چې :

(( خوله وتره او رېشخند مه وهه . . . ))

چېش بابو او رامو لو دواړو وځنډل .

(( په ياد ولره و هېمه تر زېرې پورته  
هم و به يې . . . په پاي کې مړ کړم . ))

دا خبره کاناکارا خو وکره او تشناب ته ننوته  
رامو لو خپل بادار ته په خندا وويل چې :

(( صاحبه ، هغه نوره به تشکو هغه  
تند خو به سړې دې ، که چېرې تاسې دواړه  
رڼه د کو چنوالې ملګرې نه وای ، له دې  
خندا ووسره به يې وژلې وای . ))

کاناکارا خو کله چې خپل مخ اولاس پرېر  
پسمنغل نو رامو لو ته يې وويل چې له زېرې  
خبرې پرېزه او کيسا واراو ته تهره ورکړه .

کله چې کاناکارا جو بيا څنگه ته دننوتلو  
تبارې نيوه ، کيسا واراو دورېنځيو و تايېمو  
د يادو لو په توګه پير لور او زوويل چې :

(( يوون پر وخت شې ، نن بيا هماغه شې ))

د دې خبرې په کولو سره نو او له کاناکارا  
لسعا پاته واړوې

چېش بابو ته هم سا ايستل ګران وو .  
د تېزو کړسهار خوت اوداسې نېکا نېسده  
چې که اګې کيم خناور رادان وي .  
غوږ يې لا يېسې نا اراهه شو او رس يې  
کډوله .

بېه د قېته - دوه د قېتي - پينځه د قېتي .  
کاناکارا جو له خپل تويک سره ګراناست  
وو او غوږ يې نېولې وو . يوه يېس هم لست  
ته لري له دې څخه په خپلو پېل وکړ .  
دوه سوزګيان دغوايي خوا ته راغلل اود  
غوايي په ليدو سره يې مند و واخېسته

او ولاړل . کاناکارا جو ونشوای کړاي چې  
سوزګيان ووينې ، خو هغوي يې له زغ  
څخه وپېژندل . هغه نا امله شو تويک  
يې په نيمه کېنښود خپلې خولې يېسې  
پاکې کړې اوله نمانه سره يې وويل :

په زېرې څه شوي يو چې غوږېده ؟  
ايا هغه خپله لاره پرېنښوده او په بله  
لاره ولاړ ؟ بېرته به راوګرځېم ؟ ايا  
زېرې دوي په بوي وپېژندل او همان يې  
ورک کړ ؟ څه وشو ؟

په څنگل کې د مساپرانو د خوښ ترڅنگ  
يوه يېسې خپل ، خو د زېرې په هکله هېڅ  
خبره هم نه وه .

کاناکارا خو هم په تنګ شوي وو خو دا  
هغه وخت وو چې دخپل زورې د زوينايېسې  
په حال کې وو .

کيسا واراو او مړ دووېس رامو لو د مساپرانو  
نوله خوښ څخه د زوين خواته راغلل . هغوي  
مړ شوي زېرې ونه ليد او غوږ يې خپل  
لغاي کې تېرې وو .

کيسا واراو په خندا سره هغو ي ته  
وويل چې :

(( پرېزه کاناکارا جو ! سا په ناتوانسې  
کې يو بله ورځ هم زياته شوه او چې چېش

آدمخور زېرې چې پينځه تنه يې سړي  
او نور يې يې حساب وژلې وو ، له خپله نېاهه  
په خو ځمېدو وو . کاناکارا جو په يوه کو تېسه  
کې چې په څنگله کې وه له لسو ورځو را پدې  
خوا يې د زمري دوزلو لپاره مړچل نېولسې  
وه او په څنگله کې به د پخوا او اېخوا ګرځېده .  
ده به د زمري د پېنو پلونه په هر لوري کېسې  
لېدل ، خو زېرې به د مړچل خواته نه راسته  
زېرې دا ښه گپله چې پر غوږ يې باندي  
حمله وکړې .

نياسې چې زېرې لس يا پينځلس د قېتسې  
پورته راشي او دا څنگه چې پخوا يې ده  
چار چاپېره د پېنو پلونه لېدلې وه . کاب  
نا کا راجو له نمانه سره نکر کاچه چې اوس  
په زېرې راشي او دې به پرې يرغل وکړي  
او مړ به يې کړي . گپله به دې له مړ شوي  
آدمخور سره يو نېاي په نېار کې وي . د  
برياليتوب چاپېره ، عکسونه ستاينلېکونه  
او دا سې نوره يې به برخه شي .

دده سترگو له تيارې سره عادت درلود  
او د شپې په ګرد څنه فضا کې به يې هر شې  
لېدل . د شپې له درې بجو څخه تېرې  
نېوې وي . پوي - پايه کوس پېنو نور وپېژندل  
کانو ته خبر درې ورکړ چې تراوسه لاهم  
هرڅه نه دي سم شوي .

ګرد او غبار له غونډې څخه چاپېروو  
او د زمري نوره غار له نژدې څخه اورېدل  
کېده .

چېش بابو په خپل لغاي کې ونيوېد او  
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا  
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد  
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده  
ورکړې وي ؛ خود زمري له غوږ هار سره  
سم دغوايي غوږونه هم څک شول او پيسې  
زوره زوره يې نفس ايسته .

چېش بابو په خپل لغاي کې ونيوېد او  
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا  
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد  
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده  
ورکړې وي ؛ خود زمري له غوږ هار سره  
سم دغوايي غوږونه هم څک شول او پيسې  
زوره زوره يې نفس ايسته .

چېش بابو په خپل لغاي کې ونيوېد او  
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا  
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد  
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده  
ورکړې وي ؛ خود زمري له غوږ هار سره  
سم دغوايي غوږونه هم څک شول او پيسې  
زوره زوره يې نفس ايسته .

چېش بابو په خپل لغاي کې ونيوېد او  
کاناکارا جو دخپل تويک تېد ووايه او تيا  
ري يې ونيو . داسې نېکا رېده چې د آد  
مخور غوږ هار دې ته د تيارسې قېمانده  
ورکړې وي ؛ خود زمري له غوږ هار سره  
سم دغوايي غوږونه هم څک شول او پيسې  
زوره زوره يې نفس ايسته .

ننه شپه تېره وه . د سپوږمې زېره ګونه  
ورو ورو ، و بېده اود امر په نمانده شخړو  
کې دغوند يو سرته ګرد جن برېښېده .  
هله کاناکارا جو او زېرې يې چېش  
با يو له خپلو تويکو سره په مړچل کې نا  
ست وو او انتظار يې کيښ چې ګوندي زېرې  
به په تياره کې د بو توله نمانه راوېسې  
خو تدمه وړاندي دوي پر غوږ يې د زمري  
د شلمې په توګه تېرلې وو او سپين حيوان  
حتي په تياره کې له ورايه نېکا رېده . غوږ يې  
يې پروا پرېوت وو او خپل شخړند يې ، ا هه  
کله به چې ياد لگېده نو د هغه بدن به يې  
پېژند او په دې ګراره ګراري کې به يوازې  
د هغه خوت هندارنګه کونګان هم دخوراک  
ديدا کولو لپاره له خپلو نمانو څخه الوتې  
وو .

چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي  
دوه خو کاناکارا جو يو ننه نېکا ري وو .  
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش  
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خوښېده .  
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيوېسې  
نيودلې چې ناسره په څنگل کې دکوم نمانا  
ور چېش خبرې شوې . سد لاسه وحشې  
پسو نو په رېسارو پېل وکړ او په ټوله دره کې  
يې ناري خبرې شوې . د دې له څنگه  
پېنو ګانې هم وډارې شوې ، په چېمو  
يې پېل وکړ او دوتوله يوه پناخ څخه سه  
يې بل پناخ ته خپزونه وهل .

زېرې له خپله نېاهه و خو ځمېد او په نور  
و حيواناتو چې د زېرې بوي ولگېد نښود  
مان دغونډې ساتو لو په خاطر يې منډې  
وهلې . غوږ يې هم په خپل لغاي وډېرېده .  
زور کې يې وهلې او رس يې کښوله .  
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ  
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

چېش بابو د سره له لاسه په تنګ شوي  
دوه خو کاناکارا جو يو ننه نېکا ري وو .  
ده په هېڅ کله هغه شورما شور چې چېش  
با يو به د سره له لاسه کاوه ، نه خوښېده .  
د هغه شو بين ساعت د شپې د ونيوېسې  
نيودلې چې ناسره په څنگل کې دکوم نمانا  
ور چېش خبرې شوې . سد لاسه وحشې  
پسو نو په رېسارو پېل وکړ او په ټوله دره کې  
يې ناري خبرې شوې . د دې له څنگه  
پېنو ګانې هم وډارې شوې ، په چېمو  
يې پېل وکړ او دوتوله يوه پناخ څخه سه  
يې بل پناخ ته خپزونه وهل .

زېرې له خپله نېاهه و خو ځمېد او په نور  
و حيواناتو چې د زېرې بوي ولگېد نښود  
مان دغونډې ساتو لو په خاطر يې منډې  
وهلې . غوږ يې هم په خپل لغاي وډېرېده .  
زور کې يې وهلې او رس يې کښوله .  
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ  
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېاهه و خو ځمېد او په نور  
و حيواناتو چې د زېرې بوي ولگېد نښود  
مان دغونډې ساتو لو په خاطر يې منډې  
وهلې . غوږ يې هم په خپل لغاي وډېرېده .  
زور کې يې وهلې او رس يې کښوله .  
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ  
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .

زېرې له خپله نېاهه و خو ځمېد او په نور  
و حيواناتو چې د زېرې بوي ولگېد نښود  
مان دغونډې ساتو لو په خاطر يې منډې  
وهلې . غوږ يې هم په خپل لغاي وډېرېده .  
زور کې يې وهلې او رس يې کښوله .  
کاناکارا جو دخپل تويک گپت راکښ  
کړ او په خپل زېرې يې غږ وکړ .





جو سره پوهي وځندل  
 (( کاناکاراجو )) دکوتی په دالان کس  
 ودرید او تویک یې هم په لاس کس نیولسی  
 وو. گرد او غبار لري شوي وو او دښمنګه  
 خپوانه یې کل. د ښمنګه ونی او بو تسی  
 ټول شته برېښدل.  
 کاناکارا جو د هغه بدبخت معنای په  
 هکله چې د کلی چار چاپیره یې په خلکوکی  
 د ارمځ ته راوړي وو، فکر کاوه. یوه ورځ  
 کله چې په ښمنګه کې د پخوا او اخوا کرهښه،  
 د زمري د پښو پلونه یې ولیدل، خو په  
 غوږ پلو نو باندي دوه یا درې ورځې تېري  
 شوي وي. یوه بوټی ته یې نژدې داسی  
 نښانی ولیدلی چې کواکي زمري په اوسه  
 ښمبلی وي. ده په خپل کار کې لازمه  
 تجربه درلوده او دا څه گران کار نه وو  
 چې دې په بزې پوهیدلی نه وای. یوه  
 ورځ د یوه سوري په غوله کې ودرید او  
 غوږ یې ونږ. داسی یې گمان وکړ چې  
 کواکي دننه په زمري پکې وي. سوری ته یې  
 یوه تپزه ورواچوله چې که چیرې زمري دېا-  
 ندي راووسی، خو د زمري پرمخې دوه غر-  
 سان له سوري څخه باندي وتل. د پښمنی  
 پر شاسی دوه بېمان کلک نښتی وو. نر  
 خرس د شاپه پښو ودرید او په چمخو  
 یې پیل وکړ. کاناکارا جو ودرید او خپل  
 تویک یې ورته ونږ. خرس هم ودرید او په  
 شاو لار. لمر په تودید وروا و کاناکارا جو  
 هم وړې شوي وو. دی بېرته هڅی کونښه  
 کي ته ولاړ چې تقریباً تم میل ورڅخه لري  
 وه. نابیره ودرید او د پښو پلونه ولیدل.  
 هوسه دا د زمري د پښو پلونه وو او دا-  
 سی ښکاره چې کواکي ښمان زمري  
 دې. نر یې په دوتکو شو او د پلوه نږ-  
 لوی پیل وکړ. په دې ل و ل کوه ګسی  
 ته ورسید او په حیرانتیا سره یې ولیدل  
 چې زمري له دیوال څخه څښوولې دي.  
 د څښه وخت کې د زمري د شا د پښو پلونه  
 خړ ښکارېدل. ده کوه کې ته دننه منده  
 واخسته او په دې هکله یې له ښانه سره  
 فکر کاوه.  
 دکوتی دروازې پورې وه. په کوه کې کس  
 دننه چمتی باپو، رامو لو او کساواراو تظی  
 کولی. ده د زمري د پښو پلونه تعقیبول،  
 هغه په خپلو سترګو د زمري د پښو لاندې  
 شوي پلونه دکوتی په بړنده کې ولیدل.  
 ده غوښتل چې نورو ته وژغري او د زمري  
 د پښو پلونه ورونیسی؛ خودا کار یې  
 ونکړ. سترګې یې پټې کړې او له  
 بړندي هڅه یې گام واچاوه. په دې وخت  
 کې یې په ژبه کیم فی ولگیده او زنه پسې  
 وکړې شوه؛ خوده نابیره په منده پیل  
 وکړ او پلونه یې شارل. دلای له منځه یې

ښانه، هلته یې کوه کې وه. مکمل  
 په خوشحالی سره بیرته کوه ته گي ته راوگرځید  
 او دروازې یې تک تک کړه.  
 چمتی باپو ورځلاړ کړ. ده خپل تویک  
 په ښمنګه کښېښود، دخړلو لپاره یې څه  
 وغښتل او د شپسې لپاره د تباري په هکله  
 یې په خبرو پیل وکړ. ده وویل چې:  
 (( ترڅو چې تبار کوزي زه پیا پد دلته  
 واوسم ))  
 (( پلاره، زه شتم کولی، نن و د سر  
 سترې شوي يم او تاسو نشم تللی ))  
 (( ښه ده زه به، زه په هغه دخپرو  
 گردې له ښانه سره وساتم ))  
 خو کساواراو وویل چې: (( نه، نه و  
 نه ))  
 (( گران، که مړم شې، زه به دې له  
 ښانه سره وساتم... تر اوسه پورې ته  
 د ښکلو او غریبو د لوزي شاعري، نن شپه  
 په زما شعر تا ولېږوي ))  
 کاناکارا جو هڅه وکړه چې خوبا ولسی  
 شي؛ خو د دوه احساساتی وو چې ویسی  
 نشوای کړای. رامو لو تباري تپه، خراغ،  
 د او بو بوتل او داسی... کس  
 کې کښېښودل، تویک یې پیل وکړ  
 سونه یې په کتار وږه کې سره بربر کړ  
 چمتی باپو خپل پلار ته ور پالمه توب هیله  
 وکړه او کساواراو تویک په لاس کې واخست  
 او تر مخ شو.  
 کاناکارا جو څه څه وږه یاد شول او له  
 را مو لو څخه یې پوښتنه وکړه چې چاره یې  
 په یکس کې اچولی که نه؟ رامو لو بښنه و-  
 غوښته او بیرته کوه ته ولاړ. کاناکارا جو  
 دغوا یې رسې چمتی باپو ته ورکړه او رامو-  
 لو پسې ورسې. کله چې رامو لو له چري سره  
 له کوهې راووت، کاناکارا جو څه وږه وویل  
 خورا مو لو په عوالب کې ورته وویل چې:  
 (( هو صاحب، زه به وښی واوسم ))  
 کاناکارا جو او کساواراو ټاکلی معای ته  
 ورسیدل. راجو غوښی په هغه معای وتاړه  
 چې هغه پله شپه یې ترلې وو. همدارنگه  
 له کساواراو سره یې مرسته وکړه چې په  
 ونه باندي وځمزي. په پای کې ده خپله  
 هڅه وکړه چې پسرچله کې ښمان معای  
 په معای کړي. کاناکارا جو غوا یې ته شنه  
 واښه ورواچول او دسی یې وکله چې کلکه  
 ده او که نه ترڅو غوښی ښان خوشی نکړي  
 وروسته له دې چې پر دغو تو لو یې پناور  
 راغی، دې هم مړچلی ته وخت د زمري-  
 چلی پر سر یې غو دوسی شنی خانگیسی  
 واچولی او داسی گمان هم نکیده چې  
 کواکي دله به هم څوک وي او که نه. په  
 پای کې ده تویک پک کې او د ښمن راتلو  
 سترګې په لاره شوه.

نهاره په خیریدووه او بو خو شمېی ورسته  
 سپوزی داسمان په ختمو پرخه کس  
 ښکاره شوه. د کوزن او وحشی گامش  
 چمتی او بو غاري دشپې په تباره کس  
 د پخوا او اخوا معای وی. دوی له مور-  
 جمل څخه د سپوزی په زنا کې کولای  
 شو کوه کې او هغه غمخوارانه چس  
 د کوه کې شانه وه، وویسی.  
 دشپې لاس یې وې؛ خو دوی کوم  
 بریا لوتوب ترلاسه نکړ. او ریلکمان په  
 سلکو نه هری خواته تلل مخاوری او دوی  
 تر له سیمه په خپل ښان کې پیچله. د  
 غوا یې د لکې څښ څښ چې غوماشی په  
 یې شول له وراه اوږدېل کیده. نابیره  
 کاناکارا جو څه حس کړل. لکه چې شپز م  
 حس یې په کار پیل کړي وي.  
 هلته له کوه کې سره سېی په غښدو شو.  
 ده غوا یې ته وکتل. غوا یې هم دکوتی-  
 کې په لور کښل او نورو نورو ساین کښل.  
 دکوتی کې ورځلاړی وه او دالان د  
 تراغ په زنا روښانه معلو میده.  
 کساواراو دکاناکارا جو په غول کس  
 وپښد چې: (( اورچا خلاصی کسړی دی ))  
 (( شای رامو لو یې ))  
 (( په ښه شپه کې؟ دغه لپاره؟ ))  
 ماته تپه راوړی!  
 (( شه؟ ))  
 کاناکارا جو دکساواراو سرخپل ښان ته  
 را نژدی کړ او په غور کې یې څه ورته وویل.  
 سېی غول او خراغ را نژدی کیده. په  
 تکوخت کې نابیره دکساواراو له خولسی  
 چمخه ورته چې:  
 (( د بر رښلی یې! څه هیخ انسان ته یې  
 ته شيطان یې، تا غو ښتل چې خواره کې  
 رامو لو د زمري په خوله کې ورکړي. رامو لو  
 ور چمخه کړه چې بیرته وگرځی )) د  
 خبړی یې د لویونې په شان کولی. کسا-  
 وار خوله خلاصه کړه او چمتی یې وکړي  
 چې: (( رامو لو... بیرته وگرځه...  
 بیرته وگرځه... رامو لو زمري به دې  
 وځوري... ))  
 او کاناکارا جو یې په لاس خوله وږینه کړه.  
 (( دخدا یې لپاره! خومره د اړونکې ده!  
 تاپه دروغو داسی وپلی چې کواکي سردی  
 خوزېزي او رامو لو ته دې وپلی چې دلته  
 تمه درته راوړي ترڅو یې د زمري خوراک  
 کړي! ته خومره ځای یې! رامو لو  
 خومره یو ښه خد شکار وو. تا څنگه په پسر-  
 حس سره د یوه سړي د وژلو پلان طرح کړي  
 وو چې په صداقت یې شا خدمت کاوو. ))  
 کساواراو د خبړی له زړا سره پو معای  
 کولی؛ خو کاناکارا جو غلی وو. دکساواراو  
 سترګې پیلېدې او ورو ورو غلی شو؛ خولگی

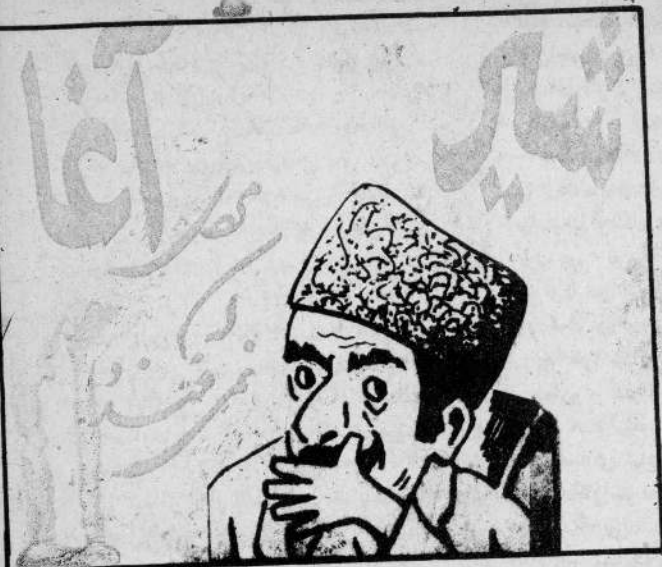
یې بډلې.  
 کاناکارا راجو له ونی څخه را کښت شواو له  
 کساواراو سره یې هم په کوزیدو کې مرسته  
 وکړه او ورته یې وپیل.  
 (( به سیر یزه، کرسنه لار شه آرام  
 وکړه او هرڅه دی چې لیدلی دي هر سې  
 زه. دا خبره په یاد ولره چې ته او سنا  
 کوره نی زما په پسر ویند کوي. حتی چمتی  
 باپوته هم دا خبره ونکړې. زه زمري لټوم... ))  
 کساواراو ورته وویل چې: (( هو ولاړ  
 شه او خوار کوهی را مو لو چې ستا لپاره  
 مړ شو، ولټه. زمري مړ کړه او دیوه  
 لوی ښکاری په توگه ښان خلکو ته ورو-  
 پیژنه... ))  
 (( کساواراو او کاناکارا جو خپل تویک  
 پردې راواړاوه.  
 (( اوه! هغه غاري ما وژني... ومی  
 وژنه. دا لومړی میل ندې... رامو لو  
 رامو لو... د دې نانسانه  
 د لاس ښکار شوي )) او کساواراو  
 دکوه کې په لار د لویونې په شان خنده  
 واخسته.  
 کاناکارا جو هغه معای ته ولاړ کوم چې  
 زمري پر رامو لو باندي ورتوب کړي وو.  
 چات شوي خراغ تو تی هری خواته پرتی وي.  
 شا او خواته بو تی ټول تر پښو لاندي شوي  
 وو. د زمري د پښو نښی پرمخک لهیدل  
 کیدی.  
 داسی نښی نښانی لیدل کیدی چې  
 کواکي کوم سړی له ښانور سره جکه کسړی  
 وي. د تعقی لو یې هلته پروت وو.  
 بو تو په سر اخوا د پخوا د افو نه ښکارېدل  
 کاناکارا جو پر هغو لاس مواهه چې پسر-  
 پیناک وه. دې په دې یوه شو چې هغه  
 ونی دې.  
 ده درامو لو په هکله فکر وکړ ټول ښان  
 یې وپښد او داسی دلټولو کاره ادامه  
 ورکړه. ده د زمري د پښو پیل ونږ. د  
 معکی په سردو خطو ته معلو میل؛ لکه  
 چې کوم شی کښ شوي وي. د زمري د پښو  
 پلونه د دروند شې د کتو و لو له کبله  
 زور زور ښکارېدل. داسی گمان کیده چې  
 زمري به ښکار تر ستونې نیولی او کښ کړي  
 به یې وي. دلای په اړوند کې د بو تو په  
 کښته ښاخو نو باندي د پښو شاخکی معلو-  
 میل.  
 دې مخ په وړاندي تی او تویک یې د ک  
 کړي په لاس کې نیولی وو ترڅو د هر سړي  
 واقعی لپاره تبار واوسی. مرض له خپلو  
 معا لو څخه لوتی. زمري هم د تگ لاره  
 بدله کړې و او د افغی لرونکو بو تو منځ  
 ته تللی وو. له دې کبله چې لپاره تنگه

وه، په هغه معای کې چې زمري له ښانور  
 سره مخامخ شوي یو نوله د پښو سره  
 کار اخستی وه. په دې توگه د ښانور  
 وښتان او د پښو کې توتی له وراه ښکا-  
 رېدی.  
 دغو نلوي لاندي معای کې د پښو حوض  
 وو. هغه وخت چې زمري دغه معای ته  
 رسیدلی و ښایې د پرد سترتیا احساس یې  
 کړي وي. نوی ښکار په ښمنګه غیر معلو  
 وو او وروسته یې له کوم پیل معای څخه  
 په خوله کې نیولی وو.  
 داسی ښکارېده چې دا هارس ښکار کړي  
 ښان د کتو لو په معای په خپله ښارولسی  
 وي. همدارنگه پر غونډې باندي دخپلو  
 په وخت کې تپزي سره لري شوي وي.  
 کاناکارا جو دغه نښی نښانی تعقیب کړي.  
 لکه څنگه چې دې تویک په لاس په غونډې  
 باندي ورو ورو را روان وو نو یې ښان غو-  
 لی شوي وو. وروسته له یوه لارو هڅی  
 څخه یېا وپنی تر سترگو شوي. په یوه معای  
 کې د خرس د پښو پلونه معلو میل اودا-  
 سی گمان کیده چې د پښو په یوه پسې به  
 تر کوه په معایه تللی وي، خو بیا پښیمان-  
 شوي وو.  
 تاکشه غره وه او لمر سړی سوزاوه. کانا-  
 کارا جو وړې اوسترې شوي وو او په سختی  
 سره یې تگ کاوه. دې پر دوهونډه مو-  
 باندي پورته شوي وه او بیا کښته درې ته  
 رافلی وو. هلته په ونه کې یو کارگه ناست  
 وه او په لور اوازیس چېمی بډلې. دده  
 اواز په توله دره کې انکاری خبړي کړي وي.  
 کاناکارا جو داسی گمان کاوه چې ښایې دا  
 تباري او چېمی په یوه خوروسې وهی.  
 یوه شپه وروسته هغه تپو سان ولیدل  
 چې خپل وژونه یې نیورول او کله چې  
 ونی ته ورنژدی شو یو میل لمان په پسر  
 غز سره والو تل. کاناکارا جو په ونی تکه وکړه  
 او د یوه بو تی خواته یې کښل. دده سترګې  
 نمسی پتی او نمسی زنی وي. هلته یې یو وړی  
 سړي ولید چې لوخ پروت وو. مخ یې پړي  
 خواته اړولی وو او نهایس خورل شوي وو.  
 کولس یې ټولی راوتلی او پړي خواته پرتی  
 وي؛ خو کانارا جو داحزمت نه درلود  
 چې د رامو لو مړی ته په خیر سره وکسړي.  
 نابیره یې تپه په رگو نو ورنښته او په پسر-  
 دیدو یې پیل وکړ.  
 ښایې چې زمري به وروسته له هغه  
 چې نهایس یې خورلی وي د او بو څښلو  
 لپاره کوی خواته تللی وي، خو ښایې چې  
 مخکی له ماښامه بیرته راشی او نهایس نور  
 یې هم وځوري نو لازمه ده چې وخت ضایع  
 نشی. کاناکارا جو چار چاپیره وکتل. د  
 پښو لپاره کوم معای ته وه. هغه ونه چې

مړی ته نژدې ولاړه وه، وچه شوي وه او  
 پانی یې نه درلودی؛ خو هله تقریباً  
 لس یا دولس متره لري یوه بله ونه ولاړه وه.  
 دا ونه د یوه جگه نه وه نو هکله په هڅی کې  
 ناستی ده د ښان لپاره خوندي نه گانه  
 زمري کولای شوای چې په اسانی سره هر  
 څوک چې هلته ناست وي ورتوب کړي.  
 کاناکارا جو د یوه غټ بو تی لاندي پست  
 شو او دا معای یې د ښان لپاره ضایع  
 وگانه. ده د ناستی معای پښه پاندي  
 پاک کړ او کښناست. هغه بیا یو څه  
 ښاخونه او گاهې په سرواچولی تر څو  
 ښه پت شي.  
 جهان او داسی نور حشرات په صري  
 باندي لگا وه او تېري تاویدل او د مړي  
 بوی په اسانی سره سپزونه راځ. تپو سانو  
 چې ولیدل څوک نشته نور اکښته شول او په  
 خړلو یې پیل وکړ. هر کله به یې چې په  
 مړي باندي حمله کوله، ټوله شاوخوا به  
 بوی ونیوله. کار گانو په هوا کې انتظار  
 ایسته چې تر څو وکړي چې څه وپښ نشی  
 خو نابیره د یوه لوی معنایور غز تر غوز و شو  
 او کاناکارا جو خپل ښان تبار تر او معسر  
 شو. معنایور نژدې وو. مخامخ بو تی نیوریدل  
 یو بد رنگه غټ سورا ښکاره شو، د خړه  
 په شان غوزونه او بیر لکی. د سېی په  
 شان یې پړي ایسته او ښان یې مړی ته را-  
 ورساوه. کله چې یې ښان مړی ته راوړساره  
 تپو سان والو تل. هر څو سره به چې وخت  
 تپیده داسی برېښده چې کواکي د مړي  
 غوښی به وخورل شي. کاناکارا جو خپل  
 لاسو ټکاوه او یوه تپزه یې لري ا رتاو کړه  
 یواري کاناکارا جو وو چې په ښان ته پوهیده  
 وروسته له دې چې بد رنگه معنایور ولاړه دي  
 بیرته په خپل معای کښناست. په دې وخت  
 کې څه نا څه لس متره لري د یوه بو تی سر-  
 شا څه تر سترگو شدل.  
 ده د شتو سترگو په بهرحس سره ده ته کتل  
 آد خور!  
 پوره هغه وخت چې کاناکارا جو یې سوچ  
 کړي وه په خپلو سترگو یې ولید. د تالاندي  
 په شان وځورېده او د برق په شان یې وړیا-  
 ندې پریغل وکړ. د زمري غوږهار او د تویک  
 د ز سره یو معای انکاری خبړي کړي. زمري  
 لایه توب کې وه چې کولی یې زامه ورماته کړه.  
 ولوید او دکاناکارا جو تویک له لاسه وځور.  
 معیه وپښتی خواته یې منده کړه او خپل تویک  
 یې بیرته په لاس کې واخست؛ خو زخمی  
 شوي زمري په ټول لویو تپوه سره پړي پریغل  
 وکړ. دې پر مخی ولوید او زمري په خپله  
 ښانه باندي کلک مواهه. دده پو سترګی  
 پاتې په (۸۴) مخ کې



از سال : فخرنده (پاراسته)  
تفلم صفت بازدم لبه زینت

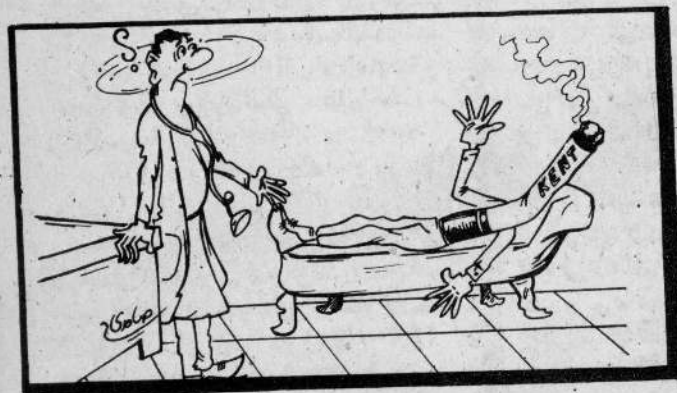


چیزی نمیکنم زیرا سرتیغ کلب  
بوکس دختران است .  
معلم اخلاق : کسی که دختر  
خود را در وضو من صد نمره -  
مهد هد .  
معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر  
داماد را میکشد .  
معلم بهلولوی : کسی که برای عیا -  
فتن داماد از میکروسکوب استقا -  
ده میکند .

معلم جغرافیه : کسی که حدود  
ایرانه عرض البلد و طول البلد  
منزل داماد را دقیقه میدا -  
تند .

معلم تاریخ : کسی که در تمام  
ادوات تاریخ داماد را آزار داده  
است .

معلم کیمیا : بهترین کلمت بین  
روابط ( شوهر و خانم ) .  
معلم سهرت : من در مورد ش -



# شیرآغا ورزش میکند

شیرآغا اخیراً شد پدا به ورزش صبحانه عادت کرده و درین روزها  
همسایه هایش متوجه است که او با آدمهای همسن و سالش که بیشتر  
شان شک های برآمده و قد ها پنجه دارند به روی کانکریت ها و در  
اطراف سرك های قهر اول به دوش پر نهخته بعد هم ادمان آزاد میکند  
یاد آن وقت ها به خیر که کفته المپیک لباس های آزاد و کرج های  
مستحج برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد اما درد و رانی که شیرآغا  
هم کم و بیش خود را از مستحقین میشارد این امکانات کم شده اند  
ولسی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت  
شان میکند حرف دیگر است



ولی به راستی شیرآغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها  
به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت  
شان ولی بعضی ها به خاطر نامور شدن و شهرت یافتن و بعضی  
ها به خاطر رخاچ رفتن و بعضی ها به خاطر لذت کردن حرفها  
و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند و فکر  
نکنند شیرآغا رهن پس پهری دلش میخواهد عاشقی کند و گرچه  
این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که عاشق را شرط  
تنها ناله و فریاد نیست تا کسی از جان شریک نگردد فرهاد نیست .  
پس بالاخره شیرآغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شک پیش  
برآمده اش را "پا و گند چرا که ارمعتقد است اگر انسان به یک غوری مهنر  
میکند به پهناسه یک غوری ریزنی نهنز رشکمش داشته باشد اما  
صرف حساب این است که شیرآغا میخواهد رکس "تیره کردن در  
فد راسهونی برای رئیس شدن خ - و در ا کاندید کند در روزها بازار  
رفتن روی فد راسهونی ها به خارج خیلی گراست اگر چنین است -  
شما حدس بزنید که شیرآغا رهن سفرا زکدام مدارک نفعه رایسه دست  
خواهد آورد .



صدا را گفتم که همسرای  
بوت خلاق تر سر  
جوی بالا نشو ...



بلکس از همین کارم پشیمان شده ام ، در هر جا که سرا میروند فقط بکنی دیگر کسی برای گفتن یافت نمیشود بخلافی در مورد کارهای نویسنده کسی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصفا ن دوره مکتب راد رها رو "بغل-کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د و نغها- هم ملاقی با استاد شده صحبت کنند و تمام راهرو مثل سرکی که ترافیک نداشته باشد و موترها متوقف میشوند . بلی ههین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطور رستی همراي نوشته هایه خدا نزنهت ، یادت اس همو - طنزه که راجع به سات کهمانو - شته کده بودی ، ههچ یادم - نموره :

در ساعت کهمانرکه همه چون خزان میشود حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود .

اوه که هموروز اوره که خواندی ، معلم صاحب کهمانره چطور تا نهمر کده بود ، یا که پالوفیل مسره

# نوشته بلقیس بسمل

گفته بودی :

دل کریمه ، ههچو پوش کتاب نجیبه ویران میشود .

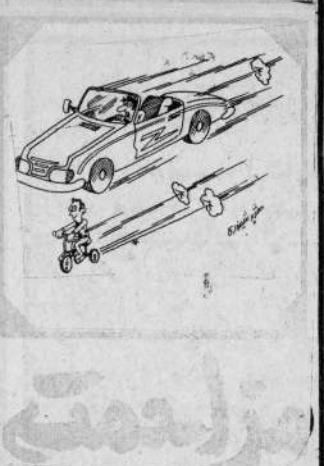
... و خاطره های دیگر که حتی یکی آن هم در ذهن نبود و او در همان بهرو با یاد آوری کرد تا بالاخره خود را نجات داد .

همین قسم ، چند روز پیش در حالی که در سرورس به جای نگران ، من پایدان چسی بودم و بالای یک پایاستاده ، دیدم در میان بهرو رار راهرو ، سرور کله دوست دیگر پیدا شد و همان ضرب المثل صدق کرد که "بیز در حال جان کندن ، قصاب

درم چپو" او شروع کرد : او- هرتو ( سلام ، چطور رستی ) ؟ او- ازین که صدایش تا گوشم نمیرسد ، چپو زد ( ... و لا اوروز یک چپو که از توده سپارون خواندم ، گمشکو بلاستی مه موکم بلا نیفام چطوره فکرت ایطو چه زامیگرده ؟ بگونی ( چطو مایه ؟

اول قلمه موگری ، یاد ازوده - کلکت آمده هره و تونوشته کده هری یا اول کلکته فکرمکشی و یاد ازو قلم و قافذه مگیری و نوشته مگشی ؟ ... و من در حالی که دستهایم سستی میکرد و هر لحظه خطر افتادن تهدیدم میکرد ، سرم نوز کچ شد و حیران ماندم چسی بگویم تا او نرنجد و نگوید که مغرور شده ام . به هر صورت ، روز دیگر در حالی که از عجله زیناد مهدویدم ، دوست دیگر پیشتر- ویم آمد و گفت : اوهو سلام ، چطور رستی و صحت مبارک ؟ روز روزگار زنده کی چطو میگذره ... راستی گوش کو ( یک چیزی موکم همی ره نوشته کو ، خو ، یک هکا - رم برسان کدکه همی فوودا -

بقیه در صفحه ( ۸۷ )



دختر به پرسی که همیشه مزاحم او میشد گفت من از تو بر - شتی دارم اگر جواب بد هسی باتواز دواج موئم در غیر آن از مزاحمت من دست بردار . پسر قبول کرد . دختر گفت :

نام من دو سال و شش ماه است حالا بگو که نامهن چیست پسر هر چه فکر کرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوال را - خودت بدی من از تو دست می بردارم دختر گفت نام من سیماست و بعد از پسر جدا شد .

به نام و نشان من ، به مثابه یک ژورنالست پرکار و مبتکر - مخصوصاً در مطبوعات کشور - بسیاری ها آشنایی کامل دارند و میدانند که من ژورنالست مستعد ، پرکار و مبتکری میباشم .

خوب ، اگر احیاناً در همان شبها خواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا - می شود و از استعداد و پشتکار و ابتکار من اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری از یادداشت - های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات روزنامه - های کشور تهیه نموده ام ، توجه نمایند :

شنبه :

داستانی راکه از یک مجله خارجی هم زبان ، انتخاب - نموده بودم ، بعد از تغییرات و نوآوریها بهرو نویسنده بود ، به دوست فرهنگی ام ، مسوول

# ژورنالستی پرکار و مبتکر

یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال داشته ، که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

در آغاز این روز شوق نوشتن یک تبصره ، پرمحتوا و قوی در - بخیر جوانه زد . بنا بر فوراً دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشور را ورقه کردم . نخست بانشانی قسمتهای از مسقالات مقالات ، و تبصره ها ، تبصره می تازه می را استخراج نمودم بعداً همین قسمتهای نشان شده را یکی با دیگری پیوسته داد ، روی صفحه کاغذ آو -

ردم و به یکی از روزنامه ها فر - ستادم که با تشکر تلفونسی ، روزنامه ، تذکره از آن تبصره - پر - محتوا و قوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

در این روز یک نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی از قلم - های نشر شده از طریق تلویزیون با استفاده از اصطلاحات عجبا - رات و کلمات تخنکی که در یکی از کتب فن سینما توگرافی به کار - رفته است ، نوشتم و به یکی از جر - اید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهار سپاس و - امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف و سرگرم میباشم ، زیرا - در این روز مجبورم تکلیفتم را در مقابل جریده ای که مسوولیت تهیه مطالب عفو ، طنز و فکاهیسی آنرا بر عهده دارم ، ادا نمایم .

بنابراین در آغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریده ، منتد - کوه رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده را که به دفتر جریده رسیده بود ، مطالعه نمودم و بعد از اتمام - دی از آنها را در صفحه اختصاصی جریده جایجانمده ، بعد از - آنکه از ذکر نام خویش در آن صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفته آینده ترک کردم .

آخر باید تکلیف خود را در مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا در ختم هر -

بقیه در صفحه ( ۸۷ )



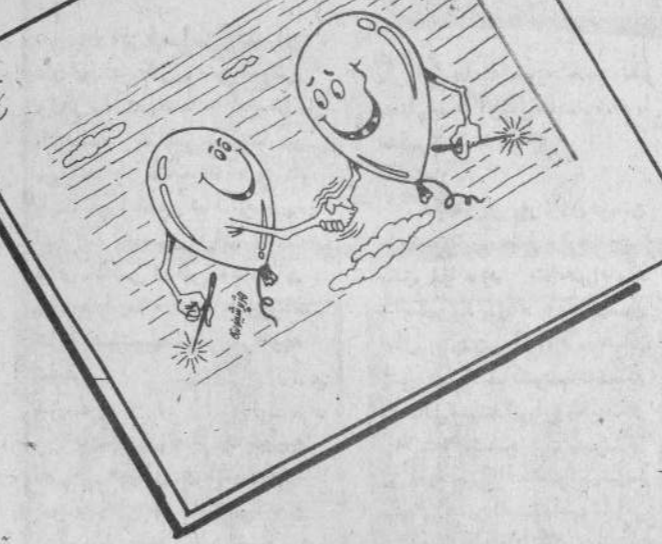
### صلوات بر رزقگر که زدن کبیر

سند لاسه د سره سونډه تم خای کی چ پغی شوی .  
 - به یی په پېژدی . . . اوه خلکو پر سینه وکړی چی غوږ والی یی راغوسی  
 وور هله داغېز د پوی نیم زالی نیش وچر له کمن غوږ څخه یی سری  
 وپغی روانی وی اود نورو نیشو په کبه کوبه کی یی تکی وپغی . نیشی  
 غوږنیل چی په کبه یی سس ځان له د روزی راوغورځوی هکله چی د  
 له غوږه والی سره یوځای یی د غوږ توتو هسورځنی الوزولی وه هغو کبه  
 کوبه د ووره ل پوره وه چی خپل پری شوی غوږ تعیی هم لاس ته رسیده .  
 د دی پغی په لیدلو سره په چسرت کی شوم اوله ځانه سره یی وپغل  
 چی کبه یی په ښځه خوشو خله ترنا یه کبه پر خطرناکه ده هکله چی  
 نا یه کبه یی روزی د خلکو جیونه پری کوی پخو کبه پره ښځه .  
 د خلکو غوږونه پری کوی .  
 اوله دی سره جوخته د دی زین هغه مشهوره وینا راپاده شوه  
 یی وایی : صد زدی زرگر هک زدن کبه پر .

## غزل

پس له خوکلوته خلاص له فاکولتسی فی  
 بهام مپس په ارمان دملاتسی شسی  
 ټوله وړخ وهی چر تونه په شمه کوسی  
 که وپه د ورته شخونه دگدنسی شسی  
 د پوړی چی کپ یی وپغی سری کی  
 چی وپه د ورته پوس توالی د شولسی شسی  
 د پلواو د چل وختونه لار ل  
 اوس یی تش په دفتر ویکسی کوسی شسی  
 د پره قدر یی چی نسیم همیشی د سزی  
 آخر جوړی به قورسی ته ترانسی شسی  
 رفیق الله زره سواند

## دینجاری هلی



## هتی وال

### اوطوطیان

واهی چی دینجاره هتی هتپوال دخپل هتی ترنخ ولاړه اوطوطیا  
 یی خړځول پوطوطی یی په ځمکه هیل یی دهتی په درشل اود ریم یی په  
 هتی کی د پوکری له پاسه کهنولی و اواخستنکی یی ورته راپبلل . په  
 دی وخت کی هتی لاری ورته راوگرځید او پوښتنه یی ورځنی وکړه :  
 - ووره هوطوطی په خوځوځوی ؟  
 هتپوال ځواب ورکړ :  
 - هر پوجلا هچلا بیه لری . دغه طوطی چی پرځمکه ناست دی قهسه  
 یی زرافغانی دی پدچی دهتی په درشل ناست دی . دوه زره . او  
 هغه چی د پوکری پرسر ناست دی . د ری زره افغانی بیه لری .  
 اخیستونکی ورځنی وپوښتل :  
 - مگر دی نه وپل چی دوی هر پوکم هکرم کمالونه لری ؟  
 هتپوال په ځواب کی ورته وپل :  
 - دغه طوطی چی پرځمکه ناست دی . او بیه یی زرافغانی دمد اکمال  
 لری چی هم په خپله په خبرو پوهی سزی او هم پل پوهولی شی . داچی  
 په درشل ناست دی . هکمال یی دادی . چی په خپله خبره پوهی سزی  
 خپل په خبره نه شی پوهولی او داد ریم چی د پوکری له پاسه ناست  
 دی . هغه په خپله خبره پوه . سزی او نه پل په خبره پوهولای شی .  
 لاری ورځنی په جهرانی پوښتنه وکړه :  
 - نو د دی علت شه دی چی د پوکری له پاسه ناست طوطی نه پوه  
 خپلو خبرو پوهی سزی او نه پل پوهولی شی مخوبه یی دری زره ده ؟  
 هتپوال بیه مانا لرنکی موسکا وکړه او ورته وایی وپل :  
 دا هکله چی په دی نورو ووطوطیا نیس امر مقرر کړی دی .

# دینجاری هلی

واهی چی په پخوا زمانو کی  
 ټولو ژوند یو موجود اتوخی ر ی  
 کولی . کبه وړخ دوه زرکان سره  
 نیشی وواوخلک یی تاشی تمولا پوو  
 پوا وپل یی په خپلو تهر وپوځو  
 باندی د ووره سره ژوبل کړی وو  
 چی د دواړه مخونو وپوځاځکی  
 مالومید ل او پوکری یی سری  
 وی . په دی وخت کی کوم  
 کهرک نندا چی له پوزرک نسه  
 یو متل :

- ولی خپل همنوعه په منیو .  
 که وهی او ورسره چکړه کوی ؟  
 زرک له د پرقهر څخه ځمکه  
 خوځله په منیوکه ووهله او خواب  
 یی ورکړ .  
 - زه هکله ورسره چکړه  
 کوم چی هغه دپل د لاس له  
 گرځیدلی ده . د همدی له  
 پاره هغه ته اینه اودانه ورکوی  
 چی لماره یی وچ نکوی .  
 کله یی چی له پل زرک څخه  
 وپوستل . نود هغه خواب هم  
 د لومړی زرک په څیر . اینه مقابله  
 کی له ښکیل زرک سره یی چکړه  
 د ځاه رواق باله .  
 هونیا راوځهرک سری د دی  
 یو وړل خوابونو په اوږد لوسره  
 موسکی شو او غوښتل یی چی  
 د واپرته قناعت ورکړی هخو زرکا  
 خپلو مالکانو په پنچو کی خوندي  
 کړل او د پل ورځی چکړی له پاره  
 یی شرطونه سره پری وپتل .

دوه صابونه . . . می رانپول . . .  
 د سره سوتځای ته راغلم ،  
 سره یی ته د پورته کیدو په وخت  
 کی می یولاس نېغ جیب ته ننو .  
 ما هم تنگه ونه و . خود لاس خا .  
 ونه په حق جانیه خوره راته وپل .  
 - لاس می خطاوت و پو پوه .  
 څو تنو نور همنخ راوا راما ووښی  
 وپل :  
 - وسپته . و پینه . . .  
 پوه ژوره سامی وکښل . زری نند ی  
 ولاړم . لایو ځای ته وپوځ . وی  
 سهار کله چی شمعی ته لاړم



زما د حاضری خانه قهد شوی و .  
 د حاضری مامور راته وپل :  
 - شپه همتا حاضری سپوا .  
 قهد شوی ده . نوکه څه پکی .  
 ولیم نور ما مور یی به وای چی  
 ساخته کاری شی کوی ده .  
 خو د نین هم څه هبله وړ چی رانه .  
 غلی خانه به درته سپینه پری سزم .  
 وپنجه :  
 زهم د شمعی څخه پسه  
 چکر ووت او پاره ته په سودا پسی  
 لایو نڅود ه پوځو چوک ه پو  
 چی یی غورا وکړ سوکړ د مستری

### کله کله غبرگانی

کله کله غبرگانی  
 پکړی همنخوځوی  
 واهی چی د دوه تنوسره دعوه  
 وه اود فیصلی له پاره د ریم کړی  
 ته لامل . لومړی تن د دی له  
 پاره چی د ریم کړی دده پسه  
 پلوی پر پکړه وکړی ه نپوستکلی  
 وپنجه پکړی یی ورته ورکړه  
 کله چی د دعوی پل لوری خپر  
 شو . نود ریم کړی ته یی هماغه  
 ما پام خپله لنگه غواکوږته وروستله  
 د دعوی د سپینولو په وخت  
 کی د ریم کړی د دوه تن پسه  
 گڼه خپری کولی . لومړی تن  
 غوښتل چی د د ریم کړی پام  
 خپل لورته راواړوی خود ده پسه  
 گڼه خبره وکړی . خوځله وپه  
 خپله او په خپله پکړی یی کوسی  
 ووهلی هخود د ریم کړی پام  
 نه شو . په پای کی یی غوځ ورته  
 وپل :  
 - پاره . . . نین څومره بیه  
 پر پنی مخو کاشکی هغه نوی  
 پکړی دی پوسر کړی وای .  
 د ریم کړی چی سهار  
 دلنگی غواشیدی خوړلی وی  
 او پکړی پر ځای و . هغه کتابچه  
 د پکړی خاوند ته وپل :  
 - وهله می هخو نوی پکړی  
 غواوځوه .  
 اینه دی پوړل دوه د فوا  
 خاوند وکله .

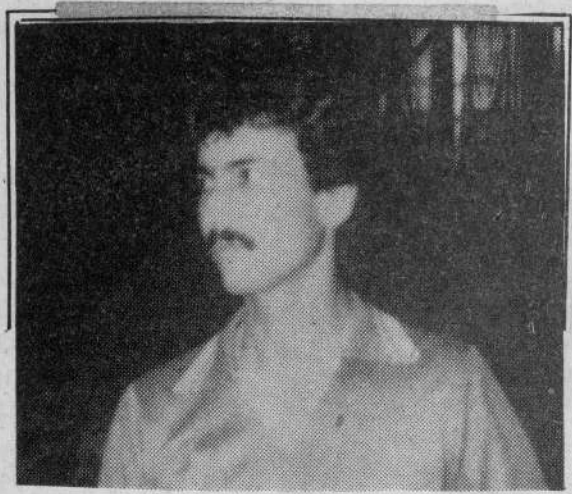


# ورزشت ۸۹

## سرویس پاس، شوت

و جوان مستعد و علاقمند ورزش والیبال صحبتی را انجام داده ام که با همه خواننده ها از سال ۱۳۵۶ نظرسنجی تیم‌ها متواتر و بیشتر متدارم به عضویت در تیم ملی کشور پذیرفته شدیم. ۱۰ سالهای قبل که از طرف کمیته ملی المپیک مسابقات زیر نام مایه کابل راه اندازی میشد که سه دور داشت که در همه مسابقات سهم داشته و اثر موفقیت من در این مسابقات در سالهای ۶۱- ۶۲- ۶۳ موفق به اخذ مدال طلا شدم. باید بگویم که مسابقات همیشه در سطح بالایی بوده یعنی همیشه

والیبال که در زمره ورزشهای اجتماعی جای مطلوب خود را احراز داشته است اولین مرتبه در ایالات متحده آمریکا مصداقاً در سال ۱۸۹۵ توسط معلم آمریکا بی ویلیام مارکین عرض وجود کرد. که ابتدا این ورزش نه نفری بازی میشد البته به شکل ثابت و بعداً نه نفر به شش نفر تقلیل یافت باز هم به شکل ثابت. اما طی سال های اخیر بازیهای دروانی به وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر در جریان مسابقه استفاده به عمل می آید. که ورزش والیبال متکی بر این تکنیک ها است سرور.



در مسابقات فایتهل مسابقه دادیم که همه بی آن را میفهمند و بیشتر سرگذاشتم. در این مدت جا لبترین مسابقه من با تیم گرجستان و شوروی بود که بعداً چندین سال وارد کشور ما شده بودند و این مسابقه در هنتون کابل تدویر یافته بود. تا منستم سه مقابل یک در مقابل تیم حرفه موفقیت حاصل نمایم زیرا بقیه در صفحه (۸۹)

پاس گرفتن میدان پاسه حمله و شوت میباشد. در کشور ما اگر چه در قسمت این ورزش طوریکه لازم است توجه صوری نکرده است حتی احتمال آن هم رود تا این ورزش آهسته آهسته خوشتر از این هندی یا ورزشها مجزا ساختن و زمان برود اما جوانان هلاکتندی خاصی به این ورزش دارند که در این رابطه با عبدالحمید صافی عضو تیم ملی کشور

# فوتبال فریاد میکند

بوده است ولی با تمام اینها همه ساله تورنمنت های فوتبال برگزار میشود چنانچه طی سال روان مسابقات فوتبال چه گزینش بهتر بازیکنان برای تیم های ملی و جوانان و جوانان از جانب فدراسیون فوتبال به راه انداخته شد و بازیکنان نخبه در تیم های منتخب که انتخاب رتبه نظریه ترا میوه به نتایجات خویش ادامه میدهد همچون مسابقات فوتبال مناسبیت هفتاد و نه سالگرد استرداد استقلال کشور نیز چندین قبل همراه انداخته شده است تیم های از جمهوری از گستان شوروی جهت انجام مسابقات دوستانه دعوت گردیدند که نتایج خوبی را تیم های ملی جوانان ما در دو رخا روندی به دست آوردند.

نظریه رایج است همیشه های بزرگ مرموز ورزش کشور که میکنند: **فوتبال فریاد میکند** مسابقات فوتبال همیشه منگوارتا ما چه جان و ذوق و دماغی ورزش بود و هم باها و مقامات المپیک رتبه منی همیشه گشتی داشته است همیشه فوتبال ورزش را با اندام برود مسابقات والیبال فوتبال با استکمال و پهلوان سر بزرگ بانک میده منتور همسایه این ورزشها پاسخ کج بود هند و در بر آوردن این مامل گامهای بزرگ بر میافزاید. **فوتبال گمانه از ده سال** به اینطرف علاوه بر مسدود شدن چمن بزرگ ورزش چه حضوری خبری از این بر نورد و مسابقات توسط در این زمینه با احتیاط غیرمعمول مسابقه در مسابقات فوتبال با بهترین تیم ستون فقرات فوتبال کشور صحبتی را نکرده است نموده ام که در بالا تقدیم میگردد: **لطف نموده بگویند که وضعیت فوتبال در کشور چه گونه است؟** وضع کنونی فوتبال با وجود کامیابی ها و مشکلات مالی که در راه مسابقات به آن مواجه است تقریباً تمامه بخش میباشند البته این ساحه ورزش ما نماند سایر مرموز های زنده کی مردم روابط عالیوار جنگ تا همین روز

**وضع برگزاری مسابقات** در حال حاضر به سطحهای قبلی در چه حالت قرار دارد؟ وضع برگزاری مسابقات را میتوان رضایت بخش تر از سالهای قبل دانست زیرا طی سال روان طوریکه قبلاً اشاره شد مسابقات به منظور رشد استعداد های ورزشی برگزار میباشند هم ورزشکاران تبادل تجارب و ورزش بقیه در صفحه (۶۹)



# باسکتبالیست موفق

ورزش‌موفقی بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند. بالاخره به پیروز زاینده روزه دختران چنان منجیبند و محدود گردیدند که کاملاً تیم ها از هم بافیده شد مباحو - فصل اطلاع حاصل میکنم که در این اواخر دوباره تیم های ورزش دختران آغاز گردیده و پیگیرانه دنبال میشود. یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملحقه عضو تیم ملی کشور میباشد که در این عرصه بوده بقه طولانی در این عرصه بوده

باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم آمریکایی چیزی تا - سیه به وجود آمد اهمیت - اهمیت در سال ۱۸۹۶ انکشافات قابل ملاحظه در عرصه این ورزش رونق گرفتید با - علاوه نموده در سال ۱۹۰۶ با - بقایه المپیک اروپایی این ورزش در سال ۱۹۱۳ سابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید. البته مرحله اول انکشاف این صورت را بین سالهای ۱۸۹۳ - ۱۹۱۸ میدانند و



## حرکت سریع

ورزش روز آورد ۲۰ گشته و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است میگوید: " فکر میکنم سبب له انتخاب به ذوقها و سلیقه ها و خواستههای شخص بودند ژرف دارد. افراد پشیمان درک همین نیاز هاروی سکوی انتخاب می ایستد که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کم میکنند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دست خود بگیرد روی این اصل می این ورزش را انتخاب نموده

تواند و ورزشیست که در کشور چمن زاده شد و در کشور جاپان رشد و نمو نموده است و از شروع ظهور این ورزش هنری رزمی مطابق به شرایط و ویژگی کاران وقت دلبسته گاه خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای برسد خود رسید و در همه جهان پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجی دیده این ورزش در کشور خود مان هستیم.

این ورزش نیز برای زنی که اراده با تخمک های تفصیل هنری است سبلی از جوانان و نوجوانان شهر مانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقمند به این ورزش به سایر شخصی به ایجاد و احیای کلب های این ورزش در نقاط مختلف شهر و روستا کشور پرداخته اند: در این زمینه با ورزشکاران استخدام این رشته احمد جاهد سخنانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد: احمد جاهد از سال ۱۳۶ البته به قول از خود شریه این

مرحله دوم انکشاف آن را در اروپا سال ۱۹۱۹ تمییز کرده اند. اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۲۳ دا بر کردید و به - جهت بازیهای المپیک در سال ۱۹۲۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور آرژانتین تبارز نموده در کشور خود مان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمای این یک معلم آمریکایی را میسر گردید. در این سالها این ورزش به - بچ عالی ترقی خصوصاً در میان دختران جوان چنان در این



وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است میگوید: اساس ورزش باسکتبال را شناختن و تکمیل درست و علاقمندی ورزش - شکار تشکیل میدهد. ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و همگانی بوده در این از تخمک های چمن فول و با اینکه وید کل کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در نظر خوب باشد سرعت خوب و سرعت خوب داشته باشد.

وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کسب نموده است میگوید: اساس ورزش باسکتبال را شناختن و تکمیل درست و علاقمندی ورزش - شکار تشکیل میدهد. ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و همگانی بوده در این از تخمک های چمن فول و با اینکه وید کل کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در نظر خوب باشد سرعت خوب و سرعت خوب داشته باشد.



# جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتیم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس برویم و در مساع سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بودیم - خاک بمالیم ولی از سر رفتند و بوسه بپسندیدیم بمن اطلاع دادند که مرتضی دیگر (توک تانمش) ماورا النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردیم سربازان من از سرما معذبانه شدند. ولی بعد از این که از (ری) - می گذشتم روایت دانه های کوه البرز می شدیم سرما شدت می کرد و من می باید در سرمای زمستان از آن پایجان و آنگاه از کوه قاف بگذریم تا بتوانم خود را بنشور - قهقار برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و ترسیده به سبز و اوطوری بروم شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم. زمین مستوراز برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از سردی بمرگت برسند. من گفتم که با عتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تهرهائی بر زمین نصب کردند و اطراف هیالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها بسازی پوشانیدند اصطبل ها استفاده کردند و اسب های خود را در آن اصطبل های موقتی جادادیم بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوه چان (توچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بمسرفند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در مسرفند بهرمان پنج روز توقف نکردیم زیرا سوگند یاد نمودم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متعایل به خوشگذرانی بپردازد و من با خدا عهد داشتم که هرگز در خوشگذرانی نگردم.

من هشتاد هزار سرباز به پشم (شمش) همراه دادیم و گفتم (توک تانمش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجهت کشورش را بکهران کن و برگرد من بدانستم که (توک تانمش) ممکن است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر ترس نبود در بار ماورا النهر راه رها می نمود حمله قرار نمیداد و هنگامی که کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کیوتی که از مشرف بکیوتی خانم سر - فند رسید و آنجا شصت کیوتی آورد که فرمانده مغولها مردی است با اسم (بیل - اورگون).

کیوتی دوپهرا بمن خبر آورد که قشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک سده تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمایش قشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سر -

مورقتم اسبها را با شواله میبردیم زیرا که فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نمانند داشتیم که با خرید عتیق حاصل نمائیم. همین که عتیق او خریدار دسون دشمن را می بیند من آری به راه پیمایش را رها کردم سواران خود را آری به جنگی دادم. پنج هزار تن از آنها ماور شدند که در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب بدست نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار

بچه جرئت در صد دیر آمد که بچنگ فرزندان چنگیز برود؟ سرانجام من بجای رسیدم که با خصم بیزار از بهار فرسنت فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای بد ترارها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می باید عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب براه افتادم و قشون وقت کافر داشتیم با عرت قدم برداشتم - پیروزیم. همین که طلوعه با ما داد میزد بچنانچه خود دستور دادم در دو طرف من که قلب قشون بودم قرار میزدند.

حرکت پنهان من پیش روین سواران که خود سواران از مشرف تا مغرب گسترده - شد و با جنوب بسوی شمال میروند منسره ای نیستند من بتوانم در اینجا ضعف کنم و شاعر

مش کوفتند در سراج خانه و قش عام می - کردیم. من دستور دادم بودم که (بیل - اورگون) و افسران من را زندان دستگیر کنند و چون ما اردوگاه را بطرف کردیم (بیل - اورگون) بده ای از افسران مغول اسیر کردند و من تیر می کردم که (بیل - اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از ساداتش من تجارز نمی کرد. من از او پرسیدم آیا تیری میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بیل - اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسله دیدم از او پرسیدم تو با چه جرئت بفراتحادی که بگذرد من حمله و رشوی آری از او پرسیدم. (بیل - اورگون) من

به مغولستان بفرست تا اسب ها و کوفتند - سا را فراهم نم و برای تو بفرستم ولی من در خواستش را که میدانستم حمله است نزد برفتم و قش تو و افسران و اسیران خواهی بود تا وقتی که اسب ها و کوفتند تا از مغولستان بیاید. (بیل - اورگون) گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چند راه است و مقصد فرستادگان من به آنجا و ما جهت از قشون - نستان با اسبها و کوفتند چقدر طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بشورم و انکار کرد. بودی بلش. آنگاه با وی اتمام حجت کردم و گفتم از حال ناقص پانزده فرصت داری که اسب ها و کوفتند را از مغولستان بیاین جابرسای و اگر تا روز پانزدهم برج عقب که دو مهن پنج پانزده است اسب ها و کوفتند ان بمن نرسد تو را خواهم کشت و با افسران نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوفتند را بیاورد که به ماورا النهر برساند و ما وقت که اسبها و کوفتند را با کله های کوچک براه بیاوریم بسوزیم که مجموع آنها تا نیمه برج عقب بر ماورا النهر برسد. (بطوری که دیدیم تصور لنگ تا اینجا حساب بیاوریم از روی ماههای قمری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمسی تعیین می نمود و در ماورا النهر هفتم ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی ما رحل میرویم).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان من سپری شد و اثری از اسبها و کوفتند ها - (بیل - اورگون) بچشم نرسید. در آن سال من در ماورا النهر بودم و قسمتی از اوقات خود را صرف تمشیت قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در نتیجه به تربیت فرزندان خود پرداختم پسر چهارم من (شاهنج) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست بر اسب سوار شود و کمان های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهنج بد نهاد آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتم و در گوشت طفل اذان گفتم یک شب خواب دیدم. در حال رو بیاشامده کردم که هفت کوبدک شیر خوار که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تائی آنها را میدادم و آن ها موسوم می باشند به چهار نگر - شیخ عمر - مهراش شاه شاهنج. ولی از اسمی که کودکی دیگر بی اطلاع میباشد شکست آنکه از بالای سر کودکی چهارم که شاهنج باشد نام گاو کوهی بپخته بود. ادامه دارد.

# بیماری اسبها

## قسمت ششم

## مقدم



طوس هم در کتاب خود وصف نکرده است. من تصور می کنم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورد بود بنظر ما اشتغال داشت. ما جلومیرقتم و بیست هزار سوار از خیر ما زعب ما می آمدند و بین ما و آنها با اندازه موع فرسنت فاعله وجود داشت. صف سواران ذخیره هم مانند صف ما از مشرف بمغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صد برآمدند که صفوی بوجود آورند ولی قبل از این که صفوی آنها آراسته شود من خود را با آنها رسانیدم و بد فرمانده جناحین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتو بگویم که وقتی ما وارد اردوگاه ما مغولها شدید گوئی که بیست کله بزرگ - از کوفتند حمله ور شده ایم شاید باور نکنی. چون تو نام (چنگیز) را شنیدی ما می و تصور می نمایی که در ک مغول باشد (چنگیز) است.

بعضی از مغول غلطوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاروند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عدما می از سربازان مرا کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

گفت من تصور می کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون هستی که من نمی خواهم تو را بقتل برسانم ولی تو و اسیران را حبس خواهم کرد و آزاد نشان نخواهم نمود مگر این که بدیدم بدیدم (بیل - اورگون) گفت من حاضر نمی ام از اسبهای زاکه اینجادارم بقوی هم مشروط بر این که آزادانی. گفتم راجع با اسبهای که اینجاداری حرف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و بدیدم ای دیگر من بدیدم تا آزاد نشتم. (بیل - اورگون) گفت من در کشور خود اسب و کوفتند زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد - شوم.

مدت دو روز و مذاکره راجع بقدیهای که باید (بیل - اورگون) و افسران او بپردازند ادامه داشت و عاقبت من موافقت کردم که (بیل - اورگون) شصت هزار اسب و دو بیست و پنجاه هزار کوفتند بمن بدهد تا آزاد شود و بدیدم که عریک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. (بیل - اورگون) مرا مردی ساده تصور کرد و بود و گفت عده ای از سربازان خود را با من کشتند و درجا بنای دیگر ما مغول ها را

سوار دیگر را منقسم به چهار قسمت کردم و سه قسمت آنها هر یک از پانزده هزار سوار متشکل شد. آن سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزنم ولی بدو علت ترجمیح دادم که هنگام بروز بدشمن حمله ور شوم. اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود هنگام شب در موقع شبخون بین سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند. دیگر این که عزم داشتم (بیل - اورگون) را زنده دستگیر کنم و او را بیهمه و از وی بهره

بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسوله نقلیه کافی ندارند هنوز کیوتی خانها من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از مسرفند هم برای اطراف کیوتی قاصد بفرستم و کیوتی قاصد از اطراف مسرفند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعلام کنم که راجع بملکت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم براه بیفتم و با استقبال آن قشون بروم.

کیوتی قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و می دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هر یک دارای دیدت بودند بسوی مشرف عزم کردم تا این که خصم را غافل گیر کنم.

زاد است بگویم که وقتی ما بسوی مغولها



# بهاران

چندی پیش اتحادیه زورنالستان افغانستان را به خیر داد و وکانسوری نگس راه اندازی نمودند که در نتیجه مجله "بهاران" جایز مقام اول و مجله "شمس" دوم گلسان هنر "جایزه سوم را کماحقه نمود.

ما فرصت آن را یافتیم تا با دوستان از سو و ولین این مجلات صحبتی انجام دهیم که نخست سیر صحبت را با نیلاب موج

مدیرمسئول مجله "بهاران" می‌آغازیم.

او میگوید:

از سالها قبل این روزوار در مهوراندم که خود صاحب نشریه می باشم تا در آن مطالب بدون سانسور به نشر برسد تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق و رهنمایی دوست نزدیک نیلاب پژواک مجله می راتحت نام "بهاران" بمسئولیت گرفته و در آن انتشار مطالب آموزشی هادی هفتی و ذوقی را آغاز نمودم. این که چرا مجله ام عاری از مطالب است سست باید گفت که در نشریه

های دیگر کشور موضوعات سیاسی به حد کافی به نشر میرسد و چون خواننده گان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی را ننموده اند بنا بر من هم ذوق آنان را مدنظر گرفته ام.

او در مورد این که ایاتصور منموند که مجله ام مقام اول را بگیرد چنین گفت:

ابتدا فکر میکردم که شاید مجله ام درجه اول را نگیرد و هراس داشتم از آن که شاید در آن جاها واسطه و شناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانمان طور نبود.

وقتی از او پرسیدم که چس کبودیهای در مجله تان وجود دارد گفت:

تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتسوست که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهیم داد.

همچنان آرزویم تا مجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی و گرافیک نامی و صفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان" ما در آن بگشایم تا ارضای خاطر دوستانی را که علاقه مند به مسایل جهانی اند نهی فراهم سازم.

نیلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسئولان لایق و صادق میباشد که مجله اش را به نام گلسان هنر در صنف ششم مکتب صفحه کشود.

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری و به جای مومس آن جاداده است.

او در مورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید:

خوشوقتم از این که مجله دو ستم نیلاب جان موج جایزه اول را جایز شده چه مجله های مان با هم نزدیکهای خاص خود را دارند.

اما یک حرف برایم آزار دهنده است که مجله ام چرا جای سوم را اخذ نمود آنانی که مجلات را بررسی نموده اند اصلا متوجه نشده اند که کدام مجله قدمت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شما فکر کنید مجله می را که دو سال

از نشران میکند ترجمه داده اند نسبت به مجله می گسه شش سال قبل شروع به کار نموده است.

نیلاب در مورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود:

"ازین که در سن و سال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک و مجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تا مطالب ارزنده و خوب بخواندنی را در آن جا دهم. ازین پس تا حدودی که تجربه حاصل نموده ام میکوشم تا با خطاطی و گرافیک بهتر مجله ام را رونق ببیشتارم بدعم.

مجله سیارون به خاطر تشویق و قدر دانی از اینس مطالبی را از مجلات شان بر گزیده و به چاپ میدهند. درین شماره از مجله های شان انتخاب نموده که میخوانید.

با ارزوی سعادت و سه روزی این دوستان و نیز به آرزوی این که در آینده ها کارگرانی برایم آرزین به دست دهند.

## از مجله خانگی بهاران



نیلاب موج

ان مجله که جوانان شرقی را به تنگنا تنگ خود گشایند است.

مهم هم تلقی نمیکرد و اما در کشور ما کشوری که در این اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتدال روانه است و یکس "تقی تقی کو بنده" بر مغزها و روحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند. میباشد چه قدر خوب خواهد بود که همه جوانان بمسور وضع خود به گونه متناسب رسید از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف

در فیشن های بهمورد نمایند مغزهای فعال خود را چسوی سرگرم مطالعه قلم و کتاب سازند اگر یکبار دست یک جوان قلم را استوارانه گرفت و چیزی موی و عی و بارنه می از خود نوشت و دیگر به آسانی نمکس نیست که قلم از دستش بیافتد و یاد ستش بیلزد.

نوشته: ن. موج



ها اند درین مورد پرسیده شود بهشترینه این جواب را دادند "مردم کشور ما تا هنوز با این گونه مد های پیشرفته آشنا نیستند و از سویه آنها بالا میباشد این فیشن ها و مد ها را اشخاص روشنفکر دوست دارند." جواب جوانان و ضح است بر علاوه که قناعت دهنده نمیشد غلط هم میباشد چه سویه بلند و طرز تفکر روشن به لباس و خصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بمسطح بلند دانش و معلومات اخلاقی و زیبایی شناسی رابطه دارد. در نچور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها میزنند در کشور های پیشرفته شان چندان

پهروی از مد به نظر من از سلیقه و علاقه هر جوان چه غربی و چه شرقی نمایندگی میکند و اما تدوین بودن داخل چوکات و در عین حال متناسب و خوشایند آنچه اکثر جوانان غرب بنام مد از آن استفاده میزند در حقیقت یک نوع "انراط" میباشد که صرف مقبول خاطر خود همان جوانان و بعضی از جوانان سالک شرق قرار میگیرد و والدین به طور کلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند. متاسفانه اکنون از اینگونه مد ها در همه کشورها و منجمله کشور خودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود و اگر از خود جوانان کشور مان از آنانیکه پهرو اینگونه مد





برگزیده از مجله گلستان هند



نیلاب پُرواک

# امید

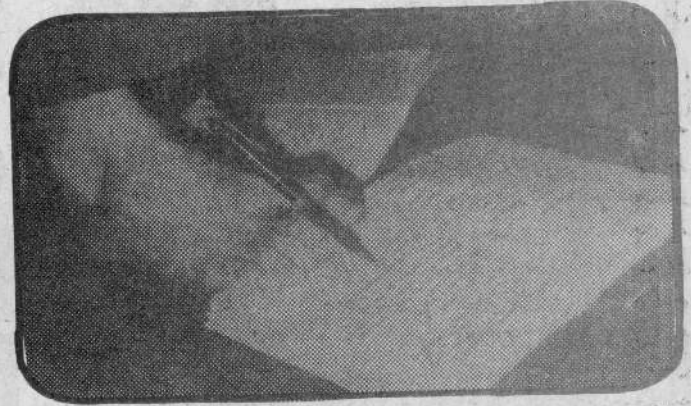
## زنده گیتے

لقب قهرمان اراده و امید  
داده اند

فرنگ میگویند :

وَتی امید و شوق زنده کسی  
در قلب هر کسی وجود داشته  
باشد، هر مشکلی انسان حل می  
شود حتی نداشتن دست و پا

وقتی به دنیا آمد، دوازده  
کویک بجای دو دست داشت  
از همان کودکی فراگرفت تا  
چگونه از پاهایش استفاده کند  
در هفده سالگی دیپلوم خود  
را گرفت و به حیث استاد مصر-  
وف کار شد، مطبوعات انگلیس  
به این استاد زبان فرانسه





حکمت اللہ حکمتجو از جمال  
مینہ:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اند و فکر نظیف کوچه و پیشری خانه های شان نیستند. خاک رو به ها و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاند. ازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگردند. آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و پس میشود مثالی از بعضی کوچه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت تراکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانم که زود تر نزد کسی شکایت کنم. این معضله راهر چه زود تر خود آن ها و پاره های تنظیمات باید حل کنند تا با این اذیت همشهریان ما که از آن محلات میگردند نشود.

# مشکلات و نظریات

محمد افضل باشنده ده افغا - تان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افکنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد زورنا لستان و خیرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بهمار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این زورنا لستان به گوشه و کنار شهر رفت و آید میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند و مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی و کس هم توجه به نظافت شهر نمایند

به اداره محترم مجله سپا و به پروزه تهیه مسکن اکسون محله بی پرنفوس شهر است ولی متا سفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهی شدم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارند که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروزه را در نظر بگیرند. با احترام کشکا - از تهیه مسکن

جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عیسی و تیمور شاهسی و فروشگاه که مردم درین تاستان گرم انتظار سرویس را میبرند از گدیده کسی و کثافت سرازیر شده آنها نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ آیا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موثر های لوکس با شیشه های سیاه رنگ آرزاهای مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز توجهی این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیکنند؟

حامد از مکروربان سوم

در ساحه ناحیه نهم به ویژه مکروربان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن سببه دانش شاگردان نیست و شاگردان میجویند به خاطر فرا گیری این آموزش ها در کورس های شخصی دوزتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند و شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند.

بقیه از صفحه (۶۲)

# فوتبال قریاد

فدراسیون فوتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فوتبال فیفا و کنفدراسیون فوتبال آسیا داشته و در انهمین تماس ها بود که تیم فوتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میسوزند. قریب یاد آورست که بنا بر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فوتبال کشور در همین کپ آسیایی نیز اشت راک نمایند. تیم فوتبال کشور ما در کدام گروه قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟ تیم فوتبال کشور رگروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود. در اخیر نعر شما را در مورد بهبود ورزش فوتبال در کشور خواهیم؟ به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فوتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر مییابد کماش نماید که تیم افغانستان اولین مسابقه خویش را به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد. متا سفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فوتبال فاقد لباس سپورتنی میباشد. ش ما که یکی از دست اندرکاران فدراسیون فوتبال کشور است میسود آیا در قسمت حضور پلهران فوتبال ما در مسابقات خارجی از قدری سیون های خارج طالب کیسک گردیده اید؟

مطابق مقررات بین المللی، با در نظر داشت شرایط محیطی بر گزار گردیده است. چراتیم های فوتبال افغانستانی نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند. علت عدم اشتراک تیم فوتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان ناشی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست. با وجود آنهم فدراسیون فوتبال کشور نتوانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله اشتراک را

ایجاد زمین های خوب و پر و گرامهای دقیق سپورتنی در مکاتب به مثابه نخست اساسی رشد سپورت در کشور. اعمار میدان های سپورتنی به همکاران نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش. تسوین کلب های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیتی به آنها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتنی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احداث مجدد زمین حسوری به جهت میسود ان های سپورتنی. در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فوتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از همه چگونگی کمک به کلب های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور جلب نمایند. چه تریسه سالم جوانان و نوجوانان ایجاد تفریحات و مصروفیت های سالم را نمایند.



# پوزا

فوتوی شماره (۴۴)

**هدف عمده:**

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد.

**تنبیه:**

صحیح کنید موقع اجرای تمرین توازن را نگهدارید.

**تمرین متناسب ساختن بازوها**

**هدایات:**

- ۱- با راحتی ایستاد شوید طوری که پاها از هم فاصله داشته باشد.
- ۲- هر دو بازو را بلند کنید طوری که کف دست تان به طرف داخل باشد.
- ۳- به طرف راست خم شوید. قسمت های مفصل ران را کشیده نگه دارید. این حالت را برای (۱۰) ثانیه حفظ کنید.
- ۴- به حالت اول برگردید و با جناح دیگر تمرین را دوام بدینید.

فوتوی شماره (۴۵)

**هدف عمده:**

ساعت را سفت و متوازن میسازد.

**تنبیه:**

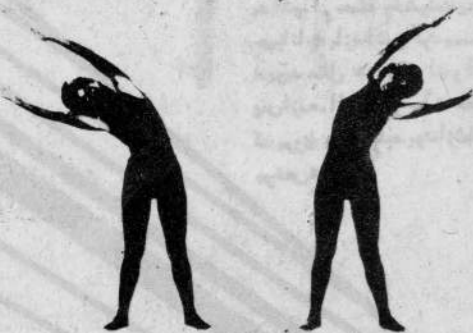
موقعی که دستها را بلند کرده اید سعی قیاس کنید که تو بزرگتر از رومیان دستها را تان محکم گرفته اید.

**تمرین کشتی**

(پاری پوزنا - نا واسا نسا)

**هدایات:**

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاهای تان دراز باشد. دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید. کمربان را سفت نگه دارید.
- ۲- به عقب خم شوید و پاها را از فر فر بلند کنید و زانوهای تان را در راست باشد. توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید.
- ۳- دستها را تا زانو بلند کرده در حالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوهای تان را برای (۱۰) ثانیه محکم بگیرد. عمیقاً تنفس کنید.
- ۴- پاها و دستها را پایین نموده و روی فر فر قرار دهید. روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید.



# پوزا

فوتوی شماره (۴۶)

**هدف عمده:**

شکم را تقویت نموده و اعصاب داخلی را تحریر مینماید.

**تنبیه:**

با انتخاب بدنه نهنج محرک مستقیم در قسمت جلوشما را در جهت توازن کش خواهید کرد.

**تمرین کشت روی فر**

**هدایات:**

- ۱- روی فر فر بنشینید طوری که پاهای تان را سفت و دستها را در کنار تان قرار داشته باشد.
- ۲- دستها را روی فر فر فشار دهید و تنه تان را بلند کنید.
- ۳- سر را به عقب بکشید و شکم را بکشید. کمر تان باید سفت باشد. این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگه دارید.
- ۴- آهسته آهسته به حالت اول برگردید. تا شمارش او استراحت نمایید و بعد مجدداً تمرین را آغاز کنید.

فوتوی شماره (۴۷)

**هدف عمده:**

این تمرین تقویت بازو و سینه و شانه ها را میسر میسازد.

**تنبیه:**

توجه کنید که تان باید سفت باشد. شانه ها را محکم میسازد. این تمرین را برای (۱۰) ثانیه بلند نماید.





# استفاده از توتوپریم در عطیات طوفان صحرا

ایالات متحده آمریکا  
در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرا" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه‌های عراق بکار برد. "توتوپریم" که دارای بیش از دویست تن بوده و مجهز با شعله‌ها لایسوز می‌باشد تا عمیق زمین نفوذ نموده و پنج مرتبه قویتر از سلاح‌های غیر هستوی می‌باشد که تاکنون استعمال شده است. هم جدید در کمین "لوکمید" ساخته شده در محل فرماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید. مخفیگاه‌های مستحکم ساحه التاجی در برابر هم‌های

عادی از جمله بم‌بش از دوتن مقاومت نمود اما بعد از کار آمدن بم جدید "توتوپریم" بم‌بش مخفی گنجی بم بم به کلی منهدم گردید.

## مردی به خاطر پتاپ پشک بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونا امریکا گفته اند که مشاخره به نام دوهم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاخره جره بروی هم اتاقی اش پشک را پرتاب کرد منجر شد. در این حادثه پشک کشته شد. او دارای دلی پرویز کشفیه (۱۰ اکت) به اتهام حمل و خورشت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی او را در لی پس از مدتی جراحات خفیفی که بروی وارد شده بود از حفاظت مرخص شد.

## وزیر فرهنگ شوروی :

مواید ناشی از تجارت نحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است. واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی و یک روزنامه - چاپ آمریکا نوشت که نحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند میلیارد دالری درآمد است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت که نحشا که متولد مبارز به فرهنگ شوروی در آن کشور است با اعلام مجوز نتوانی اعلام کرده است که تجارت نحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و سالانه درآمدی بین ۱۲ تا ۱۵ میلیارد روبل (۲۴ تا ۲۷ میلیارد دالری) نصیب دست اندرکاران آن می‌گردد.

گوینکوس گوید : این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

## در آثار طلاق ، فرانسه بعد از توتوپریم متاع دوم را کبیر مکتوب

گزارش روزنامه فرانسه - سواره و فرمانده از مرزهای از دواج

یک ازدواج منجر به طلاق می‌شود.

در این میان رقم به نصف افزایش پیدا می‌کند ، بنابراین گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می‌افزاید :

- تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک میلیون نفر گذشته است و پیش‌بینی می‌شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۲ به یک میلیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد.

این روزنامه تاکید کرده است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

## کاهش پرستش باغ و وحش لندن به خاطر جلوگیری از دست برداشتن آن

دیوید جونز امر باغ وحش لندن یک سوم کارکنان خود را تا اتم ماه اکتبر در یک اقدام برای کاهش مصارف باغ وحش لندن کور کاهش خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری از سرد شدن این قدیمی ترین باغ وحش جهان است.

امر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفته : به سبب کمبود بودجه کارکنان باغ وحش از سه معمار جوان با استعداد سر به جیب می‌گیرند و به سبب کمبود بودجه سرنگ در سال خواهد شد.

جونز علاوه کرد باغ وحش لندن به سهم دارد تا به ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ و اس حیوانی نام خود را که به نام ازیانج

حیوانات عظیم الجثه مانند فیل ها و کرگدن ها است به پارکهای دیگر انگلستان انتقال داده شد.

مقامات باغ وحش لندن امیدوارند که باغ وحش مذکور را به یک پارک طبیعی حیوانات انکشاف دهند که در آنجا حیوانات در یک محیط طبیعی آنها به ناپیش‌گذشته شوند و نه در قفس‌ها.

## ده ها دولتمند در ساحل ایالتیایا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اکتبر سال جاری گفتند که در حدود شصت دولتمند در جریان ماه جولای در ساحل ایالتیایا هلاک گردیدند. آنها می‌گویند که علت اساسی مرگ آنها موجودی مکتوب و بی‌هوش است.

دکتر میشل بودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجود بی‌هوش در آرای کلوراید در مدیترانه شایع باعث ضعف شدن سیستم معانیه دولتمند ها و آنها را در برابر ویروس‌ها آسیب پذیر ساخته باشد.

این ویروس ها توسط آب به ساحل ساحلی سارونیا و کاله بریا آورده شده اند. کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ماری است که تابستان سال گذشته در ساحل اسپانیه را متاثر ساخت.

خط هوایی ملی ایالتیایا - فا کرده است که هر یک از دولتمند های راکه در ساحل کاتانای سلسلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد شخص مسافر در استریدام انتقال دهد. لایحه تار استریدام سال

گذشته واکسینی را برای مکتوب حیوان بحری که از اثر موجودیت ویت و پروین هادری بحر شمالی متاثر گردیده بود نداشتند انکشاف داده است.

## افریقایی ها قایل از اروپایی ها که امریکارا کشف کرده بودند

یک پروفسور سنکالی در ماه اکتبر روزنامه "دلی سولوسل" چاپ داکر گفت قایل از آنکه کریستوفر کولمبوس امریکارا کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکارا کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مبیج پروفسور مذکور گفته است : ما یقین داریم که در قرن چهاردهم بگری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرزمین کشتیهای مذکور به قاره امریکارا گزارانند. مبیج ادعا کرده که کولمبوس که امریکارا برای اروپایی ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا - تنها با ملانان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکارا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اغلب راه مبیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" در برلین برگزار شد و در آنجا مبیج ادعا کرد که در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود. وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بناد راسیا - تنها با ملانان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکارا گفته اند.

## اجساد داده ها تن از نوجوانان در قبرستان های مغربی در پیر و کشف شده است

مقامات پیر میگویند که آنها هفتاد و یک قبر مغربی را که در آن اجساد نه هفتاد از اطفال برده که در اثنای کارکردن در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نمودند.

مأمورین وزارت کار پیر میگویند این قبرها از هفدهم الی سیستم و نهم جولای در جریان مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در واپیشتر چو سو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیر و کشف گردیده است.

ویکتور سولون پتایرا مدیسر منظقی وزارت کار در مادری دی ویروس روز پنجشنبه گفته که وی دیدها جسم نوجوانان بین سنه دو تا زده الی هشتاد و نوزده ساله یافته است.

وی گفته من متیقین هستم که تعدادی از قبرهای دیگر نیز در این منطقه موجود است. من نمانند یکی مخصوص استغدام که در پیر و تومالد پتو فعالیته داشته در اولین اقدام به خاطر منع کردن استفاده از اطفال کارگر مسدود گردیده است.

وی می‌افزاید که معجزه کرد این اعمال قبلا توسط مقامات شاروالی در منطقه از طرف مقامات بالایی نادیده گرفته شده است و هیچ کدام اقدام از جانب آنها صورت نگرفته است.

سولون میگوید که در حدود هفت هزار نفر که کشته شدند آنها را جوانان دارای سن هجده تشکیل میدهند و همکاران کارمندان

مالکین این مراکز طلا برداری را که دارای سن اضافه تراز بیست و پنج ساله باغشده استخدام نمینمایند.





زموښه دکور کيسه

# د ديدلو وروسته

هرکله چې دغسونو مېسې راپانډې د روڼېد شې نو هغه وخت دواړه لاسونه آسمان ته جگوم او د خپل خدای څخه دادغوان . داسکله چې زما سره لوبه پسې عدالتی شوې ده .

هره ورځ په سرو سترگو ژړېم . دکړاوتواوناخوالو اوړس د زړه په کورکې څپې وهی داسې څپې چې دنړۍ ستر رودونو به یې هم ونشې وهلس . زما سره د پرلوي ظلم شوي دي زما سره ژوند د پره غمجنه لوبه کړې ده . ژوند لکه دناوه کسی په شان په خپلو منگولوکې لوټولن يم . داسکله چې و دېدو و تریانی شوي يم .

- زما د ژوند کيسه د پره ترخه ده ؛ خونین من زړه غواړي چس تاسی گرانو لوستونکو سره د زړه خوا له وگن .
- پلاری د پره قتل په تور ونيول شو . خود مشرانو دخو بعلی جرگو او دهغوي د پریکړو په اساس فیصله وشوه چې ما په بدوکې د مقتول زوی ته ورکړي . داپریکړه زموږ په کورکې ومنلېه شوه . هغه وخت ما پینغلس کاله درلودل او په اتم ټولگی کسی می لوستکاوه ؛ خودوي و دینوو . نغس د تلونو منع کړ . هره گسري به می ژړل او مور ته به می وسل زما گاهه خلگه چې په خپل لاسی په دغه اورکې اچوي . څه دپاره زما سره دومره لوي ظلم کبزي ؟ داسکله چې دپوي خواکونچنی وم اوبله خبره داوه چې چا سره چې زما کزده کیده د هغه په هکله

می د پري پورته اوشکته خبري اوږدلی وي . هغه هسلک د ښه اخلاق اوبنه سلوک خاوند نه وو . کومه دولتی وظیفه یې هم نه درلوده ، خوسره ویل پسې چې آزاد کارکوي ، خود دي ازان کار تر بدې لاندي می نغسی نوري لاسوهنی هم کولسی . د پهنو کسانو څخه می اوږدلی و ؛ چې په هپرو ښنوم معناد دي .

خوزما زړاگانو هېڅ بچای ونه شو . مور به هم راته ژړل او ویل به می : لوري دادجرگی او دلویانو پریکړه ده . کله چې زما دخسر دسرک خلوبینت ورپسې تپري شوې شو زه می واده کړم . زما واده لکه دپوي کونډې ښخی دواوه په شان و ؛ نه سازاوسرود و ؛ اونه ورارایسې راغله . پواپسې د پري خلور ته نارینه چې په کرکه می هرش ته کاږه کاږه کتل و ؛ می دخسر کورته بوتلم . هغه ورځ می دومره ژړلی و چې تپول څخه اوسترگی می سړيوي . داسکله چې هغه ورځ زما دارزواگانو دمرگورځ وه . هغه ورځ می تپولی هیلې ترخا ورلاندي شوی . داچې څه کړاونه اوناخوالی می دپره په کورکې د غما غی لومړی ورځنه ولیدل څه به نه وایم . داڅکه چې لمشا رمنبهردی ، خوهغه څمک ما د پره خوروی هغه

زما دکونچنی اور راتلونکی د هغه کونچنی نجلې څخه هره گړي دغه او هغه په خپسې و سوري او داتول وینم خو څه نه شم ویلای .

- همدا اوس په هغه بېله کورکې کی دنذر دسترخوان غوږیدلی دي . ټول د ستر ځوان خواته ورتپول دي . کله چې دهفت مېوی طشت په دسترخوان کېنودل شو و هرچا مېوی موتی نغس راواخست خو کله چې زما لاس د طشت خوا ته اوږد شو نو خواتی می نا پره راپاندي ناري کړي چس ؛ اوبدمرضی لاس طشت ته مه راوړه ، دسترخوان ته نه نزدی کبزه داسخی نذر دي . نو مالاس دنمایس لاري څخه راپره ته کړاوپه د ردیدلی زما وادکو سترکو د هغه کوتی نه راووت . دا د بدمرضی کله هره ورځ خوشو بعلی زما په غوزونوس انگاري اچوی او خوروی می . پره می تر نورو ښه دي لږ څه مینه راسره لري ، خوهغه مینه هم کله کله د هپرو ښنو په نشه کی ورکه شی او هروروم دخوبندواو مور په لمسونه ما ازما کونچنی لورتروهلو او ټکولو لاندي اچوي او تپول

من می تک شمن اړوي . هر وخت له بمانه سوه سوچ کوم چې ولی خدای و دېدو تریانی کس . مورایار می هم نشی کولای چې زما کور ته راشی او ما وویش ، داسکله چې ددې کور داوسیدونکی د زړونو څخه هغه پخوانی داغنه پاکسزي که څه هم ما پري هلې بلسی وکړي چې ددوي په زړونوکې بچای پیدا کړم ، خود دوي په زړونوکې زما دپاره هېڅ بچای نشته . ددوي په زړونوکې ما ته پواپس کرکه اودشمنی ده . دادي همدا اوس د پره کشر ورور راته ناري وهی ؛ اوبدمرضی چچای راوړه .

تاسی می ونی چې خپل اصلی نوم می هپرکړي دي . هار څوک دخپل قهراو غضب او کرکی تن بمانی پوري راپاندي نوم زدی ، خونه پوهنیز چې زما صبر او تحمل بمانه به څه وخت تشه شی ؟



برای خود غذای خوشتر تهیه کنید

# سوپ پیاز

- ۲- آرد بالای آنها ریخته
- آنقدر ر به هم بزنید که سوپ مخلوط شوند.
- ۳- آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن ها را شور دهید.
- ۴- نمک و روغن را در سوپ پیاز ها انداخته و داغ روی دسترخوان بپزند.

- پیاز های ریزه شده به اندازه یک کیلاس یک قاشق سوپ خوری روغن دو قاشق سوپ خوری آرد پنج کیلاس آب جوش، نمک و روغن به قدر ضرورت.
- ۱- روغن را داغ کرده پیاز را در آن بریزید و شور دهید تا کبابی شود.

# سلا دمکرونی

- نیم قطی مکرونی خام
- یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو -
- قاشق سرکه یک قاشق روغن
- دو قاشق پیماز توتنه شده
- دو دانه باد نجان رومی خرد
- شده یک قاشق مریاخوری
- نمک و روغن خشک مقداری مرغ
- توتنه شده شیرین یک دانه
- کاهو
- ۱- مکرونی را در آب جوش که به آن نمک ریخته اید جوش بپزد.



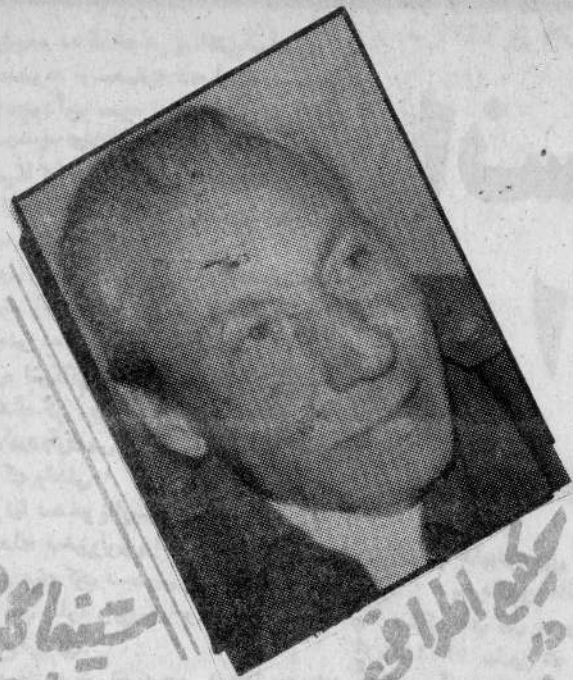
# برافی باد نجان با کوفته

- ۱- باد نجان شش عدد
- ۲- پیاز زنده شد دو دانه
- ۳- پیاز سرخ شده برابر با سه قاشق
- ۴- نعنای خشک به قدر ضرورت
- ۵- ماست یا چکه به قدر ضرورت
- ۶- باد نجان رومی ۴ دانه
- ۷- روغن به قدر ضرورت
- ۸- نمک و روغن به قدر ضرورت
- ۹- گوشت ماشین شده ۵۰ گرم
- ابتدا باد نجان را در روغن سرخ نموده مچ و نمک به آن مخلوط کنید و با گوشت سرخ جان نمایید.









قادر فرخ  
مامل مشروط

نت کارگردان را به عهده دارم که برای من کترکری را به نام "قاتل" نیز سپرده است من دارم بتوبه انم این همه وظایف را درست و بدون خسته گی به نشر برسانم.

د رفلم سنمایی " مشروط " نقش مرکزی را به دوش دارم که از کارگردان جوان موسی رادمنش است و در پهلوی آن در تئاتر تلویزیونی به نام "گفت و گوی شبانه" نوشته استاد بیدست و عیغه اسپینا

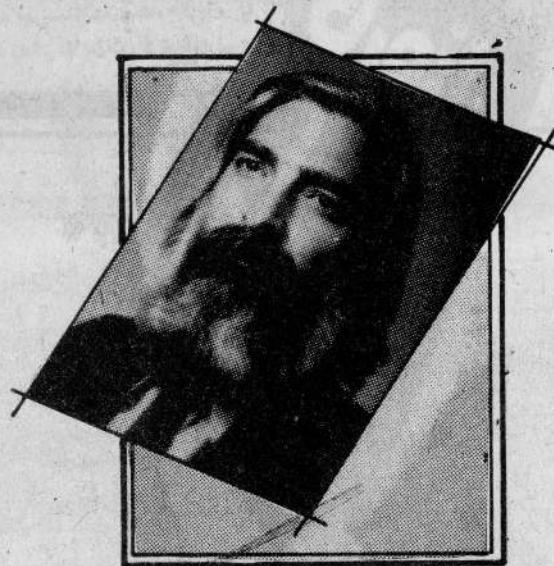


### افغانی فلمونو په سینما گانو

د ابرکت کړي د جوان شمر حیدر - ري ( کجراه ) او د انجنیر لطف ( گماشته ) فلمونه دي چې له همدا اوس نه پسي د سینما د نوښتدانو تنده راپا - رولی ده .

په د برنژدي راتلونکي کي په افغان فلم دري نوي فلمونه دینار د سینما گانو له لاري د افغانی فلمونو خوښوونکو ته وړاندي کړي ، دغه فلمونه ( خاکستر ) چې سمیدورکي

# په لاس په لاس



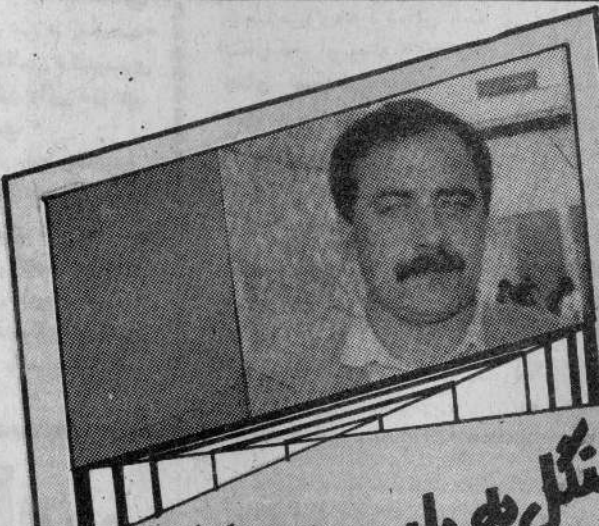
## عشمت قیامی از گناه آغاز کرد

اولین فلمی که در آن نقش نسبتاً برجسته داشتیم فلم سینما - بین گناه بود افزون بر آن در دوازده فلم سنمایی و تلویزیونی دیگر نیز نقش های رایجا نموده ام . فعلاً مصروف بازی نقشی د رفلم اراد ما استم که کارگردان آن موسی رادمنش و سناریوی آن را معروف قیام نوشته است . در این فلم کرتیممارن قاچاقچیرا بازی خواهیم کرد . که امیدوارم با همکاری کارگردان از عهده این نقش برآید . بتوانم .



## سیمای ترانه به آندوی سفر به شخصی جان

پنج آهنگ جدید رسال ۱۳۷۰ داشتیم که دو آهنگ آن را به مناسبت عید سعید اضحی شهر مزار شریف ثبت نمایم .



منگل په پله  
بنه خپلی  
شندری  
وړاندي کوی

د پښتو ژبي تکړه او خوږلسي سندرغاړي منگل د اصل په پله بنه خپلی سندري دخپل هنر خوښوونکو ته وړاندي کوي منځمن منگل د پښتو ژبي دودونو د بري په زړه پوري خوږي - مجلسي سندري د محلي سازو نوښتمنانه ويلى او دتلو - بزبون له لاري هنردوستا - نو ته وړاندي کوي . د دغو سندرو په وړاندي کوي - لوستو په منگل يو عمل بهر - دخپل هنرو خوښوونکو هنري - تنده وروا ته کوي .

در شرمه اول سال کار - کرد های هنری بیشتر داشته ام - حال مشغول مشق و تمرین نما - یسنامه " زیر نام ( نامرد ) استم که تقریباً آماده نشر است که امیدوارم امکانات نشر آن هر - چه زودتر فراهم گردد .



### نصیر القاسم در "گدداپ"

مسرف تهیه و کار کرد انسی لیم هنری سنمایی به نام "گر - داب" است و سناریوی فلم از نو - شته های صادق هدایت نوی - یسنده خوب و فقیها پیران میباشد که به زود میتواند هنرپیشه - کان و کار فلمبرداری آن شروع خواهد شد .

در آینه شایب  
در آینه شایب ( نام فلم هنری است که توسط اعضای انجمن سینماگران جوان افغان - نستان به شکل تلویزیونی تهیه گردیده است . این فلم هنری ، زنده گی محصلین واحسا - سات جوانان را در یک گروه تضا د مادیات و نعم و دانش ، به طور هنرمندانه انعکاس میدهد . این فلم که از سوی اداره - فلمهای داستانی و مستند تلویزیون به روی پرده خواهد آمد سه کرکتر عمده همایون - سدوزی ، نفیسه حورو صفور آیین خیل در آن به گونه خوب ، نقش بازی کردند . سناریوی فلم توسط م . موب - ند پورنگاشته شده است .



# انسان او



ته مراجعه ده که غصم په اکثر هېوادونو کې سیندونه او جهيلونه شته او دهغه و هېوادونو د اوبو مصرف د پاره کافي دي، خو د اوبو مصرف وړخ په وړخ زياتېږي، مثلاً، په آمريکا کې د وروستې نيمه لکه درې سو بيلون کلن اوبه د هغه، زراعت او خلکو پر مخکې مصرف د پاره مصرفېږي.

خوږي او بهر سندن رد ترووايو د تقطير نه لاس ته راتلاي شي چې د اکاړغصو صحتاً د وروستې مصرف د پاره اقتصادي نه دي.

په امريکا کې او برنېټ پوښتونکي په دې هڅه کې دي ترڅو داسې نباتات تاسل کېږي چې وکولاي شي له ترووايو سره مخه کې واخلي.

کله نور نيا دهغو ښارونو سره شمېرل کېږي چې هلته د خوړو او پوړيا بل شته. هلته يوه د هغه کوي د جنوبي قطب نه ويخو توتې دې ښار ته راوړي ترڅو د اوبو مشکل يې رفع کړي وي.

يوه کوچنی دېخ توتې چې د يوکل په موده کې د جنوبي قطب نه راننقل شوی لس مېله اوږد والی نهمېل سوړ او (۶۰) قېټه شې پند والی در لوبه دې توتې ندری سوړ بيلون کلن اوبه لاس ته راغلی او د يوې مياشتې د پاره د کله نور نيا د ښار توتې زراعت يې اوبه کېږي. د دې توتې د درو بهرونو نه د توتې د و مصرف يو بيلون دالره تخمين شوې دي. د اتوتې ساحل کې اېنډول کېږي او د هغه ويلی شوي اوبه بحر ته توتېږي او د اوبو د خوړو او پوړيا کثافت لږ دي د ترووايو په سرراستي او د پوړيو په واسطه

(۲۸) پوند طلا وپور د لري چې د ابقدا ر (۲۰۰۴) اوس په هېوادونو کې لکه اوبو کې دي.

همد اوس سندن رونه د بهر د غذا پيسه ضيع جوړوي چې تقريباً د بهر (۲) په سلوکې خواړه د بهرونو نه لاس ته راغلي چې غوښه، ماهيان، بحري نورو حيوانات او نباتات دي.

د اوبو د سندن روتو هيلونو ميله اوبه د بهر په خدمت کې دي بيا هم په ابتدايي توگه د هغه نه استفاده کېږي، خو په راتلونکي کې به بهر لکه چې مخکې کوي د بهر کرلو ته هم پام واړوي.

د سندن روتو د حاصل د پوړيا لاسي د پاره با ارزښته څېړنې شوي او کېږي، لکه چې يونانگېس، پوړيو جيت و التير کارستنگ د ماهيانو دو د لوبه د سواحلو د سطحې او پوړيو د شمالي سندن روتو ته انتقال کول او پوړيو ته هغه مودي نه شي د امان هېان وليدل چې د خپل نورو هرونو په پرتله درې - څلور چنده څټ شوي وي. او د هغه شې کړي وي. همداسې د سمنو بحري مېشتو حيواناتو محدودول د ماهيانو د شمېر د نجاتوالي سبب گرځي.

همد اوس د بهر د کرلو په خاطر بهرونه سرولي کېږي ترڅو مېشتو او مېشتو حيوانات او نباتات يو بل نه تېر شي. غمغه به د د مور کول شي او مېشتو سندن ريد تراکتورونو په واسطه محدود يا محوش.

ضروي مياړونو ته وړل کېږي. د بهر د اوبو د مالگي اوسط (۲) په سلوکې دي چې په يو ميل مکعب اوبو کې (۱۶۶) ميلون تنه مالگه موجود لري. که د بهر د توتې مالگې توتې شي د پنځه - سوه توتې پند والی به د مکعب د کورې سطح وروشي؟ خود مالگين والی د توتې ټکي ته بلې سيمي ته تېر لري.

سندن روتو په تل کې د تېر توتې په اندازه چې زرگونه د لره قيمت لري او (ناجول) نومېږي شته چې د مکعب، کوهالته، او سېني اونکل د زراتو په زېره ده چې په رس خاورو، د ښارک په غاښو، د هغه د خوړو په وکولو راتول شوي دي. همداسې په يو ميل مکعب اوبو کې

بقية از صفحه (۲۸)

## نظری به رساله‌ی ایاز از دیدگاه...

محمدی شهرازی د رگلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از ایاز و محمود به این شرح آغاز می‌نماید

حسن مومنی را که گشتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هر یک بدیع جهان اند چگونه افتاد است که به هیچ یک از ایشان مملو و محبتش ندارد چنانکه به ایاز که حسن زبانی ندارد آگفت به هر چه به دل فریاد از دیده نکو آید هر که سلطان مهربان باشد گر همه بد کنند نکو باشد شهنش بزرگوار در بوستان میگوید یکی خرده پسر شاه غزنه گرفت که حسنی ندارد ایاز شکست و در ضمن آن حکایت نحوه عشق

محمود را به ایاز که در واقعیت نه گرویده کی به قد و بالا و حسن و لقا اولمکه به اخلاق خنیده و سلوک پسنیده اوست تشریح میکند.

استاد خلیلی در این اثرش باپرداخت عالی که خاصه است دوران صبا و تش راترسم کرده روزگاری را به یاد می‌آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند و از "ای داغ" به سان خاطرات سکر آریک خواب شهرین یاد میکند که چطور خوانش "ای داغ" در او اثر میگذشت و روانش را نوازش میکرد.

استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار القبا ی عربی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده

و شاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سراید و حرف آخر هر بیت را در صدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و ایاز هر دو و گاه هر تنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید.

استاد را عقیده بر این است که به استاد تحقیق داکتر مومن در کتاب شعر فارسی این اشعار از محمود نام شاعر لاهور است که در قرن ۱۱ ق موزیت آخرا لا استاد خلیلی سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم ایاز نایب السلطنه هندوستان را متوفی سال ۴۴۹ هـ ق در لاهور میداند.

خلاصه رساله مذکور اثر است خواندنی که امیدواریم مو سسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند.



# شکوفه های خوشین ...

ندیم يك شاخه گل خيلي خورد آن به دست من شکست و برادرم بانا رضایتی به موگت: "احمد انسان است یا حیوان؟" فرق همین یادها بودن که صدای هر دو لنگ انفجار مرا از جا پراند و همینگونه چندین تایی دیگر، بهم، باغچه رادر کام - دو دو خشک فرو کرد - من خشک و بی نفس در کنار درختی دراز افتادم - وقتی هفتاد آرام شد من از جا برخاسته فیهاد کشیدم: - صبور (مادر) هیچ جوابی نشنیدم از میدان دزد و خاك دیوانه وار به دویدن آغاز کردم و هس فغان بر آوردم و صبور (مادر) باز هم هیچ صدایی پاسخم را نگفت - سرم گنج رفت و پاهایم سستی کرد - توازن خود را گم کردم و به روی زمین افتادم - وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود - همسایه ها، میوه کنان دور سرم جمع بودند - دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادر م چیزی بپرسم - زیرا دو چاره ای انتظار بر آمدن از حویلی را داشت - کهن میادرم میزد بود - زیرا تنها قلبی زخم خورده بود و آن زخم که حسی شک قطره خون هم بیرون نیاورده بود - اما وقتی برادرم را به گور میگرداشتند و دیگر تکه تکه اش فرقی خون بود و دستهای که او را به لحد میگرداشتند سخن میزدند و از پنجه هایشان خیرین میچکید - و شکوفه های سبب که بر سر صورتش چسبیده بود نیز خونین بود -

از چشمانش به روی رخسارش فرو غلغله بعد در حالی که با گوشه چادرش اشکهایش را خشک میکرد شکسته شکسته گفت: "بچشم صبرگو - به رفته کدام کسی ره پیدا میکنم که کتوت زنبیل ره وردا ره - بعد دستم را رها کرده چایک چایک - سوی دروازه باغچه به راه افتادم - دیگر برای من، این پرسش جواب بود که چرا برادرم پیاله چای را در حضور من بالا نمیگرد و چرا حین غذا خوردن نگران من بود - من همانجا به درخت توت تکیه دادم - اندوه بزرگی مراد در خود میفشرد - برادرم همچنان در گردن نزدیک درخت سیب سرگرم کار بود - دیدن این صحنه باز، میسازد گدشته هارادرم من تازه کرد: چارده پانزده سال پیش از امروز برادرم نهال سیب را از دهکده دوری آورده بود - خوب در یادم است وقتی که نهال را میساز -

رحم که - حالی دیگر کمتر کسی به فکرای وطن اسهرکس به خود میدرتگانه آدم نی نامه گلگه و شکایت خود ره پیش کی بیره خهر باشه مخد اوند خودشن بار حق اس - " نان صرف شد - من برادرم پس از ادای نماز دو باره به باغچه برآمدم تا به کار و بار برسیم - برادرم سوی گردنها رفت و من رفتم سوی کتج باغچه تا از زنبیل و چم ها بخبر بگورم - زنبیل پر از چم همان گونه در جاییش قرار داشت و روی چم های سبز را يك لایه خاك پوشانده بود - برگشتم که برادرم بر اصدابزتم - تاز زنبیل را انتقال دهم - در همین اثنا مادرم به کنار رسیده پرسید:

"چی موکسی بچم؟" گفت: "هیچ ماد ر صبور ره بگویم که زنبیل ره ببریم - مادرم تکانی خورده دستم را به دست خود محکم گرفت و ایستاد - يك جفت اشک



گونه رقص میباشم - به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟ - تاکنون به افغانستان - هند و تونس - در کدامیک از این کشورها بیشتر تشریفاتی شده اید؟ - باز هم لبخندی نموده میگوید: - در افغانستان - میپرسم زمانی که ازین جا بروید چه چیزهای تازه روی دست خواهید داشت؟ - نگاهش را از نقطه بی برکنده میگوید: - شاید به هالند - هامبورگ - فرانسه - سفرهای داشته باشیم - اگر بار دیگر به کابل بیاید چه توشه نوئی با خود خواهید آورد؟ - باز هم میخندد و ادامه میدهد: - میخواهم تا سفر دیگرم به کورستان - صلح و آرامش نصیب افغانها گردد - آن وقت رقص لوگری را آموخته و برایتان اجرا خواهم - کرد - خانم گلناره (سپاسگذار از شما که صحبت ما را پذیرفتید - تشکر

## سایه گل در گردن باد

طیبه نواز است - میپرسم از زنده کی خانواده کی تان راضی استید؟ - چنان مینماید که باید این - وال از سر پر - سیده نموده با چهره مغوم به سوی من خیره شده میگوید: - خوب است امانه چندان - به خاطر این که شوهرم خانم و فرزندان دیگر هم دارد - گاهی نزد ما میباید و زمانی هم با آن ها - آیا از دواج به خواست خودتان بود؟ - با تا سفیلی - خوبست د چهاره در مورد هنرتان بهرسم - آهی کشیده میگوید: بفرمایید - آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام ویژه یی باشد؟ - لبخند معنی داری نموده ادامه میدهد: - در پارچه های که میرقصم اکثریت آن ها حامل پیام استند که من هم طرفدار همین



د را وایل سالهای شصت و نایش فلم در عصر روز بهتره...

به همین دلیل بی تجربه کسی او در تصویرگری هوا و هوس ترد...

آنهايي که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته...



دیگری را نجات دهد چنومن وضع خیلی درد آوراست...

دم جا گرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان...

نرم که باعده باز شده به یک با ره گی بسته موشود...

هدیه های سینما

تند است. اکنون برای آنکه زنی را دوست بداریم...

آنها به بوند ها چنان طرز تفکری را پیشکش میکنند...

فشار عصبی (۲۱) به همین ترتیب ساختارهای متفاوت اجتماعی...

مرحله مقدم (یا صفره) اول اعلام خطر (هیزمان با آغاز فشار)...

بالای رگ های بدن تاثیر خاص دارد و حتی موجب تصلب شری...

اجتماعی و معتقدات عمومی (خانواده، اجتماع و مذاهب) می باشد...

تکرار وادامه این عقب نشینی انسان را به موجود غیرفعال...

زنده گی اجتماعی نشان میدهد که اگر چنان حوادث شسی...

استرادر داری (۲۲) اینوشین صورت پذیرفته به اثبات رسیده است...



# داد مغور ورته ...

غمري خبري شو . زمري هغه کوله چی دی تر ستونی ونیسی ؛ خو په ماته شوي ژامه باندي یی هیڅ ونه شوکړای . کاناکاراجو خپل ټول قوت سره را ټول کړ ، پر هکله یی زور وکړ او زمري یی په لفته یواځه او په هکله یی وغورچاوه . کاناکاراجو هم پر هکله ودرید او د زمري د مخس یجستی یی چی پرده یی حله کوله کلکی ونیولی اوبه نسکی یی یواځه ؛ خو زمري بیادې تیل واهه او شاپه څخه په هکله ولويد . کاناکاراجو په خپل کمن لاس د زمري ماته خوله ونیوله او هغه یی تاو کړه اوبه خپل بی لاس یی زمري په سترگو واهه ترخوړوند شی . دوه یادې واره یی د زمري په لاسه ورغله ده ونوټل چی په یی ترې راکش کړی ؛ خو د زمري په ښو په و او له لاسه یی ونیوئیده . دوه دواړه داسی سره زړه بدل لکه چی دوه په لوانان سره خپل زورونه ازمايي . کاناکاراجو د زمري له رساږو او دخولی له بوي څخه په تنگ شه . په دې وخت کی یی نا بیوه یوه تیزه لاس ته ورغله هغه یی راوا ځیسته او په خپل ټول زور سره زمري خو واره په سر پرې یواځه . زمري دېوې شیبی لپاره گنگس شو او په ددې وخت و موند ترخو د بوي ونی خواته منځه واخیل او پروته وځیري ؛ خو دا کار ونشو . زمري په یوه ځمخ سره راو نو اوکیته یی راکش کړ . د کاناکاراجو دورانه غوښه راجلا شوه او غوښتری داري وهلی ؛ خو زوره ورکانا-

کاراجو لاهم زمري سره جنگ کاوه . دواړه بوله بل سره نښتی وو او دېوې گندي په لور فینتل . کاناکارا جو یو پوتی کلکه ونیو او یان یی ټینگ کړ ؛ خو زمري کښه گندي ته ولويد . کاناکاراجو په کړای سره خپله لاره ونیوله یان یی ټول زغس وو او د بوي ونی توي سمعدلی . غمري شوي غوښی یی غموند یی وې او کینه سترگه یی زوبله شوي وه . کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو ، پزیده او تړدې ووجی پر هکله ولو پزید . یان یی تنگ کړ ؛ خو سره له دې یی هم هر شی خپره لیدل . د بوي خواته راغسی تړدې ووجی ورڅخه تیر شی ؛ خو ودرید . یان یی پري کوپ کړ او په ځیر ځیر سره یی مخ ته وکتل . ده ښه نشو لیدلای نوله دې کبله یی یان وژنوي کړ . په دې وخت کی یی یان په زړه ودرید و شو اوبه ټول زور سره یی چمخه کړه :  
 (( زما زویه ، اوبه زما چمخی بابو زویه ))  
 او خپل سر یی په دواړو لاسو کلک ونیو په چمخو چمخو یی زړل او پر هکله ولويد .  
 روسه په تیاره ماښام کی پلټو نکسی د لې مې شوي پلار او زوي دواړه و موندل .  
 راو لو چی کاناکاراجو ولید ، ده هم په چمخو او زرا پیل وکړ .  
 (( صاحب ، څنگه درغه یواځه چی چمخی بابو و ودرولم اودې پخپله در روان شو ))

# د (۲۹) مخ پاتی

د کله مومم قیمتی اثار درلودل . په هغه مومم کی د قران کیم او نورو سری اثارو خطی نسخی ، جواهرات اوداسی نور اارزنگه شان موجود وو . دملگرملک و نماینده وای چی په دغه برخه کی لکه عراقی مقاماتو سره زغیدلی دی ترڅو و تارخی اثار بهر ته کښه وکړی ، خو کښتی مقاماتو دمراتبانو له خولې داسی خبرونه ترلاسه کړی دی چی گواکی تارخی اثار ټول په جگړه کی له منځه تللی دی . په هر حال په معنوي برخه کی د کله مومم اوزنی ته هم سخت تاوان ورسیدلی دی . اوس اوس کښتیان خپله ښه کښی چی دیوونې اوزنی صوم لکه سره فعال کړی او هکله دغی ښه کښی د لومړیو حق ورکړی دی . زده کوونکو د زده کړی پوره یوکل له لاسه ورکړی اود دې کورنی دغی خبری ته د پریه تشیوش کی دې ترخو تورو څخه له لاسه ونه وزي . دغه راز د کله مومم پوهنتون اود ملی رسرج انستیتوت هم په خپل وارسو تاوانونه زغلی دی . د دغو ملی مرکزونو لپراوتوا رونه لوټ شوي اړخمنه د شلو کلونو ملی نتایج له منځه تللی دی .

یوه څه خبره داده چی د کله ملی اسامی وروسته له جگړی څخه دلومړی عمل لپاره د جولای په لسه نهمه غونډه وکړه . په غونډه کی شیخ جابر الاحمد الصباح دکو ښتانیو سرانه د جگړی په وختی وستایه او حکومت د نهمه د روسهارل شو مترخو دا ۱۹۹۲ کال داکتوبر په ماشه کی پارلمانی انتخابیات ترسره کړی .

په وروستی تحلیل کی باید وویل شی چی د کله مومم د بیاجورونی پروگرام په دې پوزی اړه لری چی په منځه اوجمان کی څومره هېوادونه مرسته ورسره کوي ، پورسوه پورې دا خبره له عراق سره د بولوی په مساله باندي هم اړه لری ترڅو سرحدی له هغه سره گرانتی شی ، ته دیدونه یی پای ته ورسوزی او کښه څه چی کښتانیو په جنگ کی له لاسه ورکړی دی ، بهر لاسه راوړی .

پښه ارفسحه (۳۷)

# صنایع دستی ما

ما هرروز به دست نداشتم تکتا -  
 لوی مدرن نیز در این مورد  
 قابل دقت استند . و در مورد قالی  
 با من باید یاد آور شوم که اتحادیه ما  
 صادر رکنند ه گاه قالی همز سر  
 نظر اتحادیه پیشه وران خود  
 مواد مورد ضرورت خود را از داخل  
 و بیشتر از خارج که جنسیت قالی  
 تا حد زیاد بسته کی به هیجان  
 مواد دارد وارد میکنند  
 در گذشته ها تورنیم نقش  
 برجسته در عرصه تولیدات صنایع  
 دستی داشت زیرا از یک سو مقدار  
 قابل ملاحظه یی از این تولیدات  
 را خریداری می نمودند و از جانبی  
 نیز در ترویج صنایع دستی به

سطح جهانی سهم عمده یی داشتند . اما باید رنج که امروز به ما  
 برهم خوردن وضع تورنیم در کشور  
 صدمه بزرگی بر تولیدات صنایع  
 دستی ما وارد آمده است .  
 یکی از راه های انکشاف و  
 حفظ واحیا صنایع دستی ، حمایت  
 دولت از دستا هاست . با آن که  
 تا حد و دی این امر در نظر گرفته  
 شده است و تسهیلاتی در مورد  
 برای صنایع دستی وجود دارد  
 اما بایست این نکته بیشتر مورد  
 توجه مقامات قرار گرفته امکانات  
 بیشتری پیشبینی گردد ه تا تو  
 لیدات صنایع دستی انکشاف اقتصاد  
 ملی سهم قابل توجه یی ایفانماید



# بسته

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په کته کونډه  
کی زمانه ترڅنگ په لویز حیات  
سره تیر شو زمانه کالی شورا وغور  
کړل . سترگی می د غوسې ورته  
چوشی کړی وورته وی ویل :  
— د خدای په غضب شی زمانه  
کالی دی غور کړل د صاحبون  
د بهی خخه خبرتی که نه  
د مستری شاگرد بېله دی چی سی  
مخ را وگرځوی ویل :

— بهر واری و بینه .  
... د سرویس نه کوز شوم د کور  
خواته تلیم ه پوتی د بایسکل  
په کجوتی پوتی لمرگی تیرلی  
او خپله په چرت کی پاهل واهو  
زه شی په لریکی د شاوخوا نه د سرک  
نه ویالی ته گدا رکیم ه پوتی  
او پایخی می په ختولیت پوتی  
د غوی د غوسې نه می ستوری  
په سواره پخوه شه بېله دی  
چی د بایسکل نه را کوز شی په  
لاسی کی کوز شوی لریکی سم کړی او  
وی ویل :

— پیکر می نه و . و بینه  
د ویالی نه را ووتی و د کور په  
تپه روان شوم چی په دی وخت  
کی د یو کاغذ یاد (گهزی) می  
تر غوز شو غوز می سوزونکی د زد وکړی  
اوتودی ویی می په مخ راتوی  
شوی و پوهیدم چی د کاغذ یاد  
شیشی تا و خپل کار وکړی . نوسودا  
می پرمخکی کیسود له کله پهلوا  
ن په شان می لستوی پلور ویل  
اود کاغذ والا خواته ورغلم و کاغذ  
یاد والا د ژبا په برک اواز کی  
د بینه په ویلو ویل وکړی .

ما په زهزه لهجه ورته  
ویل :  
— داد کاغذ یاد خای دی ؟  
ه شه ویل :  
یاد نشته ؟ و بینه

په دی وخت کی پوهیدم  
پوشه لاری دهلکی په ژبا را  
وگرځید چی زمانه غوز ویی کی  
ولیدی نو په چوک چوک سر می  
دواړه د جیب نه د تشناب کاغذ  
راویست زمانه غوز ویی می پاکسی  
کړی او پوه توتی په پری وی وی  
کخای کی شوی له اوماته کن وی ویل :  
— خیردی کوچنی دی و . بینه  
زه همداسی ورته گوا نهیدم او خ  
وینیدم ؟ خودی سپری مداپوره  
خبره کوله .

— و بینه و بینه  
د غوز په سوزونکی د درد سره  
می بیا لاسونه پورته شول خوبا  
شک پوشی سپری مانع ش خو  
اوری ویل :  
— و بینه ... که لوی پیر پمغوسه  
می ما ووهه :

زمانه چی لوی اعصاب خراب  
اونولا سونه می سره وینیل و پوه  
جانانه شاپوره می په مخ ووا هه  
شک پوش سپری گنگس اوله  
تولی ووت .

ما سواد له مسخکی را پورته  
کړه او بېله دی چی ورته وگورم  
وی ویل :  
— و بینه او خپله خوش او  
خوشاله په خندا خندا کورته  
ولایم .



بقیه از صفحه (۱۷)

# شاد کام در ...

وی به شاد گرفته می تواند  
شاد کام یکی از مصروفترین  
هنرمندان کثرت و راست که  
افزون بر مشغولیت های هنری  
می منظم و سیستماتیک آسور  
مختلفه ورزشی رانیز به  
پوش میبرد - وی که هم اکنون  
درد بیست عموس ورزشی سو-

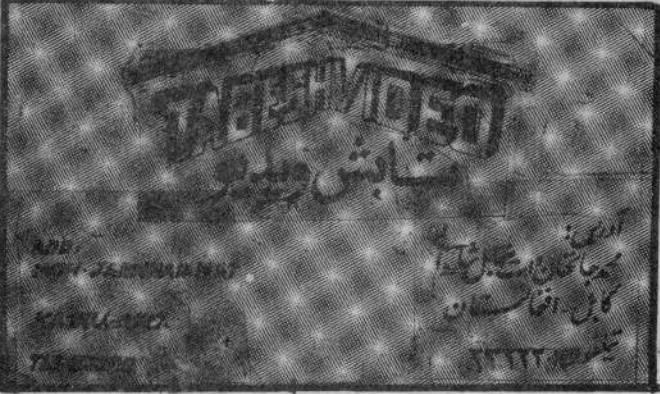
هنتون ایغای وظیفه می نماید  
پنا بر علاقمندی به ورزش والیبال  
اور هنمایی تمهائی مختلفه  
پوشش و تفتش را در جمانا زیم پوه  
هنتون کابل سپری می نماید .  
او با وجود این همه مصروفیت  
ها (به اضافه ترتیب و گپینده گسی  
پروگرام رادیوئی از هر چه من سنی)  
تقریباً هر ماه یک آهنگ به  
ستد یوهای رادیو افغانستان  
ثبت می نماید ویا برای دیگران  
آهنگ می سازد .

په گفته خود شاد کام  
من همواره معیار مشخصی در بر  
دارم و از بایب و پندیرش آهنگ او جو  
دارد : داشتن شعریه  
تصنیف ارزنده و متمالسی  
احساس و ابتکار موجود است  
ارتباط مناسبات منطقی میان  
شعرا و آهنگ وجود یک پیام  
نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات  
و سرانجام مشق و تمرین به قدر  
کافی .

سپا وون با ارجمنداری بی  
پایان به هنرمندی این هنر  
مند و الا ارزمند است که عبدالله  
نوابی همیشه شاد کام باشند .

نیز سهای آهنگها پشاد دارد و ملا  
یم معتدل و نافذ از گفته ها و  
تبیسته های او بر می آید که او  
را امتداد عشق و آرزو به رشته  
های دیگر هنری سرانجام به  
موسیقی کفا نیده است . شاید  
موسیقی در محراق آرزو های  
او نقش بسته بود که تمام راهها  
به هان منتهی میشد است .  
په عقیده شاد کام موسیقی نباید  
صرف وسیله سرگرمی و تفریح  
باشد و در حاشیه زنده گسی  
قرار گیرد برخلاف موسیقی  
ما باید پیام او را پوده جنبه  
صرفیانه و عارفانه داشته باشد  
و اصلت آن حفظ گردد . او در  
هنگام ترسیم مرز میان موسیقی  
دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی  
و موسیقی حاضر ربه اصطلاح  
دم دستی که به گفته وی جوانان  
ما خود را در آن کم کرده اند  
در متن موسیقی نوع اول پسرای  
خود شاد کامه و موضع برگزیده  
است .

یکی از کارکرد های قابل قد  
رشاد کام تهیه و تنظیم و اجرای  
آهنگهای فیلمی است که  
از پاره کی های او آوری نشی  
میگردد سرازایین کارها بر میگرد  
په فلم تلویزیونی "اشک و لبخند"  
که موزیک متحان توسط آهنگ  
هنرمند تهیه و تنظیم شد  
بوده اجرای آهنگها برای فیلمها  
ی "قرار" "مرد هاره قول"  
اس "پرنده های مهاجر"  
زلفه نهرنگی از خدمات ارزنده







مورد توجه قرار می‌گیرید و همیشه خود را خوشبخت احساس کنید.

۷- آنها روديك (مالك كهنی باوی شول) هر چیزی را که قلب تان ممنوع قرارداد انجام ندهد. و هر چیزی را که قلب تان بشما هدایت می‌دهد آنرا حتماً بپذیرید.

۸- جیکی کولینز (نویسنده) خوشگوشی بیدله گوش همسراه با خنده و انفراموش نکند. خنده بالای خود را فراموش نکند. به خود اجازه دهد تا اغتصاب کند. هیچکس از آن کاری نیست اما تلاش کنید تا زودتر آنرا رفع نمایند.

۹- ژولت برچمل (نویسنده ژورنالیست) تمام تلاش وقت

میشود که شش کند زودتر آنرا رفع نماید. خود را بنهاند به زودتر به وقت بازهم دست به کار شود. کوشش کند روزنده کی خورده گیر نماند این کار اکثره به ضرر شما تمام میشود. اگر توجیه کردید بد که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلاهی بپوشید و این بشما کمک خواهد کرد.

۶- ایزابل روسلونی (ستاره سینما و مدل عکاسی) طبیعت به ماسر ف جسم را بخشید ما به هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است. به خوراک خود توجه بیشتر نموده و ورزش را فراموش نکنید و زیبایی جلد تان را مواظبت کنید در این صورت بیشتر

رت تانرا وقت کار دست داد - شتنی تان نماید. از هر روزی های موقتی و جزئی هم روز نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نپایستاد. امید ادا می‌دهد. بهیچا د داشته باشید که جوانی را دوباره بدست آورده نمی‌توانیم. عجله نکنید تا زود تر از دواج کنید. تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید.

ایف پولارد (مدیر مسئول روزنامه سندی مهدور)

۱- تحصیل يك امر ضروری در زنده گی میباشد. تحصیل نه تنها جلوگیری غریب شد اراسی - کهرده بلکه به شما استقلال و اوقعی می‌بخشد تحصیل شمارا آمویر نوشتن تان میسازد.



# حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکتوانندوی پوسه لگد های قوی چون: لگد های چکشی، نفوذی شلاق و ضد حمله وجود دارد که در تکتوانندوی هپیانگ و جود ندارد و خودم ورزش تکتوانندوی پوسه را تجربه گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد.

چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت مداوم و پشتکار، صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکتوانندوی کانسبت نبوده بل از هر پشتکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر میباشد.

از ابتدا این رشته را تعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آوردید؟

قبلاً در تکتوانندوی هپیانگ تا کمر بند تصویر تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام. تماماً تکیه بر تکتوانندوی پوسه علائقند شدم و اکنون در این رشته کمر بند سپاه دایم یک دارم که این کمر بند را بنظر به ضوابط فدراسیون تکتوانندوی کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در اینجا نماینده فدراسیون تکتوانندوی کشور کوریا - چینگ هانگ حضور داشته و این کمر بند را از طریق کشور هند به دست آوردم.

ایا در کشور خود مان مسابقات این ورزش برگزار میشود؟

لیست توزیع کمر بند را مقام المپیک به عهده ندارد؟

احمد جاها در ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشق که به این ورزش دارد کلی و در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تربیت میدهد و خواهد پیشنها داد. من باید تا به خاطر جمع و بسج نمودن ورزشکاران تکتوانندوی را سعی ایجاد شود تا از این طریق جلو یک سلسله بی نظمی ها در شهر گرفته شود.

# دوستی کیست

کسی که شروع کرده ای و میخواهی مره جای بیخ داده نفسی بکشی.

همد پالمه از جای پرکد و با لقمه ده دانش برد، همو بود که دان و زبانش عاوله پارا شد و چرخ زد: وای ده قرار خدا شوی زنگه تو میخواستی مره ده جای جوش پخته کسی و نفسی بکشی.

۱۰۰۰ ای سوزده نوشته کنی ها که تانستی به میگم آبرینت. راحتی کدام چیز تو نوشته نکرده ای؟ در حالی که آه از جگر بر میآوردم گفتم: نی! گفتم: خنی چسی در نظر داری که ده ای نزد یکی هان نوشته کنی؟

گفتم: در نظر دارم که یک طنز نوشتنم به نام "ده بنفسی رسیده"

داره تملیت میکنم و از سرم رنگ شدم و حیران ماندم چسی گفتم که دیدم باز شروع کرد: سهل کوه یک صوره برت میگم که یک روز همسرم بری غموی دهاتی خود که نو از ده آمده بود مجای دم کد. خطهش فرمایش داد که جای ره شب در نزد یکس بگذارد به خاطر می که شبانه گلشنه خارش میگیره همسرم هم چایه ده ترموزاند. احت ترموزده شده نزد یکس همرای گیلاس ماند هازی که تا یکی بود و غموش ترموزده چای جوش نکرکد و ده پشتفردت زده دید که بیخ آسره گفتم: دره قارخدا شوی تو از حالسی

لینم و امیرالینم که میگم هسی "ایزم" چی معنا میده؟ نه گفتم: یک چیزی در نهایت اوج خود برسد و اوزه با "ایزم" ترکیب میکنند. گفتم: "خنی ده ای و خطه ای که دودینم ره مینویسی" فامیدی و این نوشته کنی و هاراستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مد پر که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه و خود ده و باره مقرر میکنند. خوب هانچا برایش قبول دادم که حتماً مینویسم.

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کردم بودم و ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم و این بار مراد رتلیزینم دیده بود و گفتم: پادشو طنز تو؟ سلام. شناختی؟ و یکی از علاقه منهای همو ایچس لگد های خنده دارت هستم. ولا چقه مقبول نوشته میکنی.

در حالی که به فاتحه



# تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد و بعداً چیک به پاکرده و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها را ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند در این

قطعه مرغ را در ارد مجموعاً سی و سه هزار و شصت قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد اولهن پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه بادام باغ است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد البته مرغها بعد از چهار ماهه کسی از پروژه بگراس به بادام باغ

دو پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که - موثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوس را باید به انتظار نشست . ضمن مشاهده از این دو - فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شد که بعداً از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند . شهوه کار در



مرغها در دو فارم مشترك به سیستم قریب شده بین المللی متحد به میشوند .

انتقال میشود . با جرات میتوان پیشگویی نمود که در قسمه تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد . بنام میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم پروژه های مذکوره فی بوضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد . با مشا - هده از فارمهای دولتی میتوان - اطمینان داشت اگر به همین شهوه فارمها فعال نگه داشته شود و کمک شونیه صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیاز پرورش مرغها مان رفع خواهد شد چرا که نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ میشود . الصحوی نگه داری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می - آوریم . باید علاوه نمود که این

این فارمهای شخصی نظریه فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است . ابتدایه فارم مرغداری اعظمی واقع دار - الامان رفته و از نزدیک با مسوول آن فارم صحبت نمودم . از سخنان مسوول فارم دریافتیم که آنها يك پایه ماشين چوچه کفی و يك پایه ماشين تخم شکن در فارم دارند . همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزو ما آنرا - بالای اعظمی به فروش رسانید . این فارم دارای دو پلاک پرورش مرغ بوده که روزانه سه تولید و تکثیر تخم مرغ میدهد

این سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانی که میخواهند داخل پلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا همسایر بگردد و بعداً چیک به پاکرده و چون بهوشند در غیر صورت اجازه دخول به پلاکها را ندارند زیرا امکان دارد توسط پاور یا لباس میکروب به داخل پلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات و نسیب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم مستند در این

این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدد به فعالیت آغاز نموده است تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف می کنند و ما مطابق به دست مرغ و چوچه ها را به دسترس شان قرار میدهم .

د ر فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم يك اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بوضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد . در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ يكتم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است . مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسوول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را به صرف میکنند در حالیکه نظریه شرایط اقتصادی چوچه يكتم ماهه معاشريك مامور دولت است . و با هم قیمت تخم که در بازار ها و یا بازارهای سواه به عین قیمت به فروش میرسد پس موثریت فارم چوچه ؟ - فا - رمها باید قیمت بازار را بشکند نماینده فروشنده ها را به گرا - ن فروشی تشویق و ترغیب نمایند . و نهیست پروژه بگراسی در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کت فارم کشور هند - وستان جهت تسلیکری جده بیدست آورد که در ماه های عقبرب و قوس فعالیت ماشين های چوچه کفی آغاز میشود . در برابر تصمیم این فارمها به فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود کرد . البته امید به حال کمتر به آینده بیشتر است در صورت آغاز پرورش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چندین ساله ناپدید شدن ویا قیمت - تخم مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد .



در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبت بوده و از جمع علوم ریاضی است . نجوم علم است اما تنجم علم نیست . پایه های علم نجوم کاملاً و دقیقاً بر مبنای علوم ریاضی نهاده شده است در زبان اروپایی از نجوم به اسم استرونومی و از تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند . مساله تاء شهر ستارگان و انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم .

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطا رود در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است از جمله شهادت امام حسین که برابر است با دینم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری و علاوه بر آن در روایت کتب آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است . در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند . در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج و موج از زنان و دختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند و تسبیح میگیرند ، صدقه و خیرات میدهند .

امروز هم روز چهارشنبه است ، محرم هم زیارت متبرک شاه دو شمشیره تا بمینم زایرین ما چگونگی و یا چی عزم وظلی به زیارت آمده اند . حضرت لوث بن قهص بن

# خدایا! دعایم...

حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) در جنگی شهید شده و در این محل مدفون گردیده است .

در کنار در بیورنی زیارت گدایان به شماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند و صحن زیارت پر از کودکان و زنان است ، بعضی از دختران جوان وزنان بیرو جوان برای کبوتران زیارت دانه می اندازند . هرزنی دروازه و دیوار و سنگ قبر رامیوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبر می اندازند ، به توغ آن دستمال مراد مینهند .

از زن جوانی میپرسم که : به چی نسبتی به زیارت آمده است ؟

مگوید : شش سال از عروسیم میگردد ولی تا هنوز صاحب بچه نشده ام آیدم تا خدا به رویدارای دوست عزیز خود بچه بی نصیبم کند .

میپرسم چند چهارشنبه است که معاین ؟ به خدا چهار ، چهارشنبه اس ، آگه خدا مراد م داد . خیرات کلان بگویم . در این جریان بیوزن سر سفیدی

فریاد میزند : " یا زیارت شاه فد و شمشیره به دادم برس ، بچه به نجات بده " " حوزو به شرا به پنجره قبر ممالد و توغ رامیوسد . " مگه به بندیت نیستم خدا آیا به بندیت نیستم بچه لگ جوانم را از بلا نجات بده . " از فریاد و گریه زن بیبر معلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحتش نهایت بحرانی و خطرناک است . دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند ، زنی در گوشه زیارت نماز میکند .

رفتن به زیارت و دعایایای مقبره شهدا و اولیا انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیاز مند فریادی را که فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد در این جا بهتر و باخاطرام تر از سینه بیرون میکند .

موانع با آداب و گاهی هم با عنعنات مختلف در کشور های اسلامی به زیارت ها میروند ، عده ای با خود تسبیح میبرند ، عده ای دستمال میبرند ، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها " بند " میگیرند و بعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند و گاهی هم از صاحب مقبره طلب حاجات میکند اما در

دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین باید به هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند .

حال موزیم به زیارت عا - شقان و عارفان ، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد . بعد از دعای همیشه وجود دارد و زایرین زیادی رفته و آمد میکنند در زیارت تسبیح انصار نیز چنین است . جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند .

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند ، کی میداند آنها چه میخواهند ؟

عده ای خود را ، عده ای خواهر و برادر را ، و مادران فرزند ان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی ، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هر کس عزیزی را گرفته است . یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بسترو از خداوند میخواد که به روحانیت عا - شقان و عارفان و شهدایما - لحن دعایش مستجاب گشود . برای يك ستمندی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد ، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود و تنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد . و بگوید : خدایا : دعایم را مستجاب کن .

## ژورنالیت

ماه مبلغ هنگفتی از این بابت برایم پرداخته میشود . چهارشنبه : چون به یکی از زبانهای عربی خارجی بلدیت دارم و میتوانم با یک کتاب لغت نامه آن زبان بزبان دری ، سخنرانی مطلب و بیرومی را که در آن زبان نوشته شده است درک نمایم ، لهذا در این روز سینه خوشن داغ سیاسی را که به آن

زبان در یکی از مجله ها نشر شد ، بود ترجمه نمودم و بعد از اندکس انکشاف دادن آنرا به یکی از جراید هفته وار نشر و ارسال داشتم البته از ذکر ترجمه بودن ، مطلب متذکره خودداری نمودم و آنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم ، آخرشما خود ، میدانید که حی الزحمه ترجمه بسیار کم است . پنجشنبه :

هیچنان ناگفته نماند که در شعر و شاعری نیز استعداد و سترسی دارم ، البته

بهترین اشعار من به گونه " استقبال " از شعر شاعران متقدم است ، معنی نظریه احترام و علاقتندی که به اشعار شاعران پیشین دارم ، اشعار آنانسترا استقبال منطام و معجز و قافیه اشعار آنان ، شعر به سرام ولی بانا ، سف که اشعار استقبال است من گفترا اقبال چا پیدایش . تا اینکه من در دانه چرا ۲۰۰۰ به هر صورت ذوق شعری من که عموماً روزهای پنجشنبه گل می نماید ، در این پنجشنبه نیز استعداد و احساسات شعری

من به غلبان آمد و از واری صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام ، دو پارچه شعر ناب به طرز دیگری ساختم و به مجله های برای نشر ارسال داشتم . خوب ، خواننده گرامس ) این بود مختصری از یادداشت های من . حال بدون شک ، آنانیکه به استعداد ، پشتکار و ابتکار من در هرصه کار خلافتانه ژورنالیتیک باورند داشت یقین کامل حاصل نمود و دانست که من واقعا ژورنالیت پرکار ، متبرک و مستعد میباشم .



بقیه از صفحه (۴۸)  
راه خدمت به هنر تئاتر و تئاتر  
مصانه گام نهاد است.  
او را از زمانه های بخاطر  
دارم که تازه پایه عرصه تئاتر  
نهاده بودم از نخستون گام ها  
نه پهنساز و زیبای دنیا تئاتر  
و سعادت و شرافت و بزرگی  
قلب های دست اندر کاران آن  
پی بردم . حبیبه عسکر جزا ز این  
دنیا بود که با قلب باز و لبان  
پر تبسم به پیشوازم شتافت و از  
او ان فعالیت تئاتری ام السی  
اکنون چون خواهر و دوست  
مهربان مرا یار و همراه بوده  
است .

حبیبه عسکر با اولین نما  
ی شنامه که در آن نقش داشت  
راهش را به قلب های علاقه  
قندان هنر تئاتر و تئاتر  
باز کرد از آغاز فعالیت های  
هنری اش الی اکنون او با  
همان پشتکار و علاقه مند ی و  
جدیت خاص خودش به تهرین  
بیای نقش هایش می پردازد .

او هنرمند است باخته کسی  
و عصبانیت بیگانه . او همه  
استعداد او توانندی اش را  
بخاطر اجرا و آرایه بهتر و مالی  
نقش ها بکار می برد .

به نظر من او در همه نقش  
هایش هنرمندانه درخشیده  
است . با وصف اینکه سالوانی  
زیادی می گذرد ولی من  
نقش های حبیبه عسکر را در نما  
ی شنامه های خوش و زنان عصبی  
مستش و ازدواج و طبلکاره -  
پاد و استثنای حماسه ما در  
۰۰۰۰ بخاطر دارم و او را  
بیش از هر زمان دیگر زیبا تر  
و موفق تر در نمایشنامه حماسه  
مادر یافته ام . چه حبیبه  
عسکر با وصف فعالیت های  
هنری و خلاصه خویش همیشه  
و جاودانه برای اطفالش زیبا  
ترین و مهربان ترین مادر بوده  
است .

او را در فامیل کوچک تئاتری  
ما بیثابه هنرمند مستعد  
خوش ذوق خوش سلیقه خوش  
صحت و شیکپوش می شناسند  
و او را همیشه با آن لبخند زیبا  
و همیشه کی اش بخاطر دارم .

## من بهین

من باشنیدن همین زیزه های  
شهرین ترس از رسوایی را فراموش  
موش کردم خودم را در اختیار  
او گذاشتم و او مرا چون عروس  
سکسی در دستهایش چرخاند  
چون بازچه بی بی با بی ام گریه  
فت حساب روزها از دستم رفته  
بود . فقط بخاطر دارم که  
کپ نامزدی ما بود . عنقه ب  
نامزد میشدم اگر چه مساله  
عسکری او مطرح بود . همین که  
سر بازی برود با آن که از من  
دور میشد احساس غرور میکردم  
ولی یک روز خبر شدم که او  
رفته است آن وقت تصور کردم  
که سقف آسمان یا همه بزرگی  
و سنگینی اش روی قلبم نشست  
آرزو یادم بریاد شدند . سرم  
دور خورده ، آسمان دور خورده  
مردم دور سرم چرخیدند و -  
دنیا با همه بزرگی اش چرخید  
زیرا من از او حمل گرفته بودم  
و او پاکستان رفته بود .

خاله ام که از دوستی و نزد  
یکی ما آگاهی داشت برایم  
نداری میداد میگفت : او هر  
کجا می که باشد پسر می آید  
من او را می آورم . او جز تو  
با کسی دیگر نمی ازدواج نمی  
کند . بعد زرتگی کرد و سرا  
نزد زنی برد که ظلم و اسقاط  
کند . من مدت چهار روز در  
خانه خاله ام بسر بردم وقتی  
توانستم راه بروم به خانه خود  
آمدم .

هر شب او را در خواب مید  
یدم که با دریش دامادی به لو  
م می ایستد باز دور بازو ام  
انداخته حلقه نامزدی به  
انگشتم میکند . یک روز خواب  
خود را برای خاله ام قصه کردم  
با بی تفاوتی تمام گفت :

دختر جان به نگر او نباش -  
کسی چه میداند که او بر میگردد  
بانه . با گریه و زاری گفتم آخر  
تو از همه قضا یا خبر داری او  
باید یا من عروس کند هر  
جایی که باشد من حاضر استم

که از همه خانواده ام چشم  
پیروم و نزد شریرم . طوری  
سوم دید که توشدم . با  
لحن که از او انتظار نداشتم  
برایم گفت : دختری که نه ضمه  
دارد و نه ابو هرگز به درد  
زنده گی کسی نمیخورد . تو  
نمی توانی عروس من باشی ، کسی  
چه میداند که تو به چه کسی  
خودت را فروختی . فرهاد زدم  
آخر شما از موضوع خبردارید  
شما کمک کردید که طفلکم را  
سقط کنم . برای خدا این  
قدر تهمت بزرگ بمن نزنید  
اما خاله ام با تبسم گفت :

من آن کار را به خاطر  
حفظ آبروی خواهرم انجام  
دادم و نه از اول هم میدا  
نستم که پسر من آن عمل را  
مرتکب نشده است . من پسر  
را خیلی خوب میشناسم او نمی  
تواند آن قدر صمت باشد تو  
بدیج نبوتی علیه پسر من ندا  
ری .

خاله ام راست میگفت من هیچ  
نبوتی علیه پسر او نداشتم  
نبوت را خاله ام با زرنگی از  
بین برده بود . حالا کرم پسر  
ی با این سنگینی شکسته  
است . از زنده گی بیزار و -  
دل سرد گردیده ام هیچ چیزی  
هیچ کس نمیتواند از من هایم  
بکاهد . میگویند خاطره یک  
عشق را میتوان با عشق دیگر  
از یاد برد ولی من نمیتوانم  
این بدبختی را با کدام بدبختی  
دیگر از یاد ببرم .

روزی نیست که خواستگاری برا  
م نباید ولی جواب من همیشه  
منفی است . با آن که یک  
دختر تحصیل کرده و مقبول و از  
خانواده سرشناس است ، اما  
زنده گی مرا آن گونه نابود  
ساخته که نمیتوانم خود را احساس  
کنم . شبها میگریم ، روز  
ها میگریم و چون آفتاب غروب  
رنگه میمانم . هیچ کس نمیتواند  
ند که در دل من چه آتشی  
است . برآستی وقتی عشق  
مرد ، پس از مرگش رنگه میگرد  
و احساس میشود و من هم  
مانند شمع می بر می آرزو هام  
میوزن و قطره قطره آب میشود

## سترویس ، پاس

تم مذکور از جمله تم های  
بسیار برجسته و نامدار بود .  
قابل یاد آوری میدانم اینکه  
من هفتصد مرتبه به کشور اتحاد شور  
روی جهت اجرای یک سلسله مس  
یقات دوستانه سفر ورزشی دا  
شتم ام که نتایج مسابقات فوق  
العاده ارزایی گردیده است .  
هیچنان در جریان مسابقات تو  
رنت هایه حیث قویترین تنیسر  
انتخاب شدم که یک کپ افتخاری  
را به حیث بهترین پلیور از جانب  
مقامات ورزشی پوهنتون کابل  
به دست آوردم .  
عبدالحمید صافی ورزشکار  
مستعد و ستاره تیم ملی والیبال  
در آخرین لحظات صحبت خویش  
به این نکت با ارزش که ساحه  
ورزشی طرف علاقه اش را متاثر  
ساخته است چنین گفت :  
به وضاحت بسرایتان بیان  
میکند که والیبال در افغانستان  
فعلا رو به رکود و نیستی گزیده  
است و بخاطر آنکه محل مناسب  
بخاطر تمرین نداریم تنیسر کار  
فهم اصلا وجود ندارد مخصوصه  
درست نداریم . لیا ورزشی -  
وجود ندارد و مهمتر از همه عدم  
اعتراف تم والیبال در مسابقات  
خارج از کشور اگر چه دعوتنامه  
های عنوانی ورزشکاران به کشور  
واصل می شود اما تنر بعضی حواظت  
مختلف و نداشتن بودجه کافی  
سفرهای مالی لغو میشود . این  
همه بی توجهی را خصوصا متوجه  
ریاست المپیک کشور میدانم زیرا  
از چندین سال به اینطرف اصلا  
این ورزش را به فراموشی سپرده اند



شد به رهبر سمبولیکی مانند ملکه پرتانها ]  
 يك ژورنالست روزنامه پروادا بمن خاطر نشان كرد كه: "گربا - چف گروهگانی است در دست دموكرات ها و آنها هستند كه اكنون تصميم می گیرند."  
 کیو نیست ها همزمان تلاش های آقای یلتسن و طرفدارانش را برای انحلال حزب و نشرات آن مخالف قانون اساسی تلقی می نمودند و اگر نه هم صریح و صمی داشتند تا "طبیعت غمزه مو - کرات یلتسن" را برجسته نمایند.  
 امید بعضی ها پیاپارسا ن شوروی که اجلاس آن به تاریخ ۴ سنبله (۲۶) اگست در - ماسکو گشایش یافت ، بهار هم به جای نرسید .  
 اجلاس پارلمان شوروی که شورای عالی نامیده میشود از تشتت فکری و وجوه اختلافات عمیق میان نماینده گان حکایه می نمود .  
 دین اجلاس گرباچف نتوانست ترکیب پیشنهادی شورای امنیت شوروی را مورد تصویب قرار دهد و به علاوه پارلمان فعالیت های حزب کمونیست را در سراسر شوروی به تعلیق در آورد و به شکستادن و مساله سازمانده سی مجدد "ك ج ب" به مثابه خواست های عده دموكراتها رای مثبت داد . اما همزمان در اجلاس پارلمان موضعگیری تند سایر جمهوری ها علیه شوروی نیز مرسوم با زتاب یافت و نماینده گان سایر جمهوری ها به تشدید جریان تجزیه طلبی مساعدت نمودند . تنها در هفته گذشته بود که سه جمهوری بالتیک استقلال کامل شان را با حمایت غرب به دست آوردند و به دنبال اوکرایین و جمهوری های آن رمانیجان و از - بکستان نیز به جمع استقلال طلبان پیوستند . در هفته گذشته عملاً عمرا اتحاد شوروی خاتمه یافت .  
 در جریان جلسات پارلمان شوروی این سوال پدید آمد : آیا شوروی وجود دارد و یا نه ؟ آیا در شوروی کدام مرکز قدرت عمل میکند یا نه ؟

موجی از اعلام استقلال هاو تصمیم گیری های مستقلانه جمهوری ها سر نوشت کشور شوروی را زیر سوال برد . درست به همین علت ها بود که رئیس جمهور یلتسن در جریان هفته گذشته تلاش نمود تا با تماس های مستقیم با اوکرایین قزاقستان و کرانه بالتیک از ستمزه جویی ضد روسی بکاهد و به جای ضعف ساختن گرباچف در عقب او قرار گیرد .  
 جریان کودتا و سرزوی برآه در ذهن هر شهروند شوروی - سوال مقایسه دو شخصیت عده شوروی یعنی میخائیل گرباچف و یاریس یلتسن را مطرح نمود . بسیاری ها در گفتگو های شان این امر را برجسته می ساختند که قاطعیت و اراده و وفاداری یلتسن به دموكراسی مهمترین عامل نجات شوروی از خونناهی نظامی بود . جوانان در جبهه یلتسن رهبر بلا منازع روسیه را می بینند که به نظر آنها به ایدئال های آزاد پخواهانه و سباده دار است .  
 اما مشکل عده یلتسن اینست که او ترجیح داده رهبر روس باقی بماند و از همین رور سایر جمهوری ها از حمایت بیشتر برخوردار نبوده و حتی بعضی تزار جدید خواننده می شود .  
 طبیعت خشن "موزیک وار" - یلتسن مصالحه میان او و مخالفینش را دشوار و حتی ناممکن میسازد . کمونیست ها یلتسن را ذاتاً "ضد دموكرات" میخوانند و گاه گاه او را به ستالین تشبیه می کنند اما طرفدارانش این نظر - یات را بهبود یافته تلقی می نمایند . یکی از جوانان ماسکو ضمن گفتگو بی یاد آور شد : روسیه بعد از پتر کبر فرزند می مانند یلتسن را ، ندیده است .  
 اما در برابر به نظر بسیاری ها یگانه شخصیت تعادل دهند که نه تنها روسها بلکه دیگران نیز میتوانند به او اعتماد کنند گرباچف است . در روزهای دشوار بعد از پیروزی برکودتا ، گرباچف که استاد بزرگ تاکتیک نامیده می شود ، سعی نمود تا احساسات پیروزندگان دموكرات را با برخورد عادلانه سیاسی پالایش دهد .  
 گرباچف هنوز قدرت برهان

فوق العاده خود را در مجاب کردن مردم به کار میگردویس - خواهد جامعه باور نماید که - پایدار تر و سلم نفس تر از او رهبر دیگری در شوروی وجود ندارد . يك ژورنالست انگلیسی در پاریس مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گرباچف پس از بازگشت به قدرت گفت : "بدبختی گربا - چف در حال حاضر اینست که مردم ارزش او را نمی دانند [؟] اما برخلاف يك نماینده کنگره نماینده گان شوروی عقیده دارند که :  
 رئیس جمهور ماسکو است ؟ يك دموكرات یا يك بروکراتی که ماسکو دموكراسی را بروی خود کشیده است . حال منافع خود روی به نحوی هر دو حرف میزند دشمن دپیروزی یعنی میخائیل گرباچف و یاریس یلتسن را در وضعی قرار داده که با هم همکاری کنند . منافع سیاسی اغلباً مهمترین از علایق شخصی است اكنون در برابر رهبران شوروی به شمول هر دو رهبر عده سوالات زیادی وجود دارد که هم آینده آنها و هم آینده کشورشان به آن بسته است .  
 اولین سوال اینست که اتحاد جمهوری ها چه شکلی خواهد داشت ؟ به نظرم رسد که یگانه راه در قدم اول اتحاد تعدادی از جمهوری ها است که دارای استقلال کامل بود و از يك مرکز کوچک و هماهنگ کننده که موجودیت شوروی را تضمین خواهند نمود ، اطاعت خواهند کرد . سر نوشت آیند شوروی چه در شکل يك كنگره را سهون یاد در شکل يك جامعه اقتصادی که هنوز مورد اختلاف است باید در کنگره نماینده گان مردم که هم اكنون جریان دارد حل و فصل شود . اما با حل این مساله در ضمن سوال قدر راست میکند :  
 حل بحران اقتصادی ایجا - معده در بحران اقتصادی عمیق به سر می برد ، تولیدات شدیداً کاهش یافته ، بازار داخلی مختل شده ، قیمت های شکل سرسام آور افزایش میابد ، سپاه تولیدی مالی ضربه دیده و جریان گذار به بازار آزاد که



کلیه در حل پرو بلم تلقی میشود ، با موانع روبروست . مخالفین دموكرات ها فکر میکنند که علی الرغم پیروزی برکودتا ، آنان که امروز قدرت را در دست دارند ، با ناتوانی در حل مسایل اقتصاد می درین بسته قرار خواهند گرفته و دامنه افکار عامه را از دست خواهند داد .  
 البته سر نوشت اقتصاد شوروی سر نوشت قدره را تعیین می کند . يك نماینده کنگره نماینده گان مردم در همین هفته از تریبون پارلمان شوروی صریحاً گفت که :  
 "اولین عده ترین مساله برای ما باید اقتصاد باشد . به راستی هم گرباچف رهبر محبوب مردم ، رهبرینه نامش احترام هر فرد شوروی را پنج سال پیش برمی انگیزت پایش در جبهه اقتصاد در گل ماند و همه آن شهرت عظیم را از دست داد .  
 بحران قدرت همزمان سوال حیثیت شوروی و تعهدات بین المللی نقش آن را در مناسبات جهانی پیش می کشد . آیا شوروی ها قادر خواهند شد در این راه هر چه زودتر گام بردارند ؟  
 از پایان حیات اتحاد شوروی تا ایجاد دولت متحد جدید چه هرشکلی که باشد هنوز فاصله زیادی وجود دارد . تا آن زمان بحران و تناقضات سیاسی اقتصادی و اجتماعی جمهوری های شوروی را پیش از پیش خواهد فشرد و دیپلماسی جهان را در خلاء قرار خواهد داد ."



درآمد همسراو را تنهایافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پسر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و ناراحتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بید زنگ از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسه سیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اشرا تغییر دهد و مسعود ابراهیم ازین کتایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پسر مردی با این عذم و صفات باینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او بازگفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من فرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت : او پدر منست ، و مرا فرمان داده است تا ترا اطلاع گویم ، آنگاه بفرمان پدر او را طلاق گفت .

پس از بپندی باردیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تازه یدارشرا آتش شوق را فرو نشانید .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اشرا دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زنده گی و گزارش احوال ایشان سوال کرد . زن بشهر و حمد خدا ایتعالی زبان گشود و گفت : مادر آغوشر خوبروت و آسایش و سعادت بسرمیبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خوشنودی و سپاسگزاری و ایمان آتزن آسوده خاطر گشت و گفت : ازین بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار . شما مکاران اسماعیل بعبادت خویش بخانه باز آمد . و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن او را خیره داد که امروز پیرمردی خوشتر

# بت های را که ابراهیم شکست

خندان و تیافته در غمشان با متقابل رفتن و نمود را در آغوشرم و پرمهر یافتند . پدر پسر بیسویان دست بگردن هم آوردند و بوسه ای شون زد و بیدل کردند . و از سر استیای و زنه فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درست در ناله ای از محبت و خیمه ای از مهرمانی و سعادت بروی یکدیگر بنشستند و در بختن حال سعادی و نشاطی که وصف آرزو شده ، خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان ماء مورت عظیم خود را بافرزند در میان نهاد و در حالینه با انگشت خرمی تبه ای مجاور نشان میداد ، گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرت اشاعت و آماده کنی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل با نیروی امیدواری و آتانه بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند و بنات آن تن بلند رهسپار شدند ، و با عزمی تزلزل ناپذیر تن عظیم را از جغای برکنند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیاد نهند و در آنجا با پروردار خانه از سر راز و نیاز عرصه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر . زسراکه تو سنوا و داناش . پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از زنده ما امتی مسلم بود آور و مناسک عبادت را بمانما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که توشی توبه پذیر مهربان " .

عقولی نکشید که آثار پی پدید شد و بوضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ معیاری و آلات و ابزار کار را فراهم ساخت و ابراهیم بنا را ساختن خانه مشغول میسود و جای تریه نیست که در قیام باین امر خضیر و سیف و دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیدر دست او بسالای دیوار نرسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . ازین رو اسماعیل را بانگ داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پای او بنهد تا مگر بر کار خود مسلط شود . و بر تمام بنا قوی باید . اسماعیل در پی سنگ جستجو افتاد تا " حجرا لاسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بنا را بنیاد داد و اسماعیل همچنان او را کت میداد و هر قسمت از بنا که پایان می یافت بقسمت دیگر میبرد اختند تا بسعی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه نه مظاف قلوب و مهببت فرشتگان و شمع جمع مو حدانست پایان یافت .

سعی و با سبب زرفار بانه ، ما را مدد و از او ساج زندگیمان تغییر کرد ، پس از نیبختن و خوش زندگیمان برای تو سیف کردم . پس چون میخواست بازگردن سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محفوظ بداری .

اسماعیل گفت : او پدر منست ، و در این پیغام مرا توصیه کرده اند از تو جدا سوم و در زندگایت بخوشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود بزینست و از او فرزندان بیآورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسرمیبرد و نگاه بسراغ او میداد تا در یکی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدن فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خدا ماء مورشده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خدا پرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پید گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اعراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در رنار آب زمزم زیر درختی پر شاخ و برگ بر تراسیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره



# خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تان را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان  
عرضه میدارد.  
همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات و لوازم آرایش

خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمنت خانه جوار کردریان سابق

# رستوران محبت

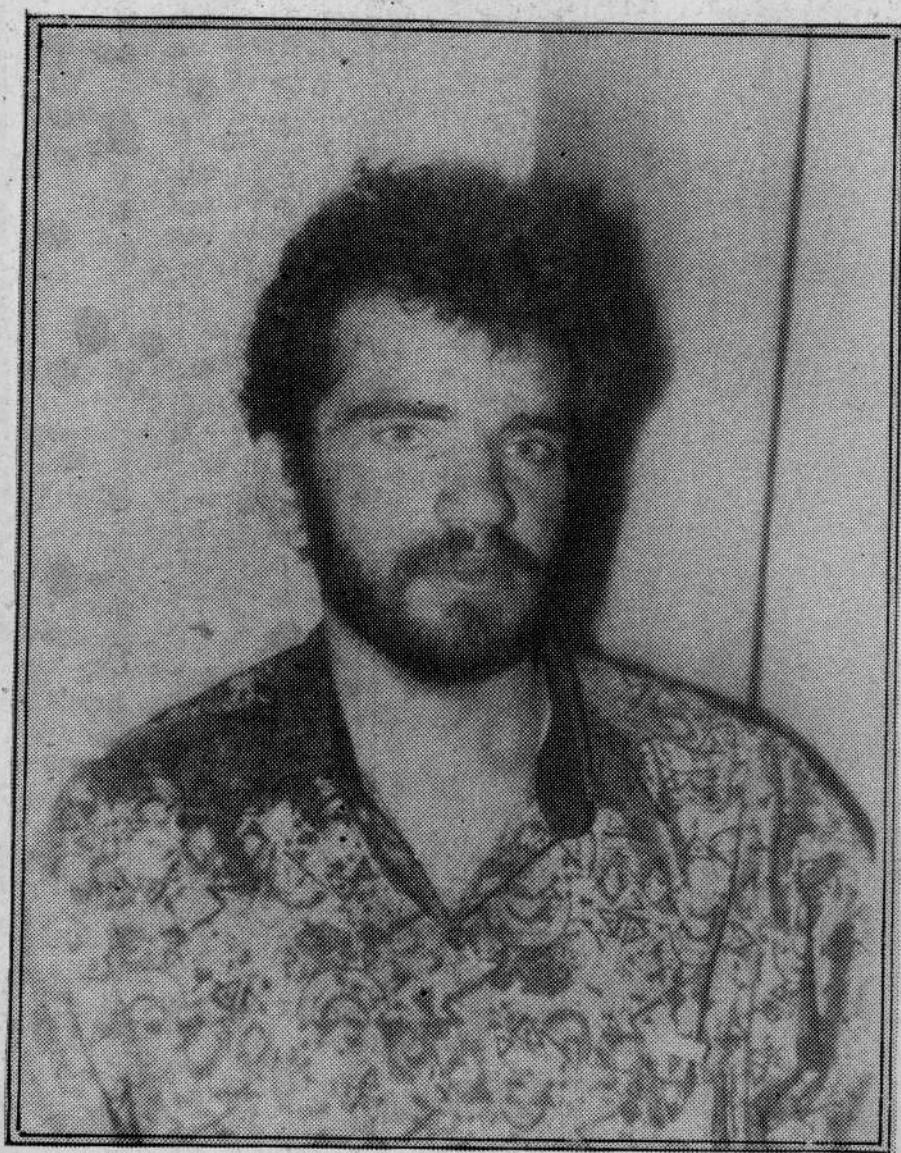


این رستوران شیرینی خور و غیره می فروشد و در رستوران محبت برگزار  
گردد. رستوران محبت با محبت خاطر و شرایط بسیار مناسب غذا خوب  
در قیمت اندک در بهار خوار خوراکه فروشی  
به جای رستوران محبت به روزه که ساعت ۱۱:۳۰ الی ۲ ظهر  
بازگردد. ساعت ۱۲:۳۰ به بعد در شهر رستوران  
آدرس: حیدرآباد جاده میوند تقاطع رستوران محبت پلاک ۲۵۷۶۶



# افغانها در فستیوال

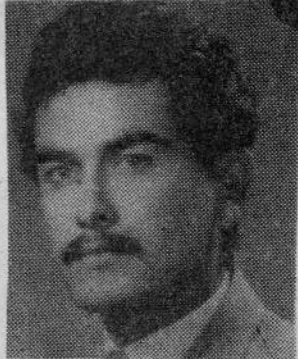
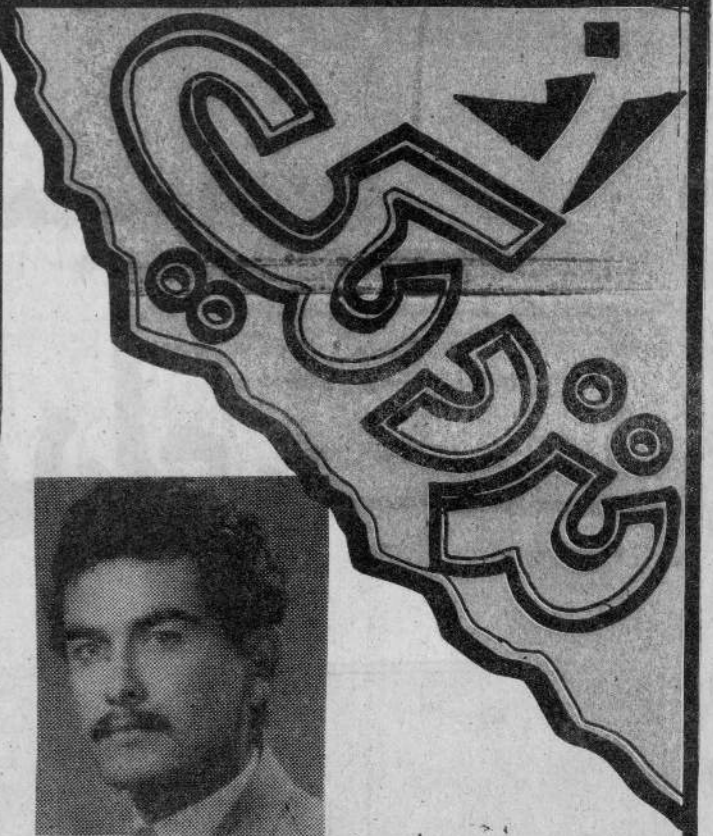
## صدای آسیا



یما سلیمان، گیتار بیست  
جوان و پرکار که با سرانگشتا -  
نش تاریخهای باریک و هزارنغمه  
گیتار را به صدا می آورد و شنو -  
نده کنجکا و خوشذوق را بسا  
نوا جشن موسیقی دلنشین  
گیتار به شنیدن فرامیخواند  
چندی پیش با گروهی از هنر -  
مندان جوان کشور جه -  
اشتراک در فستیوال "صدای  
آسیا" عظیم الماتا مرکز جمهو -  
ری قزاقستان اتحاد شوروی  
گردید، بودند و اخیراً با  
موفقت های چشمگیری به کشور  
بازگشتند.

خودش در این مورد معلوما ت  
میدهد که در این فستیوال  
از سی و دو کشور آسیایی وارو -  
پایی هنرمندان و موزیسین  
های مجرب اشتراک ورزید، بو -  
دند، که مدت پانزده روز هنر -  
مندان کشور و سایر کشورها مو -  
سیقی کشورشان را در معرض  
دید تماشاچیان قرار دادند.  
یما سلیمان میگوید: چه بزرگه  
در فستیوال برای من و سایر  
اشتراک کننده های افغانی  
جالب افتاد سرودن پارچه  
های فلکلوریک کشور و آهنگهای  
هنرمندی همتایان مرحوم  
احمد ظاهر با موزیک جاز تو -  
سط هنرمندان جمهوری تا -  
جکستان اتحاد شوروی بود که  
از طرف تماشاچیان و اشتراک  
کننده ها با استقبال گرمی  
مواجه شدند.





یوسف کوشکار دوست دراز مجله

همکار خوب مجله محمد جا - دید مباحث، حاصل پو هنتی فارمیسی

فکر میکنم کله گذاری هم مثل کترش های زری داره مسود شده که همه گان کله گذاری کرده میگویند نامه مانشر نمیشود دیگران به هر صورت اما همکاران د ایس ماکسه همواره نامه هایشان زینت بخش (از دور و از نزدیک) بوده نباید گله نمایند به هر صورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیز مجله هستیم

همکارنو ویلا ستیک پیچ مجله نقیب الله وفا جو از پو هنتون کابل از نامه سرا پالطف شما این طرح ادبی راجهت تشویق تان انتخاب کرد ایم

اگر به چشمانم بنگری تصویر خود رامیمنی اگر لبانم رانگاه کس نام خوشتر راموشوی و اگر قلمم را بشکافی عشق خود را در آن خواهی یافت

همکار خوب مجله شهر احمد امیری

**همچنان** نامه های این دوستان ما از کوردندانهای مو - شهای پوسته خانه هادر اسان مانده اند

فضلیه عریف و عبدالجهند مشفق محصل پو هنتی فارمیسی فریده حسن زاده و نظیمه وفاکو - همتانی متعلبان لوسه مریم - شما عزیز محصل انستتوت پو - لوتخنیک کابل محمد صابرس ثبات از رنگرهاره محمد ولی احمدی

آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران مکتوبند

محترم حصونا غزال از پو - هنتون کابل

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بین توانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تانرا به مپوول بیختر سپرده خود را از مسوولیت رها نید

از حضرت محمد (س) از تکبر اجتناب کنید و زسرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد

از مکتب دشت برچی و سلماظا - هری معلم لوسه سلطان رضیه کابل و حوریه صدق از وزارت - اطلاعات و کلتور و فاروق صدیقی ر عبد النعم کوهستانی و مهر ویس عقیقی و فاطمه حنیفی و ملسلا حنیفی از خیرخانه مرضیه مرادی ریهاتنا از سرک اول خیرخانه مینه ناصر آریین و ما یار همین و میر - ویس آرام مشعل زرین و نازینلا - زرین و نظیفه وفاکو همتانی عبد الله مایل و همکار همیشه کی مجله مو سن کتوازی

از حوریه مهر عزیزید و زهرا حورس آدم (ع) را از جنت بیرون کرد - از حمد دوری کنید و زسرا حمد بلا یی است که به دست قاپول و هابول رابه قتل رساند ارسالی: عبد البشیر نواز شر

همکار مهربان سپوزی تنها و بیگار در خانه

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پلاکت (بیگار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هر صورت اما یک مثل پشتسو است تر بیگاری بیگاری چه ده

در وصال مع استگ میر تقی میر

شمع را گفتم برای چی اشک مریزی؟ یا حضرت جواب داد: به یاد گفتم ما مکتبم من هم گفتم و بی دارم ولی از استکباری روان تو هود است که تو با خاتری نه من در خیال هم او در هستم و از همین سبب اشک مریختم کرد ایهای انکم ناپدید شد من او را برای همیشه از دست دادم حالا تا جبهان پا برجا است و استکباریم به یادش روان خواهد بود

ارسالی: مرشیه و زرمین و عاقله

محترم عبد الله عایل از و - لسوالی اندخوی:

به امید سعادت همیشه - کی شما تمام همسایه گان تان و اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنم:

احمد دم | چرا سعادت را در خارج میجوید و سعادت در درون خود شماست

فر بون سعادت و خوردندی این است که آن که خورد را خو - شبخت میانگارد واقعا خوشبخت است و زلی آن که خورد را از همه خورد مند تر میانگارد و از همه نادانتر است

محترم نوره ناسر و صهل انستتوت طب بلخ:

نامه تان رسید و منتظر نامه ها و مطالب بعدی تان هستیم از شما یک کیلو متر فی - ثانیه تشکر

محترم سلطانه جان ساقی از شهر مزار شریف:

نتیجه لبخند تان تکرار نیست مقصد ما فناهی ارسالی تان است و چون یتبار از طریقت همین مجله به چاپ رسیده منتظر نتایج لبخند های بعدی تان هستیم

محترم کشور مراهی:

ازین که دور بین نیست خلل سواد و نام و تخلص اول تانرا خوانده نتوانست و صرف دی بر سه حصه تغلس تانرا ذکر کرد و معذرتش را در دسته بپذیرید و در مورد سوال تان بایند گفت که بلی استحمام مان است که نوشته اید منتظر سوالات مشکلترتان هستیم

محترم ورور محمد صابرهات له ننگر هار خفه ستاسی بیکی شعر مونسیر ته را ور سیدل و په تودی راتلو - نکس حتما خپه سیری متاسو نه یوه قصیده مغه همکار عزیز محب الله با یار

بایار خیره خوبت کسه بی یار نیستید به هر صو - رت و همان گونه که به یک گل بهار نمیشود و به یک طرح آدم طراح نمیشود ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید

همکاران خوب زسره سرور و زحل سرور:

پیشنهادتان را با ما حصه جهان مجله در جریان گذاشتیم الغیب عند الله

محترم لودمیلا شکوفه باختری از شهر شیرخان:

دور بین در حال خواندن نلد ما ها بود که با چشمان بی گنا دید و در نفر پسته رسان از دو طرف یک پالت گرفته و در حالی که عرو ریزان اند و پالت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن ترقس کسان پدرود حیات گفت وقتی دور بین و نزدیک بین دوز سره نامه را باز کردند دیدند که نامه از با حوصله ترین همکار ما یعنی شما

بود دوست مهربان اینک رومان وین قصیده را در یک ورق جای دادن راستی که هنر و کمال میخواهد به هر صورت آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید تسلیم میکنم پنا به خدا هر چه یاد اباد

همکار سابقه دار و وفا دار - مجله نور الرحمن نوین نار بند تانک مین احتیاجات بلخمری:

به امید تان مین احتیاجات تان و اینک پرستر های شما و پاسخ های دور بین را نشر میکنم سن در زستان نامه های ما اکثره در گویان بخاری های پست - مخابرات میشود اما در تابستان چی میشود

مثل زمستان در تابستان هم از آن استفاده ما قریبه مورد میشود و ملا چشمه کافه پرا - سن چرا سیارون از جوانان ولا - یات عکس های رنگه به چاپ نهرمانند



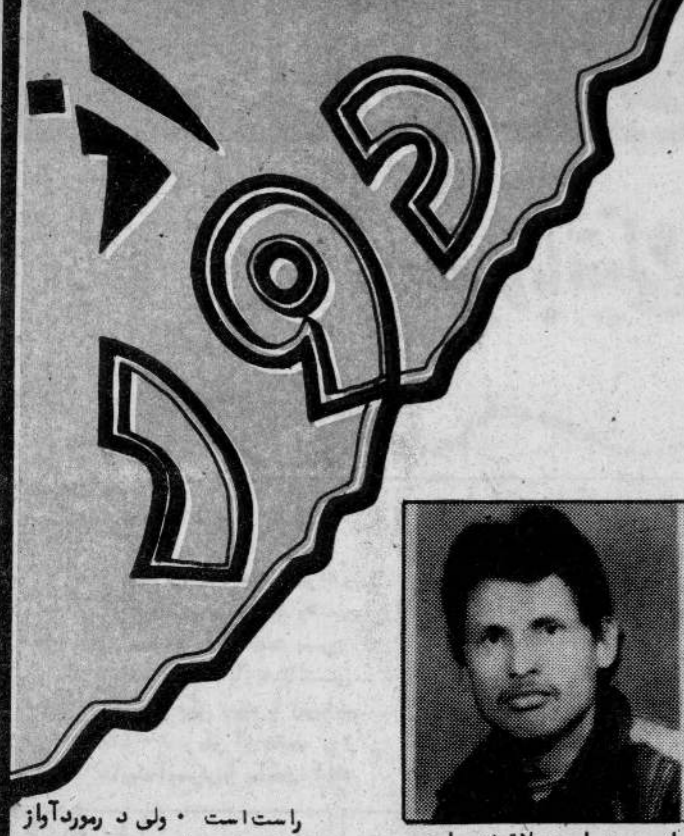
انجوشر نور احمد علا قفقلسها روین

س: چرا مجله تیراژ خود را کم کرد؟ آیاعلاقه مند ان خود را زیاد دید و نازید؟ ج: نخیر! وقتی کمبود کاغذ خود را دید و قهرید

محترم عیهد الله باختر و ال از شهر مزار شریف:

دور بین ازین که بشقاب های پلو و بشقاب های پسرند را ندید و در مورد چیزی نمیداند لذا سوالات تان را به همکاران فهمیده تر مجله سپرده آنها گفتند با آنکه در شماره های قبلی را جمع به بشقات های پرنده تا حدود امکان نشر کردیم و با آنهم در آیند اگر چنین معلوماتی به دست آوریم و حتما آن را به دسترس شما در دست قرار میدهم

بشقاب دان باشید همکار دایمی مجله طلیحیه در ریشتر از شهر مزار شریف راجع به نطق مورد نظر تان باید گفت که بلی حد سن تان



راست است و ولی در مورد آواز خوان خوب اسد بدیح باید به عرض برسانیم که حد سن شما تقریبا غلط است ایشان در کشور تشریف دارند و منتظر از روزی که پان رخانه (مناهل) گذاشته اند در خانه رادیو تلویزیون و مطبوعات و کتر به چشم علاقه مندانش میخورد

همکار غیر حاضر مجله لسل سعادت از هنتون بلخ: دور بین دست زهرالاشه و منتظر نامه های طنز داره فکاهی داره طرح ادبی دار نکته های جالب دار و غره مطالب تان است دارا باشید

تصویر زنده گم را در شهشه آب شفاف تا شما و میخواستم در چشمانم عشقم را نسبت به تو بپوشم زمانی که محبت بیدران ترا در چشم و چشمم را در دیدم آب گل آلود شد آه و مزاحمت روز گساره به عوض این که چشمانم را کسور سازد آب را گل آلود ساخت نوشته: زخمی

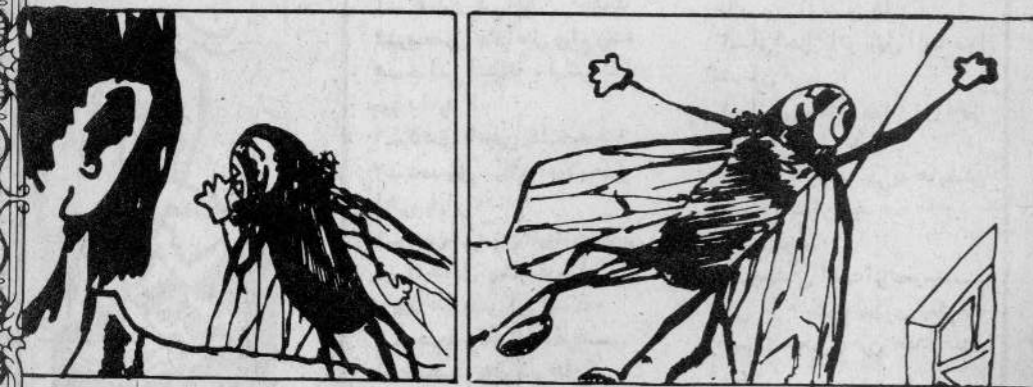




مشکل ترین سوالات را میگوید.  
معلم که از تعجب نزدیک بود  
شاخ بکشد به همه شاگردانش  
گفت که هینو واقعا دیگر لایق  
ترین بچه صنفش است.  
در خانه "راماز" با شادی  
تمام از روی یک چیز برمیخاست

نیز معلم عصبانی شد. پس از  
آنکه هینو در مضمون ریاضی  
توانست مشکلاتی را حل  
کند، معلم مخصوصا از وی خوش  
شد.  
مگس که "راماز" نام داشت  
شد و در گوش هینو جواب حتی

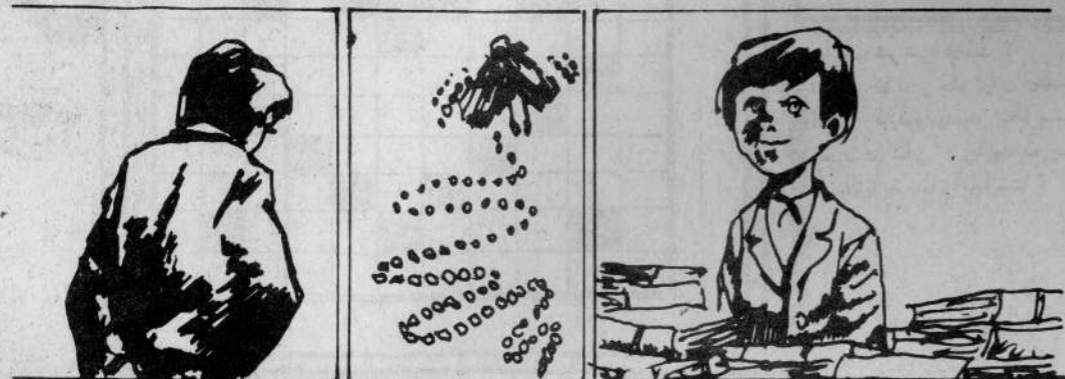
۴- روز بعد هینو در حال لکه  
آله گوش را به گوش زد. میبود  
به مکتب رفت او در میان آله  
گوشه مگس را جاداده بود  
در ساعت اول درسی باز هم  
صدای بنگ بنگ مگس بلند شد.  
چون او تشریح درس را خوب  
نمیوانست بشنود در آن ساعت



برود اما هینو دیگر تصمیم  
را گرفته بود. مصمم شده بود  
پسر لایق باشد او نمیخواهد  
سه باتنیلی با ریاضی دیگران  
را برخورد بگذارد.  
مگس را از پنجره به بیرون رها  
کرد...

۶- هینو خودش میگفت:  
این بهترین است که دانش علمیه  
خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه  
دیگران از زندگی در برابرش  
کار بگیرند کار خوبی نیست.  
در خانه مگس اینصورت  
پرده به نحوی به هینو میماند  
که بد و بی او نمیتواند به صنف

و برد بگری می نشست و آوازی  
خواند میگفت من چی کارهایی  
نیست که نمیتوانم انجام بدهم.  
اما هینو برخلاف هرچی میکوشید  
نمیوانست خوش باشد او  
احساس بسیار مانده کی بدله  
کی مینمود.



# سایور و کورکات



## هینو با تنبلی و ابع گفته

۲- معلمه از این که شاگردی  
به تنبلی هینو در مقابلش  
قرار داشت نهایت ناراحت  
بود در صنف خاموشی تمام  
حکفرما بود فقط صدای بنگ  
بنگ مگس بود که در اتاق شنیده  
میشد.

بود مگس بالای گوشش  
نشست درین اثنا باز هم  
صدای معلمه اش را شنید که  
میپرسید:  
- بگو هینو که مدار زمین از چی  
تشکیل شده از سنگه آ ب  
ویا هوا...

هینو لور پسر هوش پسرک و  
شاگرد تنبلی صنفش بود وقتش  
معلمه اش با خشونت بسوی  
فرهاد میکشید و آواز خجالتی  
و شرمندگی سرش را زهر میا  
نگذد در یکی از چنین روز  
هایکه اوسرش را پایین گرفته

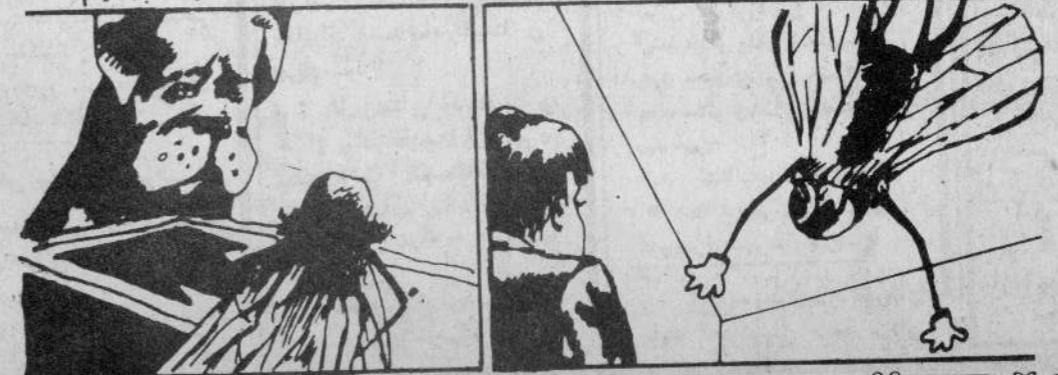


یک نفر بقیه مانم که من هم می  
توانم حد اقل به کسی اذیت  
و آزار برسانم. همچنان من در  
یافتنم که تنبلی ترین شاگرد صنف  
توانستی نباید به آدمهای  
مساعی اذیت نرسانیده بدین  
لحاظ ترا انتخاب کردم.

هینو از مگس پرسید: تو چرا  
در یک صنف کلان مرا انتخاب  
کرده و بر سر گردنم نشستی و  
اذیتم کردی.  
- از بنگه شش ماه بود در زیر  
یک سقف بودم و نمیتوانستم  
بیرون پرواز کنم و خواستم به

۳- پس از ختم ساعت درسی  
هینو مگس را در یک قطی گوگرد  
انداخت در خانه سنگ هینو  
به خاطر موجودیت مگس به  
عوض شروع کرد اما هینو سنگ  
را رانده و برای مگس پوره اندا  
خت.

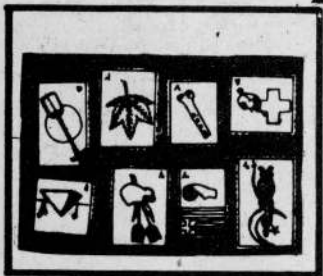
معلمه پرسید: حشره تو چس  
نام داری؟  
- رامیس.  
- و درین ساعت جغرافیه از کجا  
پیدا شدی؟  
- همینجا در همین اتاق بودم  
بالای سقف نشسته و متوجه  
درس بودم.







این دو تصویر در چند مورد از هم اختلاف دارند ان هارا در یابید ؟



نقش هر يك از این نت ها ی پوستی نام کشوری را بخاطر می آورند . نام این کشور ها چیست ؟



صاحب هر شی چیست ؟ اشیا ی که در جلو پای این افراد دیده میشود نظریه حرکات شان در یابید که چی متعلق به کدام آنهاست ؟

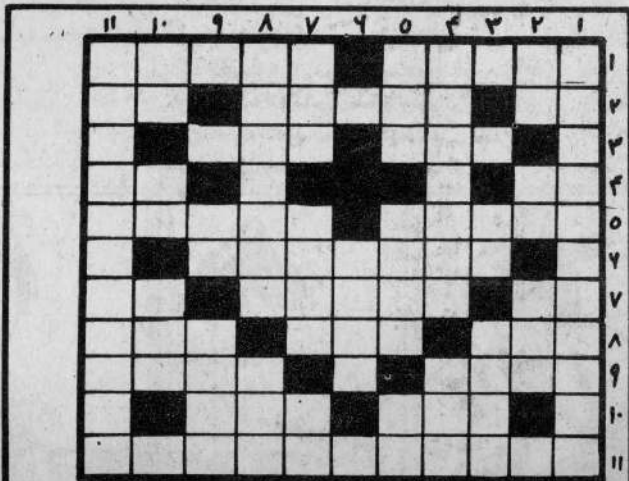
تنظیم و گردآوری از لطفه "سیدی"

# حل کنید و جایزه بگیرید

افسی :

- عمودی :
- ۱- از آثار مشهور چارلز دیکنز
  - ۲- نمبسی از يك پرنده ا زواحد های وزن از سین ها .
  - ۳- از اجزاء اتو بهیل از ساحل نشینان .
  - ۴- از ورزشهای میدانی فقیر و غنی همه دا رند .
  - ۵- بند دوبرابر خرابه هایمش نزدیک تهر ان بود .
  - ۶- یارمونس .
  - ۷- وحشی است از نظرسنما چی ها . یکتوم بیماری کومکوک
  - ۸- از شعرای قرن هفتم فلزی است .
  - ۹- از میوه ها از لوازم ازایش !
  - ۱۰- مخفف اگر خوب . چنهین گو هاگرد برگوشی چه غم .
  - ۱۱- اثری از نظامی گنجوی .

- ۱- سفرهای مشهور جوناتان سوئیفت از خشکیبار .
- ۲- صاف و پوست کنده وسایل از مبره های شطرنج .
- ۳- شهری در المان خلوت .
- ۴- محصول بیحاصل وراج ریشه
- ۵- خادام اشکده قیمتی نسا چیز دا رد .
- ۶- کاشف قانونی بناخودش .
- ۷- تصدیق بیگانه هولایتموز نازشی پایان .
- ۸- ترس خوردنی الهزابت تهلور یسی از عوامل پیشرفت ستارگان سینما دا شتن ان است .
- ۹- هم در کله پاچه فروشی یافت میشود وهم در قنادی شادمانی .
- ۱۰- پرنده غذا ردکن یکتوم پیراشکی .
- ۱۱- از گلهای معروف بهاری .



# سرگلهای

# شاه



# پوستش

# ها



# جدول اطلاعات عمومی

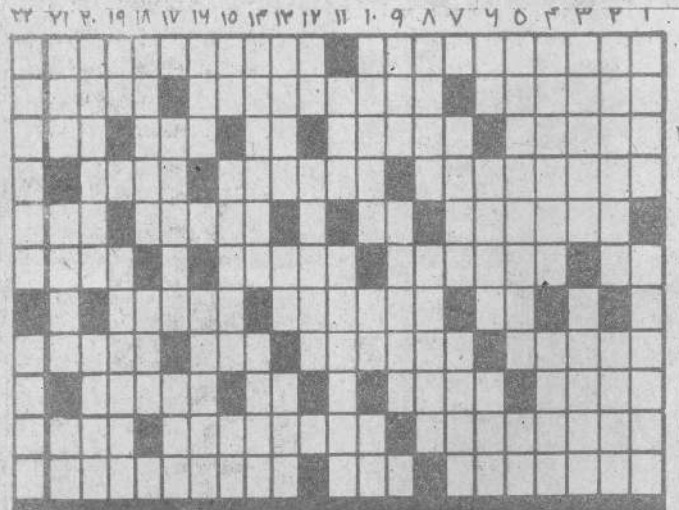
طرح جدول از: بهنگانه

- ۱- نیست شدن و ز دود شدن کلید گنج تفکر.
- ۹- کریم آن معروف است - از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.
- ۱۰- عمامه ولنگی - کجاست مظهر باریکی.
- ۱۱- درخت در یکی از السنه داخل شدن در امری و یا کار نسی.
- ۱۲- از حروف انگلیسی - نسام بعضی طوایف ساکن سائیریا و روسیه اروپا.
- ۱۳- با اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است.
- ۱۴- در ماه رمضان برپای کنند امیدها و آرزوها.
- ۱۵- تکرار یک حرف همنهین منبر - اهریمن در وجود انسان.
- ۱۶- تیز نیست - بقیه نامکمل.
- ۱۷- رسم و روش - یکی از عنا - سر چهارگانه.
- ۱۸- مراحل قرب الهی راهبوده.
- تأیدین در وجه رسیدن - واحد.
- ۱۹- لعن و نفرین - از غذا هائیکه بانان و روغن و شکر در - ست میکنند.
- ۲۰- طلای سپید - سبزی خوشبو از آنطرف.
- ۲۱- پشم شتر و خرگوش - ام. ماهیه حیات.
- ۲۲- عرب به آن حرباء میگویند تخت رستم در نزدیکی این شهر قرار دارد.

- بزنید - استاد ابیازی.
- ۳- واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او - لباس.
- ۴- حاضر نیستند یا تغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.
- ۵- اولی واحد طول است و دو - می واجب "دو کلمه" از آنطرف ناپیداست.
- ۶- باز گردانیدن - مسلط بودن و دست یافتن - مزد و پاش.
- ۷- منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

- پسر پدر پدر - ناگزیر و بیچاره از آنطرف.
- ۱۰- خدای زردشتیان - خذف "الف" وسط - عزرا نپهل آب دهن.
- ۱۱- از شهرهای معروف امر - یکا که بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین - برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹۶۲ عمودی.
- ۱- به امید آن امروز را می کشند نوشتن از دور.
- ۲- میگویند به... خدا چنگه

- انفسی:
- ۱- جمله "شاید که عشق من کهواره تولد عیسای دیگرها - شد" - از دست - کاشفی که گفت اینجا هند نیست.
  - ۲- در هر صه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی ماد ز شکر.
  - ۳- اعمال پنهانی که از روی - عناد انجام دهند - کاشفی دان دن - رضی الله عنه - خون های عرب - اشک چشم.
  - ۴- اولی آرزوست و دومی را در سائیریا می توان دید "دو - کلمه" - همت گماشتن و کوه - شش کردن در امری - پاشید، از گاز های معادن نفت و ذغال سنگ - راز است و امر نهفته - بد اختری و شومسی شاهی که زراعت و دگر فنون راه مردم آموخته.
  - ۶- روح بی آن نتوان بود - از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده در - خت ایست بی بر.
  - ۷- از اجزای کمان - شکستن اش را مرد روانی دارد - در قدیم به پیروس معروف بود.
  - ۸- سپاهی قهرمان آن معر - وف است - در خورو شایسته امتناع و خودداری از کاری که خطا به معشوق.
  - ۹- اگر "ر" میداشت گزارش میشد - و نوس بود در هم پاشید



**گلفروشی سنبل**

**گلفروشی سال**

دو دهه سوم سال گلبهار  
تازه و مضمون عمر بدست آورده  
مرا تامل کنید  
گلدست عدو کمر خنجر و گلشن نوت  
همه مطابقت زود خوشی شما  
آدرس: چهارمهر طریم بازار خانق

- حکایت گشته گان**
- شکر به آن در محصل انستیتوت پیدا کوژی
  - محمد مصطفی "مهر فسی"
  - معلم مکتب نسوان گذرگاه
  - غلام حید رحسانی محصل انستیتوت طب کابل
  - عمید البشیر از حصه اول خیرخانه
  - مؤتمل محمد طاهر "عزیزی"
  - انجنیر محمد ظاهر مصومسی
  - گلالی افریدی از مکتور پان اول
  - ملالی افریدی از مکتور پان اول
  - انجنیر نوراح مدکارمند امریت
  - عمومی مواد نفتی حضرتان



# آریا پامیر لمتد

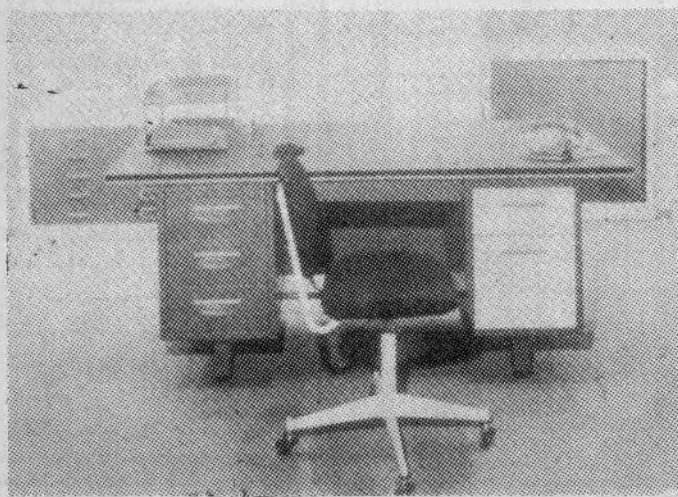
## یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلزی

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد به زیبایی

دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.

اگر میخواهید اتاق های تازه را زیبایی خاص بخشید آدرس دریا

پادداشت کنید. قابدیکه: عقب باغ پارتیفون ۴۲۷۳۲



فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنک وات

تلفون اول آریا مارکت تلفون ۲۳۷۳۷

### فروشگاه جواد

اگر بخواهید منزل و محل کار خود را با اجناس فلزی مستحکم و بادوام تجهیز کنید و مشگاه جواد را با خود کنید  
این فروشگاه بهترین قطعات فلزی که در ایران موجود است را به شما عرضه می کند. به شما کمک می کند تا به تمام  
نیازهای خود را برطرف کنید و به شما کمک می کند تا به تمام نیازهای خود را برطرف کنید و به شما کمک می کند تا به تمام

آدرس: قاریاب مارکت زرغونفیه میدان





# رهنمای در خرید و فروش خانه زمین آپارتمان و موتور

## رهنمای مساللات

### روح الله تقیری

آدرس: شهر نو چارراهی حاجی یعقوب، متصل مسجد جامع شیرپور  
تلفون ۳۲۵۱۹



## آریانا مارکیت

### تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتي آغاز نموده، اجناس از قبیل لوازم منزل و

لوازم آرایش، لباس، مردانه، زنانه، طفلانه، ظروف بکلی

تمویز یون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان

محترم عرضه میدارد.

آدرس: ایستگاه افغانان تعمیر سابقه افغان اعلا







# بای شما فان ویدوایم

## اسد

باد سبک فقط درختان  
ضعیف را تکان میدهد •  
قیمت رهن شما خیلی خوب -  
خواهد شد دشمنان بد کار  
را خداوند توبین نمیدهد که  
بتوانند ظلم روا دارند •

## سنبله

بومعیت تانرا بایک توا زن  
حفظ کنید در میان دو دعوا سعی  
کنید قاضی عادل باشید اگر  
نمیتوانید کس را راحت نکند اربد  
خداص از رنجاندن اوهرهیسز  
کنید •

## میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم  
بگیرید میتوانید بر بسیاری  
از مشکلات پیروز شوید • مشکلات  
اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت  
اند میتوانید حل کنید • به  
نامه های دوستان جواب بدهید -  
هید •

## عقرب

با قاطعیت و دای نکند ایسا  
سخت گیری زیاد زنده گسی  
را سخت می سازد • سخاوت  
داشته باشید دنیا و نعمت  
های خداوند خیلی زیاد است  
به همه ببرید •

## حوت

زحمت زیاد نور است ایسا  
این همه تلا و جمع کردن مال  
و زور نمیتواند ایسا را ختم • ما  
رانرا هم سازد عاقتد رکه رفیع  
رورث شود بهتر است •

## دلو

آینه را ختم کرده ایسند  
بدست من آورید • سزوست  
نما و ایسه به آنست که تا کدام  
مردن توانایی پیدا بوش و تحلیل  
را دارید • اگر بتوانید زنده گی  
را در دست خود بگردید نه خود  
را بدست زنده گی بسپارید •

## جدی

مشروط بودن در زنده گی  
دوستانه تحمل شما را برود -  
ستان مشکل می سازد • اگر  
قادر هستید میتوانید به یک  
سفر کوتاه مدت بروید صحت تان  
خیلی خوب خواهد ماند •

## حمل

همان واقع میشود که خدا  
میخواهد • اگر همه چیز به کام  
انسانها می بود حالا ظلم خانه  
بشریت را ویران کرده بسود •  
در عشق پان خوب دارید •  
نوش کنید برای آینده • تسان  
هم فکر کنید •

## تور

زنده گی را امیدهای بزرگ  
زیبا میسازد • انسان توانا  
میتواند خیال ها و رو یا های عالی  
برای زنده گی کردن داشته  
باشد و آنرا تحقق نیز بدهد • به  
زودی عشقی سر راه تان قرار  
میکرد •

## جوزا

موقعی که دوست دارید  
خوش باشید و از رخ دور باشید  
کوش کنید آنرا بدست بیاورید  
انسان غایب باید شماست  
داشته باشد • برای اطرافیان  
تان نامه مهربان بنویسید •

## سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم  
مهربان توجه نیا کنید به زودی  
خوشبختی به سوی شما روی می  
آورد • یک دوست واقعی یک  
شروت بزرگ است آنرا داشته با -  
شید • اما آنرا رایگان مصرف نکنید •

## قوس

اگر احسان می کنید کسی  
نسبت به دوست تان بی اعتماد  
شده اید کینه او را در دل نگیرید  
بلکه با او سردی تانرا بکشاید  
و کله هایتان را مطن سازید •  
کریه دیدار شما خواهد آمد •





# پامیر رستوران

باغذاهای لذیذ آماده پذیرا از شما

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر مازدر کجاست؟ حتماً با ما میگویید  
پل باغ عمومی، آیا میدانید رستوران پامیر در کجا موقعیت  
دارد؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی.



همشهریان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری  
محافل خوشی و دعوت‌های تازادر پامیر  
رستوران برگزار نمایند و به زمینت محفل

تان بیافزایید      وقت را قبل از رزف کنید

آریان ویدئو

آریان ویدئو از شماست و در خدمت شماست.

آریان ویدئو محافل خوشی شما را با شرایط سهل فلبرداری مینماید.

شماره تلفون (۲۳۵۴۷)



مللی  
DS  
350  
225  
v41n6

استورانت فروشگاه بزرگ افغان  
هرچاپت از شما پذیرایی می کند  
از ساعت ۱۱ تا ۱ ظهر



# فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از ایشیا و سایرین ساخت وطن  
داموال توريدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی  
چاپ مطبوعه دولتی



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**